ژوندون

مجلهٔ هفتگی. شنبه ۱۷ حمل ۱۳۵۳

شماره - ۳ -

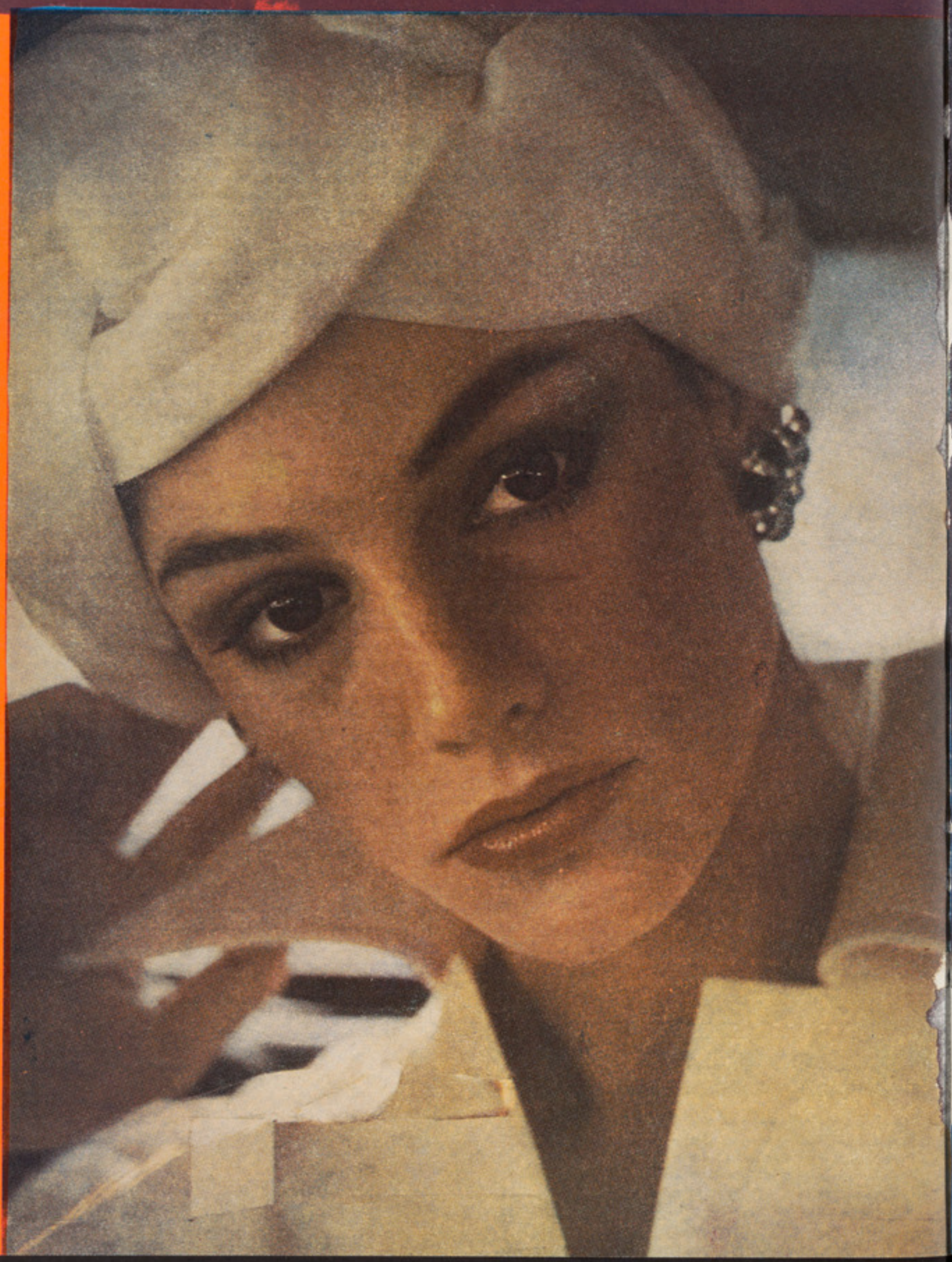

قاچاقبران که میخواستند ...

کنفرانس انجمن تعلیمات انجنیری آسیای جنوبی و مرکزی در شهر کابل ...

ستر گی ستا سو د بدن

خارول دی

قدیری هنر مند کلوله و شوخ طبع

طی تلگرامی:

رئیس دولت وصدر اعظم مراتب تاثرات خود، حکومت ومردم افغانستان رابه مناسبت درگذشت رئیس جمهور فرانسه اظهار کرده اند

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبرداد که ازطرف ښاغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم تیلگرام تعزیت به‌مناسبت وفات ښاغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه عنوانی ښاغلی الن پوهر رئیس جمهور موقت آنکشور به پاریس مخابره گردیده ودرآن مراتب تاثرات عمیق وتعزیت شخص خودوحکومت ومردم افغانستان رابه ښاغلی پوهر، حکومت و مردم فرانسه ابراز کرده اند .

همچنان ازطرف ښاغلی محمد داودرئیس دولت وصدراعظم تیلگرام تسلیت عنوانی خانم ژورژپومپیدوی فقید به پاریس‌مخابره شده است .

قرار یك خبر دیگر دوکتور محمد حسن شرق معاون‌صدارت عظمی دیروز به سفارت کبرای فرانسه رفته مراتب تعزیت خودرا نسبت به وفات ښاغلی ژورژپومپیدودرکتاب مخصوصی که به این مناسبت درآن سفارت بازشده است درج وامضا نمودند .

همچنان عدهٔ ازاعضای کابینه مامورین عالیرتبه وسفرای کبیر کشور های متحابه درکابل قبل از ظهر وبعد ازظهر۱۵حمل‌درآن سفارت رفتند ومراتب تسلیت شان را در کتاب مخصوص درج وامضاء کردند.

دوکتور محمد حسن شرق معاون‌صدارت‌عظمی، موقعیکه مراتب همدردی خودرادرکتاب مخصوص در سفارت فرانسه درج می نماید.

شکار آهو توسط موتر وموترسایکل منع قرار داده شد

باساس هدایت مقام منیع صدارت عظمی‌شکار آهو توسط موتر وموترسایکل بصورت‌قطع منع قرار داده شده ومتخلفین قانونا مجازات میگردند .

ازچند سال به اینطرف بصورت نهایت بی رحمانه شکارآهوذریعه موترموتر سایکل رواج یافته ونسل آهودرکشور روبه انقراض گذاشته است .

مقام صدارت عظمی برای جلوگیری ازین نوع شکاردورازعاطفه وانصاف ازطریق‌وزارت داخله به تمام ولایات کشور هدایت داده‌است که بعدازین‌شکار آهوذریعه‌موتر وموترسایکل بصورت قطع ممنوع قرار داده شود .
شکار چیان متخلف قانوناً مجازات میگردند.

ملاقات تعارفی با پوهاند دکتور نوین

ښاغلی بور تو یك آمر اداره‌پروگرام انکشافی ملل متحد در افغانستان ساعت ده‌قبل ازظهرروز۱۲حمل باپوهاند دکتورنوین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی نمود.

تلگرام های تبریکیه به بوداپست وداکار مخابره گردیده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه اطلاع دادکه ازطرف ښاغلی محمدداودرئیس دولت وصدراعظم به مناسبت روز ملی هنگری تیلگرام تبریکیه عنوانی ښاغلی پال لوزون چی رئیس جمهور آنکشور به بوداپست مخابره شده است .

همچنان مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبردادکه ازطرف ښاغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم تیلگرام تبریکیه به مناسبت روزملی سنیگال عنوانی ښاغلی لوپولدسنگور رئیس جمهور آنکشور به داکار مخابره گردیده است .

رئیس دولتو صدرا عظم سفیرکبیر اندو نیزیا را پذیر فتند

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبردادکه ښاغلی محمد داود رئیس دولت وصدراعظم ساعت یازده‌قبل‌ازظهر روز۱۳حمل ښاغلی سیوتوسوریو دیپورو سفیر اکبر اندونیزیاراکه دوره ماموریتش درافغانستان به پایان رسیده است جهت ملاقات تودیعی درقصرگلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .

درین موقع ښاغلی محمد اکبر رئیس عمومی دفتر ریاست جمهوری نیز حاضر بود.

ددولت درئیس اوصدراعظم دمبارکی تلگرام بخارست ته مخابره شو .

دباندنیو چارو دوزارت داطلاعاتو مدیریت خبر ورکړچه‌ددولت‌رئیس‌او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد له خوا درومانیا دولت دجمهور رئیس په‌حیث دښاغلی نیکولای چایسسکو دبیا ټاکل کیدو په مناسبت ددغه جمهور رئیس په نامه دمبارکی ټلگرام بخارست‌ته مخابره شویدی .

روز جمعه مصادف باروز میلاد پیغمبر بزرگ اسلام بود

روزجمعه ۱٦ حمل مطابق به دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۹٤ هجری قمری ومصادف باروز میلادمسعود حضرت سرور کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وصلم بود. مردم متدین مااین روزخجسته راطی محافلی تجلیل نمودند وبروان پاک حضرت پیامبراسلام وهادی بشریت درود ودعا نثار کردند.

اسسال ۱۸۰ هزار جریب زمین در چهار ولایت تحت زرع پخته میباشد

اسسال یکصدو هشتاد هزار جریب زمین درولایات بلخ، جوز جان ، فار یاب وسمنگان تحت زرع پخته میباشد که نسبت به سا ل گذشته بیش ازپنجا ه هزار جر یب ز مین اضافه تر میباشد.

شاغلی محمد نعیم نماینده خاص

رئیس دولت وصدراعظم

به عربستان سعودی نیز مسافرت رسمی می نماید

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبردادکه در اثر دعوت حکومت عربستان سعودی شاغلی محمدنعیم نماینده مخصوص شاغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم به عربستان سعودی نیز مسافرت رسمی و دوستانه بعمل خواهد آورد .

شاغلی محمدنعیم چندی قبل برای بازدید رسمی ودوستانه ازعراق، لیبیا ، الجزایر ومصر اعازم کشور های مذکور گردیده است .

درین سفرشاغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه باوی همراه میباشد .

طوریکه دباختر آژانس اطلاع گرفته است شاغلی محمد نعیم نماینده خاص شاغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم که برای یك مسافرت رسمی ودوستانه وارد لیبیا گردیده بود بروز ۱۲ حمل باشاغلی معمرالقذافی رئیس دولت لیبیا ملاقات نموده ودرمذاکراتی که در فضا ی بسیار دوستانه صورت گرفت راجع به علایق ذات البینی دوکشورمسایل منطقه وموضوعات بین المللی تبادل افکار بعمل آوردند .

همچنان شاغلی محمد نعیم روز ۱٤ حمل باشاغلی عبدالسلا م جلود صدراعظم لیبیا ملاقات بعمل آورد .

طی این ملاقات که درمحیط دوستانه و تفاهم صورت گرفت جانبین موضوعات طرف علاقه دوکشور رامورد مذاکره قرار دادند .

دراین موقع ازطرف افغانستان شاغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه ودوکتور عبدالواحد کریم سفیرکبیر غیر مقیم افغانستان درلیبیا واز طرف لیبیا وکیل وزارت امور خارجه ومدیر عمومی سیا سی و زارت خار جه آنکشور حا ضر بودند .

مذاکرات نماینده خاص

رئیس دو لت وصدراعظم بازعما ی عر اق روی روابط نزدیک دو کشو ر در فضا ی دوستانه صورت گرفته است

نماینده آژانس باختر اطلاع داده است . که شا غلی محمد نعیم نماینده خاص شاغلی محمدداؤد رئیس دولت رصدراعظم که خبر عزیمت شان برای یك مسافرت رسمی و دوستانه به بعضی کشور های عربی قبلانشر شده بودشام شش حمل به بغداد مواصلت نموده ودرمیدان هوایی ازطرف شاغلی سید مرتضی عبدالباقی وزیر امورخارجه عراق ، استاد خلیل الله خلیلی سفیر کبیر افغانستان درعراق وعده‌ای از مامورین عالیرتبه حکومت عراق باگرمجوشی استقبال شدند .

شاغلی محمد نعیم طی اقامت در بغداد باشاغلی حسن البکررئیس جمهور عراق، شاغلی سیدمرتضی عبدالباقی وزیرامورخارجه وبعضی دیگرازشخصیت های برجسته عراق ملاقات ومذاکراتی بعمل آوردند.

مذاکرات شاغلی محمدنعیم وزعمای کشور دوست وبرادرماعراق درفضای بسیار گرم ودوستانه‌ای که نماینده علایق نزدیك وروابط برادرانه دوکشور است صورت گرفته وطی آن برمسایل مورد علاقه دوکشور موضوعات منطقه وسایرموضوعات بین المللی تبادل افکار بعمل آمد .

قرار معلوم ازشاغلی محمد نعیم وهمراهان شان درعراق پذیرایی صمیمانه وبا حرارت صورت گرفته است .

مطابق بیك خبردیگر شاغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امورخارجه هنگام توقف کوتاهی که هیات افغانی درراه عزیمت به لیبیا درپاریس بعمل آورد باشاغلی ژاندو لیبکووسکی سکرتر دولت دروزات امورخاجه فرانسه ملا قات نموده راجع به همکاری‌های فرانسه وافغانستان درساحات مختلف و مسایل عمده بین المللی وموضوعات منطقه مذاکره وتبادل افکار بعمل آورد .

قرارآخرین خبرشاغلی محمدنعیم نماینده خا ص شا غلی محمد د اؤد رئیس دولت و صدراعظم وهمراهان شان شام یازدهم حمل به ترابلس مرکز لیبیامواصلت نموده واز طرف وزیر امور خارجه لیبیا و دکتور عبدالواحد کریم سفیر کبیرغیر مقیم افغانستا ن در لیبیا ویك عده از شخصیت های برجسته لیبیابه‌گرمی پذیرایی شدند.

ژورژ پومپیدو درگذشت

ژورژ پو مپیدو ر ئیس جمهور فرانسه دیشب به عمر شصت ودو سا لگی درپاریس درگذشت .

وی که از سال ۱۹٦۹باینطر ف بحیث رئیس جمهور فرانسه انجام و ظیفه میکرد از مدتها باینطر ف دچار مریضی شده بود .

ژورژ پو مپیدو

اگرچه علت اصلی مر گ نا گها نی ژورژپو مپیدو تا کنون معلو م نگر دید ه‌باز هم‌گفته میشود که شاید ناشی از سر طا ن باشد.

الین پو هر رئیس مجلس سنا ی فرانسه بلافاصله پس ازاعلام مرگ غیر متر قبه‌ژورژ پومپیدو طبق قانون اساسی فرا نسه ز ما م امور آنکشور را بعهده گر فت .

تقی الدین صلح صد را عظم لبنا ن ازخبر درگذشت ژورژ پو مپیدو رئیس جمهور فقید فرانسه اظهار تاسف نموده است .

وی‌طی بیانیه در بیرو ت اعلام نمو ده که پومپیدو دوست بزرگی برای عربها بو ده‌و امید است سیاست ژورژ پو مپیدو در مقا بل کشور های عر بی در آینده نیز تعقیب گردد.

انورالسادات رئیس جمهور مصر از در گذشت ژورژ پو مپیدو رئیس جمهور فرانسه ابراز تاثرنمو ده است.

در پیام تسلیتی که سادات به پار یس فرستاده وی ژورژ پو مپیدو را دوست عربها خوانده است.

قرار معلوم ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا نیز ضمن ابراز تاسف نسبت به د ر گذشت پو مپیدو اورایك شخصیت‌سیا سی مداربزرگ معاصر جهان خوا نده است .

شورای وزرا ی بازار مشتر ك ارو پا ی غربی پس از استماع خبر د رگذشت ژ ورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه جلسا ت خود را درلو کسمبور گ قطع کرد .

والتر شیل وزیر خار جه جمهو ر یت اتحادی آلمان که‌درعین حال‌رئیس فعلی‌شورای وزرای بازار مشتر ك میباشد از پو مپید و تمجید و نسبت به درگذ شت وی ابراز تاثر کرد.

کمشنر انگلستا ن در بازار مشترك‌پومپیدو را یك شخصیت به تمام معنی اروپایی وبا تدبیر خوانده است.

بموجب قانو ن اساسی فرانسه قر ار است اکنون که ژورژ پو مپیدو رئیس جمهور آنکشور درگذشت در ظرف پنج هفته د ر فرانسه انتخابات ریاست جمهو ری تجد ید گردد.

به اساس قانون اساسی فرا نسه ر ئیس مجلس سنا ی آنکشور تا زما ن انتخاب رئیس جمهور جدید ی زما م امور آنکشوررا در دست خواهد داشت.

گفته میشو د که ژاك شا بان دا لما س صدرا عظم سابق و الر ژیسکار د ستینگ درجمله شخصیت ها یی شا مل میبا شند که شانس موفقیت شان بحیث جا نشین‌پو مپیدو فقید بیشتر از دیگران میباشد .

خبرمربوط به در گذشت نا گها نی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه شام۱۳حمل‌در حالی بمو سسه ملل متحد رسید که‌اعضای موسسه موصو ف در صد د تهیه مقدما ت‌انعقاد جلسه مخصوص مجمع عمو می موسسه ملل متحد جهت غور در باره مواد خـــا م بود.

گفته شده که دکتور کورت والد هایم سر منشی مو سسه ملل متحد بلا فا صله پس از دریافت این‌خبریك پیام تسلیت وهمدردی به پاریس مخابره کر ده‌است .

روز ۱٤ حمل ببرق مخصو ص موسسه ملل متحد بحال‌نیمه بر افراشته درآورده‌شد.

ژورژ پو مپیدو رئیس جمهور فر انسه‌که شام ۱۳حمل بساعت ۱۲ وسی دقیقه بوقت افغانستان در پاریس چشم از جهان بست‌در حیات سیاسی آنکشور طی دواز ده سال‌گذشته نقش بر جسته داشته است .

پو مپیدو این نقش را اززما ن صدار ت خود ازسال ۱۹٦۲تا ۱۹٦۸ ودردوره ریاست جمهوری خود ازسا ل ۱۹٦۹تا هنگام مرگ بعهده داشت.

ژوندون

شماره ۳۰- ۱۷ حمل ۱۳۵۳ برابر ۱۳ ربیع اولال مطابق ۱۶ اپریل ۱۹۷٤

مولود مسعود پیغمبر اسلام

روز جمعه شا نزدهم حمل روز مبارکی حلول کرد که جها ن ا سلام وملت متدین ما احترام خاصی بدان قایل اند. این روز مصا دف ا ست باتولد مبارك حضرت سرور کائنات خاتم انبیا حضرت محمد(ص) انسانی که خلقتش بـــرا ی بشر یت ووخصو صا جهان اســـلام ار زش فراموش ناشدنی دارد .

حضرت محمد(ص) در سر زمینی تولدیافت که بدبختی ، فقر ، جهالت ونابسا مانی های زیـاد دا مـنگیر مردم بود. آتش تعصب وجها لـت جامعه را در لهیب سو زندهٔ خـود گر فته بود. از علم ومعر فت خبری نبود ، بین مرد وزن حقوقی وجود نداشت ، درواقع اصلا حقی و جود نداشت . جهان بشریت وعرب به یك بادیهٔ تاریك و سو زان می ماند که اصلاح و نجاتش آ فتاب درخشنده ومشعشع بـکـا ر داشت و بس . خداوند (ج) محمد (ص) را چـــون ستارهٔ تابناك برای بشر ما مـور این و جیبه سا خت تـابشریت را هادی ورهنما باشد . حضرت محمد مظفرانه بانیروی ایمان وبه عقیـدهٔ « انما ا لمو منون اخـــوة» بسوی مقصود مبارکش پیشرفت . ایـــن مبارزه فر صت طولانی بکارداشت و حو صله فراخ تاروح بشر یت راصیقل کند و بسوی وحدت ویگانگی دعوت نماید . محمد (ص) باقبول این ز حمات و دشواری ها و ر نـج های شباروزی شروع به دعوت ومبارزه کرد چه او از طرف پروردگار

بقیه در صفحه ٦۰

در گذشت پومپیدو

ژورژ پومپیدو رئیس جمهـو رکشور فرانسه پس از پـنج سا ل خدمت در پست ریاست جمهور ی فرانسه بعمر ٦۲ سالگی در گذشت.

مرگ پومپیدو که یکی از برجسته ترین سیا ستمدارن بین المللی به شمار میر فت باعث تاثر عمیق حلقه های سیاسی در جهان شده و اکثر سیاستمداران و زعمای کشور های مختلف به مناسبت در گـذشـــت پومپیدو اظهار تاثر و تاسف نموده اند . مردم افغانستان نیـز از در گذشت رئیس جمهور فرانسه کـه هنگام صدارتش بـه افـغا نستا ن مسـا فـــر ت نـمـو ده بـــو دوخـاطـره ایـن مسا فـر ت تـا بـحـــال در اذ هـــان مـــردم زنده است ، اظهار تاسف نمـــوده اند.

افغانستان و فرانسه بحیـث دوکشور دوست دارای روابط نیکـــو وحسنه بوده که این روابط دوستانه و مودت آمیز بر مبنای هـمکاری و احترام متقابل در سا حا ت مختلف استوار است .

ژورژ پومپیدو بحیث یك سیاست مدار ورزیده جمعاً مدت ۲۵ سال در پست های مختلف ایفای وظیفه نموده و از مدت ۱۲ سال به اینطرف بحیث صدراعظم و رئیس جمهور کار می کرده است . وی در سال ۱۹٦۹ به حیث دومین رئیس جمهور، جمهوربت پنجم فرانسه انتخـاب شـدپس از درگذشت ژورژ پو مپیدو الین پو هر رئیس سنای فرانسه تازمان انتخاب رئیس جمهور جدید بحیث ر ئیس جمهور مو قتا کار میکند .

بقیه از صفحه ٦۰

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت میتواند او را به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

دروازه اتاق بیدرنگ باز میشودو مرد مسن و کوچك اندامی در آستانه ی در نمایان میگرددو درحالیکه دستگیره رادرلای انگشتانش محکم گرفته است همه رااز نظرمی گذراند وبعداند کی به چوکی خالی خیره میشود آهسته بسوی چوکی پیش می رود و بیصدا روی آن می نشیند . هیچکس باو توجه ای ندارد چون همه مصرو ف هستند . ولی او منتظر عکس العمل کار کنان شعبه اسـت . لحظـــه خاموش میماند و بعد به نقطه چشم میدوزد و میگوید :

من از شبرغان میایم ، در کابـل کار داشتم در ضمن نامه از طر ف یکـی از همـکاران شـما دارم .و عکسش را همرا با این پاکت برای شما فرستاده است . بعد پاکت خط را روی میز میگذارد . و ادامه می دهد :

او که این نامه را برایتان فرستاده از شما خوا سته است تا عکسش را با مضمون در مجله منتشر سازیـد همچنان او شکایتی از شما دارد که چرا مضا مینش را در مجله منتشر نمی سازید .

ـ شاید برای ما نرسیده است .

ـ من یقین دارم که رسیده است.

ـ اجازه میدهید باین پاکـت و نامه نگاهی بکنم .

نامه را میگشایم . و مکتوب رامی خوانم .

ـ این آقا نوشته است که چندین قطعه شعر برای ما فرستاده کـــه منتشر نشده اسـت. میگـو یـــد اشعار شس را نشر کرده ایم و آنها بی جهت بر ما عصبانی هستندلطف صفحه دوستان را در شماره هـا ی گذشته مطالعه بفرمایند .

مرد که حالت نگاهش کمی عوض شده وعصبا نیتش فرو نشسته است میگوید :

ـ پس چرا مرا اینـجا فـر ستاد و چیزی های زیر زبانش مـــی گوید :

ـ خوب پســـ این عکسش را منتشر میسازید .

نه خیر ، چرا باید اینکار را کنم.

مرد بلند می خندد .

ـ برای اینکه همکار تان است ، همکار بسیار عجول که (آب را ندیده موزه را از پا میکشد .)

ـ شما چطور ... ؟ ـ آخر مـن کاکایش هستم .

اسلام و زندگی

نگارش : عبدالقاهر

((میلاد النبی ص))

محمد(ص) درجامعه‌ایکه به‌اطراف واکنافش‌جز ظلم‌وستم‌وازهرسو دردوالم‌مسلط بوددرجامعه یکه بت واصنام پرستی ازهرگوشه وکنارش هویدا بود پا بعر صه و جود گذاشت ومعبوث ومامور گشت تا باین بیعدالتی و گمراهی ونا خداشناسی مجادله نماید ودین مبین اسلام را بمردم تفهیم ونفاق خانه‌جنگی که‌سراسر شبهٔ جزیره عرب وجهان راتهد ید میکرد ازبین بردارد هنگامیکه حضرت محمد (ص) دعوت اسلامی راآغاز کرده گفت(ای قوم قولولاالله الاالله تفلحو بگوید کلمه شهادت تارستگاری یابید. قتل مکنید فحشا مکنید دروغ نگو یدامانت را خیانت ننماید، بدارایی مردم حسد مور زید هم نوع‌خویش‌را اهانت نکنید اوامر الهی را بجا آورده وازنهی آن‌بپرهیزید.

دراین ایام سراسر جزیره عرب یعنی یهودیان مشرکین عرب منافقانیکه در ظا هر مسلمان ودرباطن می‌خواستند اسلام راازمیان بردارند. بر ضدوی قیام کردند واز هیچگونه ایذا وجفا دریغ نکردند چنا نچه پیغمبر (ص) بزرگ اسلام‌درین‌باره‌می‌فرمایند (اوذی نبی مثل مااو ذیت) هیچ پیامبری رنجانیده نشده مانند آنکه من رنجا نید ه شده ام . ابولهب وعقبه ابن ابی مغیط که‌نزدیکترین همسایهٔ وی بودند انواع‌الواث راجمع کرده به خانه ودر وازهٔ وی‌میریختند تاجامه مبارکش ملوث وناپاك گرددام جمیل که‌زن ابو الهب بود ازطرف روز پشتوا ر ه های‌خار راجمع کرده وازطرف شب‌برسر راآن حضرت میریخت تاخاری درپای مبارکش‌بخلد وخون آلود گردد اماپیشوای بزرگ اسلام خار راازراه‌برداشته وبه بسیارملاطفت‌وملایمت می‌گفت آنچه نوع همسایه‌گی است که‌بامن می‌کنید ولی آن هادست بردار نبودند اعمال پلید خویش رابی شرمانه تکرار می کردند روزی رسول اکرم (ص) به‌طواف خانه کعبه مشغول بود یك تعداد مشرکان قریش جمع شده راجع به‌ایزا وشهادت محمد (ص)بحث میکردند حضر ت محمد (ص) برآنها بگذشت وایستاد وگفت ای گروی قریش بخداوندکه جان محمد(ص) درقبضه وقدرت اوست اگر سخن مرا نشنوید ومتابعت من ننماید همچه گوسفند تیغ برگلوی شماخواهم نهادشما را خواهم کشت می پندارید که ازچنك من‌رایگان خلاص شوید گلوی ایشان گرفته چیز ی گفته نتوانستند .

رسول اکرم (ص) مدت‌سیزده سال بعداز بحث درمکه مکرمه به‌مشکلات زیادی به‌نشرو دعوت ا سلام می پر داخت فشا ر وایذای مشرکین ببالای مسلمانان‌به درجه نهایی‌خود رسیده بودوبالاخره محمد(ص) ویارانش‌ازمکه مکرمه بمدینه منوره هجرت‌کردند.

حتی مسلمانان درمدینه منو ره نیز با سخت ترین ودشوار ترین حالت فقرو گرسنگی بسیر می‌بردند زیرا که ثروت و دارایی شان دروطن اصلی درمکه مکر مه مانده بود. وخطرات ناگهانی مشرکین نیز آنهاراتهدید می‌کرد خداوند متعال دریکی از آیه‌متبرکه خو یش‌چنین بشارت وپیش‌گویی را اعلام کرد (کتب‌الله لاغلبن انا ورسولی) حکم کرد خداوند پیروز شو م من و پیروز شو ند پیغمبر ا ن من ا ز ین بشارت دیری نگذشته بود پیامبر اسلام‌ویارا نش که‌خیلی محدود وفاقد سلاح ومهمات حربی آن عصر بودند بردشمنان بز رگیکه با هر گونه سلاح ومهمات جنگی مجهز بودندفایق گردیده سراسر جزیره عرب وجهان را ازورطه بدبختی وجهالت نجات دادند انوار دین مقدس اسلام درسراسر عالم بشریت‌به‌تابش درآمد پرچم امن وسعادت وخدا شناسی بدون درنظرداشت اختلاف تبعیض وتفر یق‌سیا وسفید به اهتزاز درآمد در عوض جهالت‌نور معرفت الهی بجای نفاق عصر تفهم ودر موضوع تفوق وبرتری مساوات وعدالت‌بمیان آمد اوضاع نامساعدیکه گریبان گیربشر بود محوگردید پیامبر بزرگوار اسلام‌می‌فرمایند خدارا ناپسنداست که‌بنده اش خود را از د یگران بر تر شمرد کو چکترین تفوق وبرتری‌دردنیای دیمو کراتیك اسلام جا یز نیست همه مردم درخلقت بشری باهم مساوی اند هیچ بشر به بشر وهیچ قبیلهٔ وقبیله‌ای بخاطر خانواده‌و میراث‌خود رابرتر شمرد ه نمیتواند بلکه درنزد خداوند(ج) نز د یك تر ین بشر کسی است که‌باتقوی وپر هیز گارباشد خداوند درین مورد می‌فرماید (یاایهاالناس اناخلقنکم‌من‌ذکر وانثی وجعلنکم شعوبا وقبایل لتعار فوان اکرمکم عندالله اتقکم ان الله علیم‌خبیرا)ای مردمان هرآینه آفریدم شمارا ازیك مردوزن وساختیم شمارا جماعت وقبیله ها تایکدیگررا بشناسید هرآینه گرامی ترین شما نز د خداوند پر هیز گارترین شما ست بی‌شبه خدا دانا وآگا است.

همه شما ازیك پدر ومادرتخلیق‌گردیده‌اید هیچ‌ازشمادرطبیعت تفوق‌وبرتری‌داریداحساس تفرقه‌ودورنگی درشرایط اسلامی جایزنیست. ویکی ازعلل تفو ق انسان به فضیلت‌علم‌و کفایت عمل است هرگاه انسان ازفضیلت دانش وکفایت عمل وجدان پاك برخور دار باشد می‌تواند امتیاز برتری را کسب نماید چنانچه پغمبر اسلام می فر ما ید (شرا فت الا انسان باالعلم‌والادب لا با الما ل‌ونصب) ازمضمون حدیث نبوی ثابت میگردد که محمد رهنمای امور حیاتی تما م بشراست زیراکه درحدیث خو یش تلویحا از کلمه الاانسان نامبرده نه المومن ارشادات قیمتدار پیشوای بزرگ اسلا م انحصار به‌المو مین نیست بلکه به‌تمام بشر است احترام به‌بشر یکی ازخصا یل خجستهٔ پیشوای بزرگ اسلام است الناس ویا الانسان درنزد محمد(ص) مقام عالی دارد درجای دیگری می فرما ید (اذل الناس من آهن الناس) ذلیل ترین مردم کسی که‌بمردم اهانت کند توهین‌به‌بشر درنزد پیغمبر اسلام وشرایط اسلامی پست‌و حقیر شمرده میشود.)

خلا صه پیشوای بزرگ اسلام مد ت ده‌سال بعداز هجرت درمدینه منوره به‌نشرو دعوت اسلامی می‌پرداخت تااینکه درسال ده‌هم هجری‌حجةالوداغ را ادامی‌فرمودروزعرفه درساحه عرفات این آیه مبارك فرود آمد (الیوم‌اکملت لکم دینکم واتمت علیکم‌نعمتی) امروز دین شمارا برای شما کامل گردانیدم ونعمت های خودرا برشما تمام ساختم و همچنان سوره کریمه اذاجاءنصرالله فرودآمد محمددانست دین اسلا م اکمال وقو ی گردیده اکنون وقت آن‌است عالم فانی راترك واعزام دار البقا گردد درخاتمه من درین‌روز بزرگ باکمال‌خضوع وخشوع از خداوند بی‌نیاز نیازمیکنم که‌افغانستان عزیزرابه‌برکت روح پر فتو ح حضرت محمد (ص) توفیق خدمت وخدمت عمل درراه پیشرفت کشو ر جمهوری نصیب بگرداند . (آمین)

پیوسته بگذشته

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

حضرت سلمان فارس (رض)

سلمان باوی تاز مانیکه داعی اجل رالبیك گفت بسر برد چون آثار مرگ از سیمای‌وی پدیدار گشت وسلمان پی برد که حتما جدایی آمدنی است درنز دش به احترام‌نشست‌وگفت ای‌شیخ نیکوکارمن مدتی باشما بودم‌وازصمیم قلب‌دوست داشتم واکنون علاما ت مر گ در سیمایت پد یدار است خوا هشمندم‌مراوصیت کن وشخصیکه لایق مقام و منصب توست مرا دلالت نمایی.

اسقف در جواب گفت :قسم بخدا:شخصی راکه تو آرزو داری در ین زمان نمی یابم نیکو کاران رفتند باز ما ندگا ن خودرا تغیر دادندمگر مردی را در موصل خواهی یا فت ومطلوبت بدست خواهد آمد ،چون اسقف‌دنیا راپدرود گفت‌سلمان‌بودن خودرادرآنجامناسب ندیده عزم سفر بسوی موصل‌نمود، وقتیکه بموصل رسید بعد ازکنج کاوی زیاد مطلوب رابدست آورد اما دیری نگذشت که او نیز پدرود حیات گفت ولی قبل ازوقات سلما ن رابه‌شخصی دیگری دعوت کرد واو ر هسپار آنجاشده تمام سر گذشت خود را حکا یت کرد ونیز ازوصیت‌ها ییکه مردم به او نموده بودعرض کرد واز وی‌نیز طالب پندونصحیت شد واوگفت :فرزندم !مانند من وا مثال‌مراکه ذکر کردی درین دیار هرگز نمیتوانی‌دریابی لیکن‌ز مانی می آید که پیغمبر ی مبعو ث می شودواوپیرو ملت ابرا هیم است ازسرز مین حجاز خروج میکند واز را هیکه سنگر یزه داشته باشد هجر ت مینما ید واز واد ی ا یکه خر ما یا د د ا شته با شد عبور میکند ، آیا ت بینا ت و علا ما ت آشکار در دست داشته هد یه را می خوردواز زکات‌نفع نمی گیرد، میان دو شانه آن مهر نبوت‌بنظر میخورد، اگر میتوانی به آنشخص بپیوندی پس راه سفر آن دیار را در پیش گیر.

شك نیست که بسیاری از کا هنان شان وغیره ازظهور دین جدید معلو مات دا شتند به معبث پیغمبر اسلام بشار ت میدا دند چنانچه این واقعه را ازقصه دیدنی‌بحیر انام راهب‌که حضر ت محمد (ص) را دربلاد شام زمانیکه به تجار ت‌رفته بودند میتوان صدق کرد وی علامات پیغمبری را ازسیمای‌حضرت محمد علیه‌السلام مشا هده کرد درتمام اعضایش بنظر عمیق می نگر یست تا اینکه به کاکایش ابو طالب تا کید کرد تا برادر زاده خود رازودتربه‌وطن خویش ببرد و از نیات سو وپلان یهود واقف سا خته گفت اگر او راببینند وبدا نند که‌وی همان‌کسیست که درتورات دیده اند البته ازضرر رساندن دریغ نخوا هندکرد زیرا در اوشا ن بزرگ است.

بعد از آنکه کا هن سلما ن را از واقعه آگاه‌سا خت وبعضی از اوصاف وعلا ما ت آنحضرت (ص) راباو گفت ونصیحت کرد باید بدون آن بکدام دین دیگر میلان نکند زیرااو پیغمبر آخر الزمان بوده همه پیا مبرا ن گذشته بشار ت داده اند.

سلمان تنها ماندو مجبور به قبیله (کلب) پیو ست واز ایشا ن در خواست که اورادر سر زمین حجاز ر هنمایی کند ایشان وی‌را تا وادی قری رسانیده تمام دارا یش راتصرف کردند وبیکنفر یهودی بحیث غلام فرو ختند .سلمان باکما ل صدا قت با و ی روز های خود راسپری میکرد تااینکه روزی شخصی از بنی‌قریظه که با یهودی موصوف دوستی ومعر فت داشت بخانه وی آ مد مسلمان را خریدوبا خود بمد ینه آورد، ـ ماییکرج موممن ندسلا مبدینه یدگانن

چون دیدگان سلمان بمد ینه منوره جا ییکه پیغمبر آخز الزمان هجر ت میکند ا فتاد اطمینان قلبی برایش حاصل شد وخدا رازیاد حمد میگفت ومنتظر ورود کسیرا که شنیده بود داشت .

ناتمام

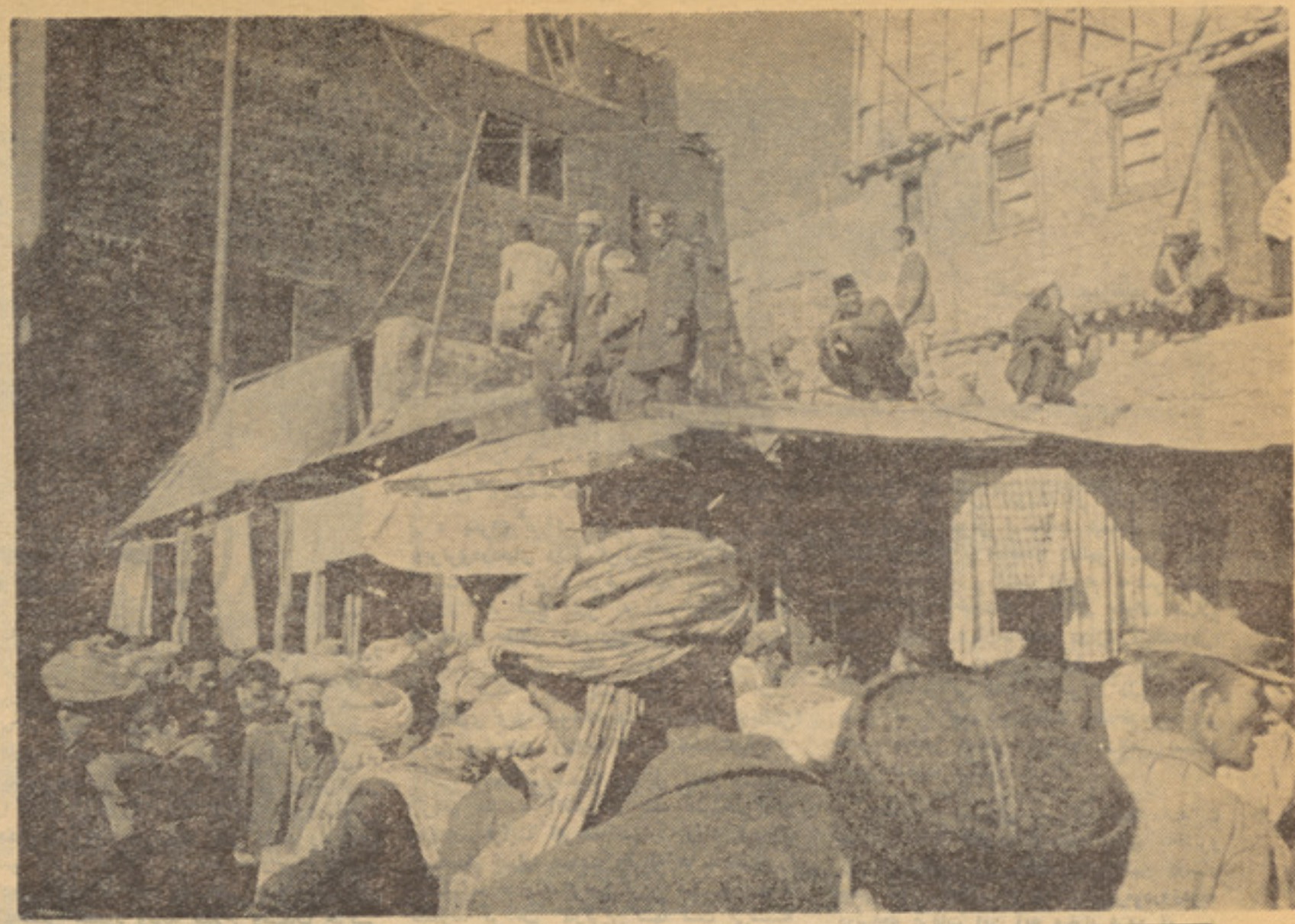

بیا که برویم به افغانستان

ازمجلهٔ «شی»

ترجمه: «رز»

در شماره اول امسال سفر نامه‌یك زن و شوهر فرانسوی را در افغانستان که در مجله (نشنل جیوگرافیك) چاپ شده بود ، ترجمه کردیم .

اکنون سفر نامه یك زن و شوهرانگلیسی را به کشور خود مان ، که در مجله (شی) چاپ شده است ، ازنظر خوانندگان ارجمندمیگذرانیم .

هنگامی که شوهرم، «رون» ، اضافه بست شد وازکار اخراج گردید، کسی به حال اودل نسوزانید • وی چهل وپنج‌سال داشت وپس ازسی سال کاردر صنعت چاپ، شغلش راازدست داد• موسسه یی‌که (رون) درآن کار میکرد، چند صد پوندی به عنوان غرامت به اوپرداخت • ولی به نظرنمیرسید که بتواند باردیگر شغلی به دست آرد •

عکس العمل شوهرم دربرابر این رویداد غیرعادی بود• برای اینکه گفت :

ـ خدارا شکر که برای نخستین بار آسوده شدم ••• بیاکه برویم به‌افغانستان من نمیدانستم چه جواب بدهم • در واقع، پول قسطهایی که بایستی بپردازیم، ذهنم راسخت مشغول ساخته بود • با خودم میگفتم که وقت آن رسیده تامحتاط تر باشیم وآخرین سرمایهٔ خودمان رادرست به‌کار اندازیم • بازهم میگفتم‌که اگر به‌این سفربروم،کار کوچك‌خودم رانیزازدست‌میدهم وازیك منبع دیگرعایداتی محروم مشویم • سرانجام به این نتیجه رسیدم‌که این مسافرت ممکن نیست •

بدینصورت چندین هفته سپری شد ومن امیدرا دردل میپروردم که (رون) نقشهٔ کودکانهٔ خودش راازدیاد ببرد• یکروز وی ازاتحادیهٔ خوش به خانه آمد وگفت :

ـ به یادداری که درفهرست جویندگان کار نام من آخرین نام بود ؟

گفتم :

ـ ها، به یاددارم •

گفت :

ـ خوب ، حالا نام من در وسطفهرست است :

خیلی خوشحال شدم وگفتم :

ـ عالیست ! این خودنشان میدهد که چانس یافتن کار برایت موجود است •

شوهرم گفت :

ـ کاملا اینطور نیست • برای اینکه وقتی نام من درفهرست آخرین نام بود، من نفر بیستم بودم• حالاهم نفر بیستم هستم، ولی تعداد نامها به چهل رسیده است • یعنی ازآنروز تاکنون بیست نفر دیگرنیز نامهایشان به فهرست افزوده شده است •

درهمین هنگام بود که پذیرفتم دیگرچانس کاریافتن برای (رون) وجود ندارد •

اوگفت :

ـ به نظرمن ، اگربرای چند ماهی‌ازینجا برویم وبرگردیم، مقداری پیرتر میشویم • اگر نرویم وهمینجا بمانیم ، باز هم پیرتر میشویم. ولی در صورت دوم ، خاطره‌یی نخواهیم داشت که به آن فکر کنیم •

سرانجام به کار تهیهٔ مقدمات سفر پرداختیم • موتر «بیدفورد» خودمان راکه ده سال میشد پیش مابود، ترمیم کردیم و (رون) بعضی ازپرزه های آنرا تبدیل کرد وداخل آنرا طوری ترتیب داد تا دربسیاری ازجاها به هوتل احتیاجی نداشته باشیم• مامیدانستیم که بااین موترتنها تامرزشرقی ترکیه میتوانستیم رفت • زیرابرای عبور دادن موترازمرز به سوی ایران برای این موترکه صدپوند میارزید، یك هزارو هشت صدوشصت پوندضمانت میخواستند •

برای گرفتن ویزه ایران وافغانستان مجبور بودیم چندین بارنزد داکتر برویم بهتر است برای چند هفته هم که باشد. ازینجافرار کنیم •

من اورادرك میکردم ، اما اعتراضاتی هنوز علیه نقشهٔ اودر دماغ من دور میزد: دختر بیست ساله مان ازدواج کرده بود، ولی دوپسرمان چطور میشوند ؟ یکی ازین پسران درپوهنتون لندن درس میخواند و دیگری شاگرد میخانیك بود. من درموردآنان ازشوهرم پرسیدم :

ـدرباره بچه هاچه میگوئی ؟ وقتی ما برویم، آندوچه خواهند کرد ؟

(رون) درپاسخ گفت :

ـبچه‌هاحالا دیگرشانزده هژده‌سال دارند . اگربرای سه ماه نتوانند از خود شان مواظبت کنند، درینصورت در تربیت شان نقصی وجود داشته بوده است •

گفتم :

ـ ولی کار های خرید، شست و شو وتکس ومالیه راچطور کنند ؟

گفت :

ـ این‌کار هامشکلی ایجاد نمیکنند • مابرای شان میگوییم که چه باید بکنند • همچنان پول‌کافی‌برای زندگی شان میدهیم• مقداری هم دربانك میگذاریم که درصورت احتیاج ازآن استفاده کنند •

این سخنها اگرچه کاملا مرا قناعت نداد، ولی از آن لحظه به بعد، اندیشهٔ مسافرت‌بیش ازپیش برایم دل‌انگیزترمیشد. بچه هاوقتی ازین نقشهٔ شوهرم آگاه شدند، آنرافکر خوبی یافتند • علتش چه بود؟ نمیدانم •

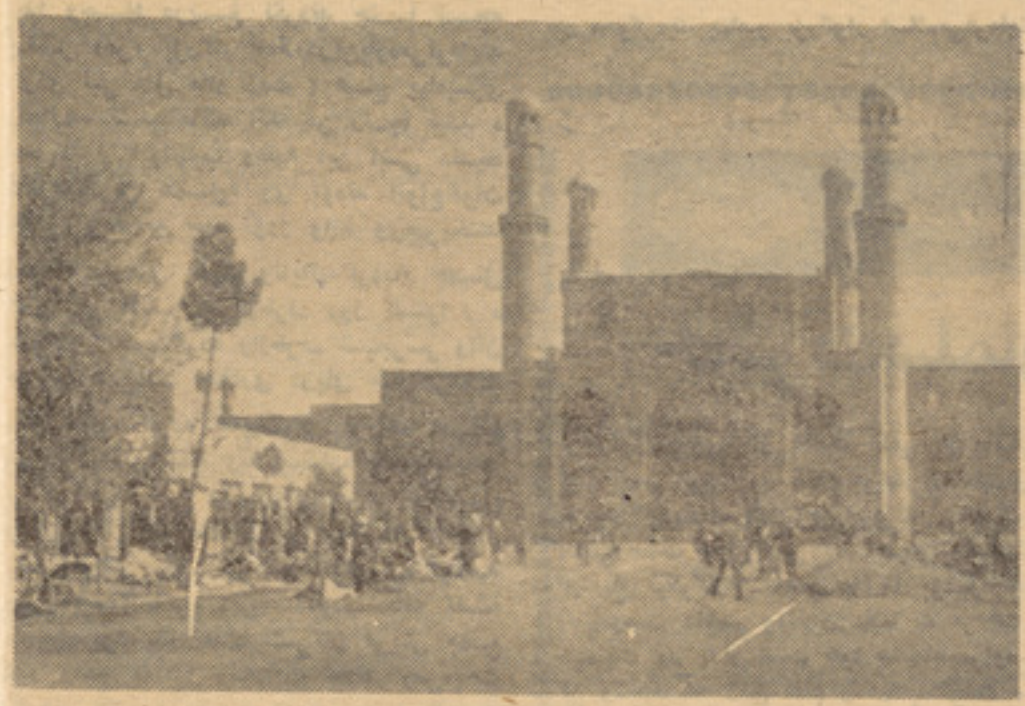

تاواکسین های محرقه، چیچك وکولرا به ماتزریق شود •

سرانجام آماده مسافرت شدیم • روز سوم اکتو بر بحیرهٔ مانش راعبور کردیم وبه تعطیلات دراز مدت خودمان پرداختیم• شب اول رادرخاك فرانسه ودر داخل موتر سپری نمودیم •

همه چیزتازه ونو :

در ظرف یك هفته فرانسه ، آلمان، اتریش ویوگو سلاویا راپشت سر گذاشتیم بعدبه بلغاریا رسیدیم واین سرزمین برای مان تازه ونوبود• درینجا کشتزار های سرسبزی رامیدیدیم که تادامنه های‌افق گسترده شد ه بود هنگام چا شت ، تعداد زیاد زنان ومردان کارگر رادیدیم که کنار سرك نشسته اند وبو تلهای واین‌را بسوی ماتکان میدهند • این زنان ومردان به نظر میرسیدند که‌هم کارمیکنند وهم تفریح •

شام بودکه به «صوفیه» رسیدیم • این شهریك شهرقدیمی معلوم میشد، شاید هم قسما به خاطرآنکه هیچگونه اعلان‌نیون درشهربه نظر نمیرسید •

روزبعد، ازمرز ترکیه گذشتیم و در ((ادرین)) توقف کردیم • فردای آنروز به سوی استانبول روان شدیم • درین هنگام دوهزارمیل راه رادرظرف نه روز پیموده بودیم •

رانندگی دراستانبول خطرناك نیست ، ولی سر کها بسیار پر سر و صداست، هارن موترها یك لحظه هم قطع نمیشد • به زودی «رون» هم درجمله هارن کنندگان درآمد • ماسه‌روز رادرین شهر دلچسپ سپری کردیم • درین هنگام، دریك میلی ما سر زمین آ سیا وراه به سو ی تهران قرار داشت •

درحالی که اسبابهای خود مان را می بستیم، یك سرویس مرسدس بنز به مانزدیك شد • این سرویس‌که پرازمسافر بنظر می آمد، میرفت تهران (رون) ازراننده پرسیدکه آیامیتواند ماراهم باخودش ببرد•

راننده جواب داد :

ـ ماتنها برای دونفر دیگر جاداریم و کرایهٔ هرکدام تاتهران پنج دالرمیشود در حالی‌که ازطالع خودخوشحال بودیم، سوار سرویس شدیم • بسیاری از مسافران سرویس را جوانان امریکایی تشکیل داده بودند ومادریافتیم که تاپایتخت ایران یك سفرچارصدوپنجاه کیلو متری پیش روداریم

واین سفر شانزده ساعت رادر بر خواهد گرفت • حدس زده میشدکه فردا ساعت هشت صبح به تهران خواهیم رسید.

بعدتر بحثی درگرفت که بهترین وسیله برای مسافرت ازتهران به مشهد چیست ؟ یك محصل جوان طب که از سنیگال بود و«پیر» نام داشت، گفت که یك ترن سریع السیر ساعت شش شام روز بعد به سوی مشهد حرکت میکند • به اوگفته بودند که این ترن نسبت به سر ویس هم سریعتر است وهم راحتتر• در نتیجه همه کسانی‌که میخواستند به افغانستان بروند، تصمیم گرفته‌که به مجرد رسیدن به تهران یکراست به ایستگا ه ترن بروند.

هواتاریك شده بودکه به تبریز رسیدیم ودرنزدیکی یك پل، راننده ما گفتگوی شدیدی رابایك پولیس ترافیك به راه انداخت • فکرمیکنم که سرویس اجازه نداشت ازطرف شب راه پیمایی کند، ما ناگزیر بودیم توقف کنیم وشب رادرهوتل سپری نماییم . راننده بابی‌میلی دستور پولیس ترافیك راپذیرفت، ولی اندکی که دورشد، راهش راکج کردوازراه دیگری بازهم به سرك عمومی رسید • به سفر خود ادامه دادیم •

بعدتر، درشهر کوچکی توقف کردیم وبه رستورانی داخل شدیم . غذای رستو ران کباب وبرنج بود• وقتی غذامیخوردیم ، تعداد زیاد ازمردم شهر درپیاده‌رو ایستاده بودند ومارا خیره خیره مینگریستند •

هنگامی‌که به‌تهران رسیدیم ، لحظهٔ ازدحام صبحانه بود• ترافیك تهران نسبت به استانبول بیسرو صدا تربود، ولی بسیار خطرناك معلوم میشد • ده دقیقه‌یی که سوارتکسی بودیم، موبرتنهایمان راست شده بود• سرانجام پس ازیك سلسله تجاربی که اعصاب آدم راتکه تکه یکرد، به ایستگاه ترن رسیدیم.

در ایستگاه همسفران دیگر مان درانتظار بودند • خبرهایی‌که به دست داشتند . هیچ امیدوار کننده نبود• به نظر میرسید تر نیکه به مشهد میر فت ، کا ملا فروغ شده بودوهیچ جانداشت، زیراآن روز یك رخصتی مذهبی بودومردم ازسراسر ایران برای زیارت به مشهد میرفتند• حتی مردم برای تکت فردا صف کشیده بودند، ما نمیدانستیم‌که آیاباسرویس برویم یانی • «پیر» جوان سنیگالی ، همه‌کارهٔ‌گروما شده بود• وی‌گفت که میخواهد به ایستگاه های مختلف برود ودریابد که‌آیا میشودسرویسی برای امروز بدست آرد• همه موافقت کردند که تابازگشت اودر ایستگاه منتظربمانند •

ما توجه مردم راجلب کرده بودیم • درحالی‌که انتظار (پیر) را میکشیدیم، جمعیت بزرگی ازمردان به دورماحلقه زده بودند ودخترانی راکه بامابودند، ، خیره خیره مینگریستند • حلقهٔ آنان دم به دم تنگتر میشد •

لطفا ورق بزنید

یکی ازدختران که ازین چشم چرانی بسیار خشمگین شده بود و نگاه های تندی به سوی آنان میانداخت ، به طرف یکی همراهان مان رفت وگفت :

ـ کلاهتان رابه من امانت بدهید .

کلاه راگرفت . درحالیکه کلاه رادردست داشت اینطرف وآنطرف میرفت وبلندبلند میگفت :

ـ بکشش ... بکشش !.. (بخشش)

قهقهۀ جمعیت بلند شد .. درین هنگام پولیسی ازدور نمایان گشت و جمعیت بابیمیلی پراگنده شدند . مانفس را حتی کشیدیم، ولی بااینهم مردم ازدور ما را مصرانه خیره خیره تماشا میکردند .

بعداز دوساعت (پیر) برگشت وگفت که تمام سرویسها برای دوروز آینده فوروغ شده است، ولی اوتوانسته در فاصلۀ نزدیک ایستگاه هوتل ارزان قیمتی پیداکند. ماهمه تصمیم گرفتیم که برای روز آینده تکت ترن بخریم. بعد ، به سوی هوتل رفتیم ومعلوم شدکه این (فاصلۀ نزدیک) یک پیاده روی طولانی رادرسرکهای مزدحم تهران ایجاب میکند . سرانجام به این هوتل که (امیرکبیر) نام داشت، رسیدیم

یک شب رادرین هوتل سپری کردیم . هوتل ارزان وخوبی بود. روز بعد، سوار ترینی شدیم که به سوی مشهد میرفت . ساعت ده صبح ترین بهراه افتاد .

تایک ساعت دیگردرراه خود مان بسوی مرز افغانی بودیم . در «طیبات» از ترن پیاده شدیم وسوار یک سرویس افغانی گشتیم . ده میل راه پیمودیم تابه پوست مرزی رسیدیم . درینجا دریافتیم که باید شب رادر هوتل کوچکی، نزدیک قرارگاه پولیس، به سر آریم .

دوساعت رادربر گرفت تاپاسپورتها و ویزه های مامراحل لازم راطی کردند . سخت گرسنه شده بودیم . برای صرف غذابه رستوران هوتل رفتیم . غذاکه عبارت بودازکباب، برنج، ترکاری وچای، برای هر کدام مان نه پنس (درحدود هژده افغانی) خرج برداشت . بعدتریک اتاق سه بستری گرفتیم . کرایۀ هربستره پنس (تقریبا بیست افغانی) بود. این قیمتها خاص سرزمین افغانستان است .

روزبعد داکتر ورقهای صحی مارا ملاحظه کرد وبه ماجازه داده شد بسوی هرات برویم . سرویس پراز مردمان قبایل بود که باسروصدا صحبت میکردند . وقتی به شهر نزدیک شدیم ، چارتا منار توجه مارا جلب کرد. به نظرمیرسیدکه این منا رها ازگل ساخته شده باشد .

سرویس به سرک وسیعی درداخل شهر رسید . درین سرک گادیهای قشنگ و رنگارنگ که توسط اسپ های تندرو کشیده میشد، ایستاده بود. این گادیها به حیث تکسی درشهر کار میکردند . مابه سوی ایستگاه سرویس رفتیم ودر آنجا پیاده شدیم. کودکانی دوروبرمان ایستاده بودند، میگفتند :

ـ سامانهایتان را ببریم ؟ .. سامانهایتان ...

کودکان شاد وخوشحال به نظر می‌آمدند. جامه های دراز ولنگی‌داشتند . دو تن ازین کودکان جامه دانهای مارا گرفتند وبه هوتل رسانیدند .

درهوتل شست وشو کردیم ودر صدد برآمدیم برای دیدن منار هابرویم که‌تقریبا نیم میل ازهوتل فاصله داشت . دردوکنار جاده یی‌که به سوی منارها میرفت، دکان های‌کوچکی بر پا شده بود، درین دکانها توده های میوه وترکاری به چشم میخورد کودکانی که ازکنار ما میگذشتند ، بما میگفتند :

ـ سلام، چلور هستید ؟ بامان خدا !

این کودکان اگرچه غالباپابرهنه بودند، شادوبشاش به نظرمیرسیدند .

وقتی به منارها نزدیک شدیم، فهمیدیم که این ساختمانهای بزرگ روزگاری با کاشیها ی در خشان آبیرنگ پوشیده بود، است . دربعضی از قسمتها هنوز هم این کاشیها دیده میشود، منظرۀ اثرناکی بود.

سه کودک ، که هر کدام در حدود ده سال داشت، از خیمۀ سیا هی بیرون شدند وبه سوی ما آمدند .آنان در حالیکه به سوی یک ساختمانی گلی ،به فاصلۀ نیم ملی اشاره میکر دند، گفتند :

ـ آسیاب بادی . . .آسیاب بادی ..

این ساختمانی هیچ شکل آسیاب‌راندا شت با اینهم به آنسو رفتیم . ولی معلوم شد که واقعا یک آسیاب بادیست . این آسیاب بادی از آسیا بهای که ماقبلا دیده بودیم فرق داشت.

این آسیاب یک پایۀ عمودی وچار پروانۀ بزرگ داشت با حرکت این پروانه هاپایۀ عمودی میچر خید و پره ها ی‌آسیاب رابه دوران میا نداخت در قسمت پایین‌آسیاب دیوار هامی‌ساخته شده بودکه پروانه ها ی هامی بالایی باد با سر عت بیشتر حرکت کند .

همراه با کو دکان عکس گر فتیم و آنا ن پیشه باد کردند که در باز گشت راه تازه یی را در پیش‌گیریم. . ازکنار کشتزار ها گذشتیم ودهقانا نرادیدیم که‌باقلبه جو یی زمین را قلبه میکر دند .

شب در هوتل تا گهان چرا غهاخاموش شدوما غذای خود مان را درنور شمع صرف کردیم یکی از کارکنان هوتل گفت:

ـ غالبا چرا غهای خا موش میشود.

نیمۀ شب بود که در اثر مارش عسکری بیدار شدیم ودر یا فتیم که مردم سا لگرد پیروزی افغا نها را بر سپاه بر تا نیا جشن گرفته اند.

ساعت هشت ونیم فردا سرویس مابه سوی کابل به راه افتاد درین سرویس بایک جوان افغان معرفی شدیم که لباس اروپایی پو شیده بود و(عزیز) نام داشت این جوان محصل پو هنتو ن کا بل بود . این جوان که خیلی علاقه داشت به اروپا سفر کند، ازینکه در انتخاب همسر آینده اش چندان نقش ندارد ، شکایت میکرد .

نگاهای خصمانه

(عزیز)جوان بشاش وخوش معا شرتی بود. وقتی سرویس در د هکدۀ کوچکی بین کند هار وکابل تو قف کرد ،(عزیز) از ما خواست که غذا رابا اوصر ف کنیم اوگفت که دراینجا حساسا ت مذ هبی بسیارنیرومند است ومادر صورتی که یک افغا ن همر اه مان نباشد ،نمیتوانیم گر دش کنیم. براستی هم وقتی به سوی رستوران کو چکی میر فتیم نگاه های خصما نه‌یی مارابدر قه میکرد.معلوم میشد که (عزیز) را دراینجا همه میشنا سد زیرا وقتی با چند ین نفر احوالپرسی کرد آنان‌بسوی ما دیدند وسر ها ی شا نرا دو ستانه تکان دادند .

در رستوران چار زانو روی زمین نشستیم بر زمین قا لین فر وش بود .غذای ما ن عبارت بود ازبرنج ،قورمه گوشت گو سفند و تر کاری . ما به دست غذا خور دیم.بعد هم چای آوردند.

سرویس یازده ونیم شب به کابل رسید. (عزیز) هو تل ارزان قیمتی را که به یکی‌از دو ستا یش تعلق داشت ، به ما تو صیه کرد .بد رفتیم .او آدرس هوتل را به‌را نندۀ تکسی ما داد .او به ما گفت که خودش مجبور است به‌پوهنتون برود،ولی یکی دوروز بعد پیش مابه‌هوتل خواهد آمد.ازوی‌تشکرکردیم وتکسی ما را به هوتل (کا والیر) برد .

همه جا تاریکی بود و ما درزدیم.پس از لحظه یی یک مر امریکایی از پشت درصدا کرد :

ـهمه خوابیده اند وگذ شته از ین فکر نمیکنم برای شما جای وجود داشته با شد

(رون) به او گفت که ما یادا شتی برای منتظم هو تل آورده ایم مرد جوان درحالی که دروازه را باز میکرد ، گفت:

ـپس بهتر است منتظم هو تل را بیدار کنم.

منتظم هوتل بادیدن یاد داشت «عزیز» مارابه درون بر دولحظه بعد دربستر بودیم.

صبح روز بعد، از زبان مسا فران هوتل شنیدیم که درین هوتل غذا داده نمیشود. بسیاری از مسا فران لوازم کمپنگ داشتند وغذایشان را خودشا ن تهیه میکر دند ما در نور خورشید سحر گا هی بیرو ن رفتیم ودر صدد بر آمدیم هوتل دیگر ی پیدا کنیم .

نیم میل از مرکز کابل دور بود یم‌و صحبانه خودمان در(متر وپو ل) خورد یم. این صحبا نه‌برای هرکدام ماپانز ده پنس خرج‌بر داشت. این هوتل تقریبا مجلل بود و کرای هر بستر شب شست پنس بو د.ما برای روزبعد درین هوتل اتاق گر فتیم . سپس به هوتل «کاوالر» رفتیم و به‌شست وشوی لبا سها یمان پردا ختیم.

روز بعد هوتل «کاوالر» را ترک‌گفتیم‌وبرای (عزیز) یا د داشتی به جا گذ اشتیم درین یاد داشت اظهار امید کردیم که باز هم اورا ببینیم.

اتاق مادر هوتل «مترو پول» باآب گرم مجهز بود واز ارسی اتاق ما میشد منظره شهر کهنه راخو ب مشا هده کرد. بعد از ظهر به‌تماشای‌بازار ها پر داختیم دکانهای کوچک‌پر از مالهای رنگارنگ بود. ما می دانستیم که باید با فروشند گان چانه‌بزنیم. درخلال چانه زدن بهای اصلی را میشدفهمید غالبا قیمت اصلی نصف قیمتیست که فروشند ه‌میگوید. من یک بالا پوش پوست قشنگ رابه شش پوند خرید م. در حا لی که فروشنده آن را دوازده پوند قیمت‌گذاشته بود.

درخلال این پیاده گر دی خیلی چیز هارا دیدیم. اشیای چر می واقعا عالی بود وقیمت های‌شان خیلی ارزان .چنا نکه یک جور ه موزه خر می را میشد به دو پو ند خرید.

شام آنروز . در رستوران کو چکی‌یک غذای عالی خوردیم . این‌غذا که عبار ت‌بود از استیک،ترکاری، شیر ینی وچندین پیا له قهوه، برای هر کدام ما فقط بیست پنس تمام شد.

بقیه درصفحۀ ٦١

بررسی فلم

عشق ممنوع

از : ناب

بسیاری ازتما شا گران ما از فلم «عشق ممنوع» خو ششان نیامد ، برای اینکه ازین فلم‌چیز زیاد ی نفهمید ند. برای اینکه آنچه روی پرده آمد، برایشان نامانوس بوده برای اینکه رویداد های در نو عی از ابهام عوطه میخورد ،و ... بالاتر از همه اینکه فلم «عشق ممنوع » بیشتر تصو یر بود تاتقریر، بیشتر بازی وحرکت بود تا گفتگو روا یت

وقتی فلم‌به پایان میرسد چراغها روشن میشود، بسیاری‌از تماشاگران ناراضی وخسته به نظر میایند .یکی آهسته به دو ستش میگوید .

ـاین چه بود ؟

آن دیگر جواب میدهد .

ـ چندان چیزی نبود.

ویکی دیگر تبصره میکند .

ـهیچ چیز نداشت .

و کسی دیگری میگوید :

ـدیوانه هارا جمع کرده بودند.

این جمله هاهمه بیانگر نارضایی تماشا گران از فلم «عشق ممنوع» میتواند بود .

وهمهٔ این اعترا ضها ،این نار ضاییها ،دو انگیزه میتوا ند نداشت :ابهام ونا مانو س بود ن فلم .

شیوه روشنفکرانه :

براستی هم فلم در گونه‌یی از ابهام غوطه میخورد وفضا ورنگ نا مانوس داشت .ولی ابهام فلم دال برنا رسایی کار گردان نمیتوا ند بود. وفضاء و رنگ‌نا مانو س فلم هم کاری بوده عمدی ،روشی بود ه خاص د ر آ فر ینش سینما یی

فلم «عشق ممنوع» بر مبنای یك روش خاص سیما یی ساخته شد ه است .روشی که گاه گا هی به سوی نوعی‌از انتزاع‌میروذ ـانتزاعی که در چار چوب یك داستان جنایی تبلور وتشکل میتواند کر د ـ روشی که مطلوب دماغها وذو قهای بخصو ص است .دماغها وذوق های روشنفکران غرب .یا کم از کم گروهی از رو شنفکران غرب .برخی از خصو صیتهای عام شیوه ها ی رو شنفکرا نه آفر ینش هنری درین فلم نمودار است روی پرده بیشتر تصویر ها نمودار میشود تا تصویر های ناطق (رو شنفکر میخوا هد خودش حدس‌بزند که که آدمها چه‌می گویند یا چه میخوا هند بگویند)، تسلسل زمانی با بر شهای پیهم ودم به د م‌ازمیان رفته (رو شنفکر میخواهد خودش این تسلسل زمانی رویدا دها را در ذهن خویش باز سازی کند. شایدهم همین برشهای مستقل برایش دلچسپ باشد تا کلیت رویداد ها بر مبنای اصل تسلسل زمانی)،تبدل‌وانتقا ل‌مکانی با برشهای پیهم وسر یع ذهن‌عادی را ناراحت‌میکند (روشنفکر میخواهد ذهنش بر مکان گسترش یابد .)

واین خصو صیتها به فلم رنگی داده اند متمایز از فلمهای دیگر ـرنگ رو شنفکرا نه .

آدمهای عجیب :

آدمهای اصلی فلم آدمهای عجیبی هستند. بتفصیل ویاجزئیات‌معر فی نمی گردند. ازینرو درست شناخته نمیشوند : «هانس» آدمیست عجیب (دیو نیس) آدمیست عجیب و «والری» آدمیست عجیب . تنها «بر نا رد» خصو صیتها ی تعجب انگیزی ندارد .

او یك آدم معمو لیست ،ولی در حلقه آدمهای عجیب قرار میگیرد . در واقع ،عادی‌بودن «بر نارد»انگیزه آن میشودتا شگفتی انگیزی آدمهای دیگر چشمگیر تر شود .

«هانس» که مو جو دبست حیوان صفت ،علاقه دارد آدم بکشد . (والیرین) زینست که در رویا های خودش، ،در یونان کهن ،زند گی میکند ودر همین جهان خودش عاشق میشود .این رویا هاواین عشق ازاو موجود غول پیکری میسازد . ا ین موجود غول پیکر همه را ، حتی «هانس» را، به هیچ میگیرد. سر انجام هم این رویا ها واین عشق نابودش میساز د. « دیو نس» مرد یست مبهم ومرموز .اماقدرتمند وترس انگیز .موجود زنده ییست‌که علیه سا زندهٔ خودش قیام میکند ـ یا شاید هم به قیام وا داشته مشود واین سازنده خودش را نابودمیسازد

ولاین آدمهای‌عجیب‌بسیار ناراحت اند از چیزی از کسی ناراحت اند. این وضع در چهره (هانس) خیلی روشن نمودار است .در چهره خشن این «ژاندارم کتانگا» ، چیزی بالاتر از نارا حتی دیده میشود . شاید بتوان گفت ترس ،وشاید هم بتوان گفت ترس از خودش .

«دیو نس» خاموش است . شا ید تا آخر فلم بیشتر ازپا نزده جمله بر زبان نیاورد .او بیشتر عمل میکند همیشه عمل میکرده است. واوج رویداد ها باز هم نتیجهٔ عمل اوست واین عمل آخرین نیز خامو شانه وبدون حتی یك کلمه گپ صورت میگیرد .

اما در پشت این خا موشی، این آرامش واین نگاه های مرموز ،باز هم‌نا راحتی را میتوان دید. تشویش واضطراب رامیتوان‌دید. «دیو نیس» نیز ناراحت است، مشوش است ، از کسی ،از چیزی وحشت دارد . و «والیرین» هم نا راحت است . این زن ظاهراً خونسرد وآرام ، در پشت پرده عشق ورویا از کسی ، از چیزی ناراحت است. وی می خوا هد با جمله های زیباوبااندیشه های شاعرانه از ین ناراحتی خلاص شود .ولی‌این تلاش‌او بیهوده است واین ناراحتی درونش‌را میکا ود.

درواقع ،هر کدام ازین سه‌موجود ازدیگری میتر سد واز خودمیتر سد این ترس دو گانه مایهٔ نارا حتیهاو اضطرا بهاییست که بر فضا ی‌فلم سایه افکنده است .

آواز های زمینه :

بر زمینه فلم ،بر خلاف بسیاری از فلمهای دیگر ،بیشتر آواز های گو ناگون است تا آهنگ‌وساز. بر زمینهٔ تصویر های فلم آواز اموا ج است آواز قایق موتر دار است‌آواز طیاره است .آواز کشیده شده تیر موتر بر سرك است آواز نفسها ی آدمها ست و در همه این آواز ها نوعی خشونت موج میزند .این آواز ها آرامش رابرهم میزند ،اعصاب را تکان میدهد ـآدم را ناراحت میسازد .

شاید کار گردان خواسته است با این آواز ها ناراحتی آدمها را تو جیه کندشاید هم میخواهدتماشا گران را درین‌ناراحتی شریك‌بسازد. شاید میگوید که‌اصلا این جهان‌محل نارا حتیست .

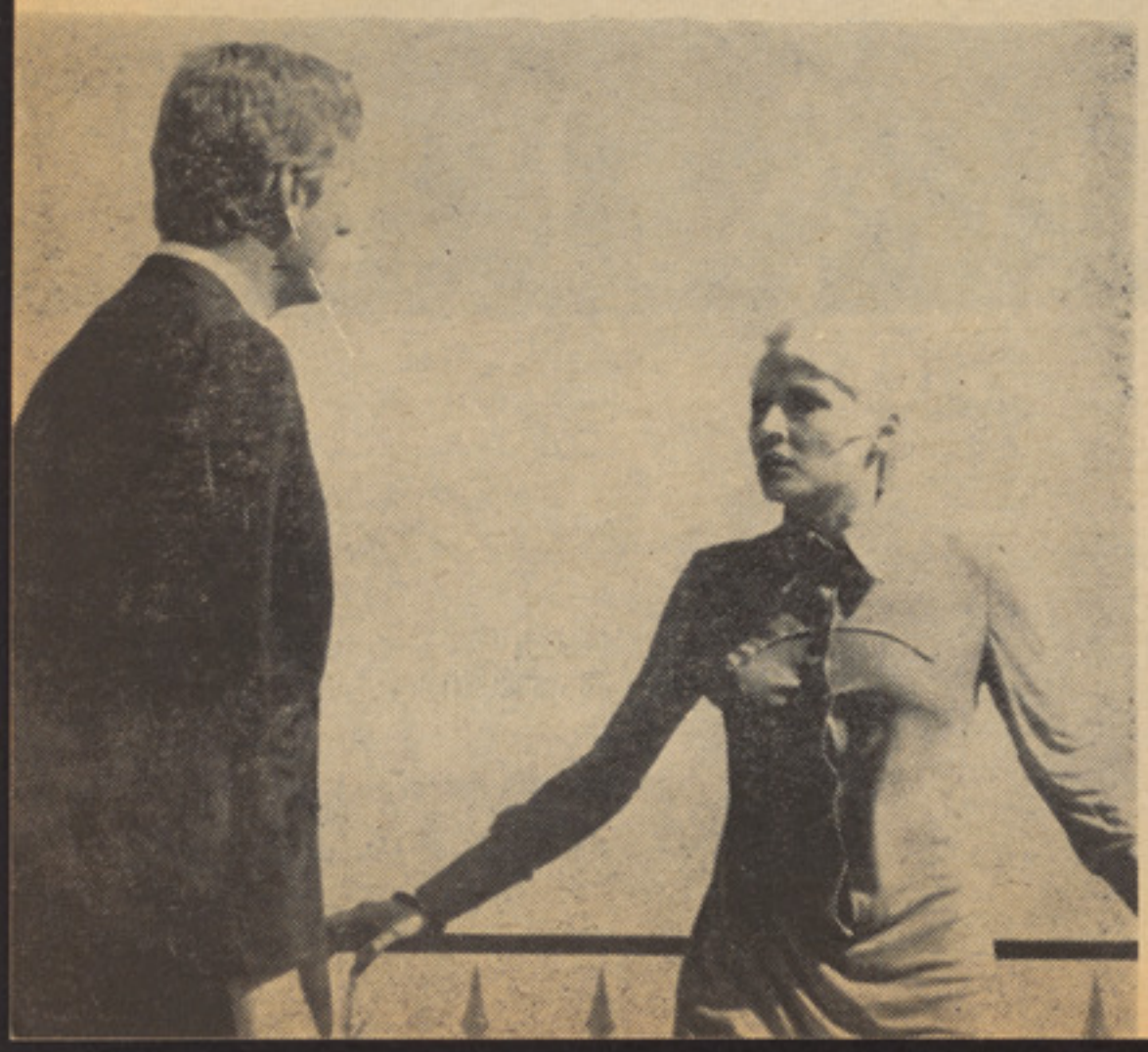

از گل احمد زهاب نوری

کنفرانس انجمن تعلیمات انجنیری آسیای جنوبی ومرکزی در کابل

اخیراکابل میزبان اعضای انجمن تعلیمات عالی‌انجنیری ممالك قسمت های جنوبی ومرکزی آسیا بود .

دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیری بروز چهارم حمل در ادیتور یم پو هنتون کابل توسط داکتر نعمت الله پژواك افتتاح گردیدو تاهشت حمل دوام کرد .

درین جلسات نمایندگان ایران، بنگله دیش، برما، پاکستان، سیری لانکا، منگولیا، نیپال وهند اشتراك ورزیده بودند .

نمایندهٔ رسمی افغانستان در جلسات‌انجمن تعلیمات عالی‌انجنیری پوهندوی رجب علی کریم رئیس پوهنځی انجنیری پوهنتون کابل بود .

پوهندوی کریم درپاسخ سوالی دربارهٔ سوابق این انجمن چنین توضیح داد :

– انجمن تعلیمات عالی انجنیری آسیای جنوبی ومرکزی به همکاری یونسکو وممالك حوزه، اولین باردر سال ۱۹۷۲ عیسوی در شهرکولمبو پایتخت سیری لانکا تشکیل جلسه داده ودرآن زمان صرف نمایندگان افغانستان ، برما، هند، منگولیا ، نیپال ، سری لانکا وپاکستان اشتراك داشتند .

نمایندگان مذکور، از موسسات انجنیری ممالك‌مربوط انتخاب‌گردیده بودند .

درنخستین جلسه انجمن تدوین اساسنامه آن روی دست گرفته‌شد. همچنان درآن جلسه فیصله شد ، تاجلسه دوم اعضای انجمن تعلیمات انجنیری درکابل دایر گردد .

ازپوهندوی کریم میخواهم تاکمی دربارهٔ اهداف این انجمن روشنی اندازد، وی پس ازاندکی سکوت میگوید :

– تعاون منطقوی در ساحهٔ تعلیمات عالی انجنیری برای تربیه انجنیران، باید ازطریق این انجمن فراهم وتشویق گردد. فراهم آوری تسهیلات ، تعدیل لازمی پروگرام های تعلیمات انجنیری وتکنیشن ها جهت آمادگی بهتر شان در راه انکشاف اجتماعی واقتصادی ممالك مربوطه ، تحقیق وتتبع درین زمینه ازجمله موضوعات مورد علاقهٔ این انجمن میباشد .

وی می افزاید :

– همکاری باموسسات واشخاص ذیصلاح حوزه ،که در راه ارتقای سویه و بهبود کیفیت تعلیمات انجنیری مصروف تحقیق باشند ، نیز ازطریق انجمن مذکور صورت میگیرد .

مساعدت برای تشخیص پرابلم های تعلیمات عالی انجنیری منطقه ویافتن طرق مناسب‌حل‌آن، مساعدت بایونسکووسایر موسسات‌بین‌المللی درتطبیق پلان هاوپروگرام های تعلیمات عالی انجنیری، همکاری منطقوی درراه تشکیل انجمن های ملی تعلیمات‌انجنیری وبالاخره توسعهٔ همکاری بین موسسات صنعتی وتعلیمی انجنیری ، ازاهداف انجمن مذکور میباشد .

وقتی ازرئیس پوهنځی انجنیری میخواهم تادربارهٔ تصامیمی که در دومین‌کنفرانس‌اعضای انجمن‌تعلیمات عالی انجنیری درکابل اتخاد گردیده کمی یادآوری کند، وی میگوید :

– درجلسات اعضای انجمن در کابل، راپوری درمورد فعالیت های انجمن تعلیمات انجنیری آسیای مرکزی وجنوبی ارائه شده و واساسنامه آن نیز بتصویب رسید.

همچنان رئیس‌ونایب رئیس انجمن برای یکسال تعیین گردید .

پوهندوی کریم علاوه میکند :

– اعضای انجمن در قدم اول انکشاف پروگرام هایی راتاکید و توصیه کردند که مورد نیاز شدید ممالك منطقه باشد .

به همین ترتیب به فعالیت های جدی درراه انکشاف نصاب درسی توسط روابط بین موسسات صنعتی وموسسات تعلیمات‌انجنیری وبالاخره تدوین‌پروگرامهای عملی ممدمسلکی، حق اولیت راقایل شدند .

دردومین‌کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیری به منظور تطبیق پروگرام فعالیت های موردنظرانجمن تجویز گردیدکه به‌کمك یونسکو سیمینار منطقوی جهت انکشاف و تدوین نصاب درسی تشکیل گردد تاراه حل مشکلات موسسات صنعتی که ستون فقرات اقتصاد ممالك را تشکیل میدهد مطالعه گردد .

وی دربرابر سوالی درین باره گفت :

– راه حل مشکلات ازطریق تجدید نصاب وپروگرام درسی، مطالعه‌طرق ایجادهم آهنگی بین تعلیمات‌انجنیری

وتقاضای موسسات صنعتی وشرایط استخدام، امکان پذیر میباشد .

رئیس پوهنځی انجنیری به ادامه گفتارش ، درمورد تصامیم اعضای انجمن مذکور، میگوید :

ـ تبادل معلومات بین ممالك حوزه درمورد ترتیب پروگـــرام ونصاب تعلیمی در ین کنـــفرانس ضروری خوانده شده واز یونسکو مطالبـــه شد تامعلومات جامعی ، درمـــورد انکشاف پروگرام درسی گرد آوری کند .

همچنان به ممالك عضو توصیـــه گردید، تاسیمینارهای‌ملی‌را، درباره ترتیب پروگرام ها ونصاب درسی تعلیمات انجنیری دایر نماید .

به سکرتریت وظیفه داده شد ، تاجهت اشتراك اعضـــای انجمن در سیمینارهای منطقوی وملی معلوماتی که ازطریق یونسکو تهیه میشود ، به اطلاع آنها برساند .

بقول رئیس پوهنځی انجنیری ، اعضای‌انجمن تعلیمات عالی انجنیری دردومین کنفرانس خود، نشر وجمع آوری معلومات مربوط به موسسات فعال تعلیمات انجنیری ممالك حوزه تنظیم پروگرام بازدید پروفیسوران مهمان با اعضای انجمن، تبادلـــه معلومات پیرامون پروگـــرام هـــا ی مافوق لیسانس وتسهیلات به پروژه های ریسرچ بین ممالـــك عضو را ضروری خوانده وذرباره تصا میمی اتخاذ نمودند .

پوهندوی رجب علـــی کـــریم از تصویب های مهم دیگری که جلسات این انجمن درکابل صورت گرفته ، اینطور یادآوری کرد :

ـ انجمن تجویز کرد تانتایج حل پرابلم هـــای اختصاصی تعلیما ت انجنیری که تحت مطالعهٔ دانشمندان ممالك عضومیباشد، نشر وبدسترس اشخاص که باتعلیمات این رشتـــه علاقه دارند، گذاشته شود .

علاوتا انجمن توصیه کردتاتبادل کتب درسی، کمـــك در تهیهٔ کتب درسی، پروگرام تربیهٔ استاد برای موسسات انجنیری، پروگرام تبادل شاگرد واستاد بیشتر توسعه یابد.

می پرسم :

مصارف این انجمن چگونه تدارك شده وجلسات بعدی اعضای آن، در کدام مملکت دایر میگردد ؟

نمایندهٔ افغانستان درین انجمن میگوید :

ـ تمویل جلسات‌انجمن تعلیمات انجنیری را، یونسکوبه عهده داشته ومصارف نشر اخبار، ژورنال وغیره نشرات آنرامتعهد شده است .

به اساس فیصله جلسه انجمـــن درکابل ، کنفرانس آینده آن درسال ۱۳۵٤ درشهر لاهور پاکستان منعقد میگردد .

سوال‌دیگری‌رااینطورمطرح‌میکنم:

ـ کنفرانس‌های این انجمن درساحه تعلیمات انجنیری درکشور ما چـــه تاثیری دارد ؟

پوهندوی کریم درین موردمیگوید:

ـ چون هدف انجمن این است‌که انجنیران آیندهٔ ممالك عضو باافـــق نظر وسیعتر وتحصیلات مطابق بـــه نیازمندی محیط تربیه شوندوازطرف دیگرممالك حوزه پرابلم‌های مشترکی دارند ، طبیعی است که از تبادل‌نظر و تجارب علمـــای مربوط ، نتایـــج سودمندی بدست می آید .

باتطبیق مشوره هاوپیشنهادهای علمی انجمن، درموسسات تعلیما ت انجنیری دولت جمهوری افغانستان محصلان افغانی استفاده های شایانی می نمایند .

وی دربرابر سوال دیگرم چنیـــن پاسخ میدهد :

ـ همکاری منطقوی وهمکاری دو جانبه یاچند جانبه بین ممالك حوزه مفید است . امیداست به اثرفعالیت های این انجمن ، پروگـــرام های تعلیمات انجنیری طوری عیار شود که باضرورت مملکت ومحیط رابطهٔ مستقیم داشته وحل سریع مشکلات ازین طریق صورت بگیرد .

رئیس پوهنځی انجنیری در اخیر ازوظایفی که به عهده این پوهنځی توسط انجمن تعلیمات عالی انجنیری منعقدهٔ کابل گذاشته شده، اینطور یادآوری کرد :

ـ پوهنځی انجنیری پوهنتون‌کابل وظیفه دارد، که درظرف سال باهمه اعضای انجمن تماس های متمـــادی داشته ، معلومات مربوط به تعلیمات مسلکی رابدست آورده، به اطـــلاع آنها برساند . اندراجی از فعالیت های موسسات مربوط ترتیب کرده وسیمینار ملی تعلیمات انجنیری را دایر سازد .

در نشر اخبار ومجله تعلیمـــات انجنیری مبادرت ورزیده ودر تبادل پروفیسوران سهم بگیرد .

وی افزود :

ـ طی همین سال که مرکزفعالیت های انجمن مذکور وسکرتریت آن درافغانستان است ، این پوهنځـــی وظیفه دارد، تا فعالیت های انجمـــن راطوری تنظیم کند،که اهداف علمی وبشری‌آن برآورده شده‌ودرتعلیمات انجنیری دولت جمهوری افغانستان تاثیرمثبتی وارد سازد .

قاچاقبران که می خواستند ۶۰ خریطه تریا

از منزل یک قاچاقبر در قندهار ۲۳۶۰ کیلو تریاک، ۷۰۰

راپور ـ از ضیا روشن

از ۲۶ سرطان به این طرف معادل پنج ملیون افغانی اموال قاچاقی گرفتار شده است

...

در همین مدت مدیریت قاچاق وزارت داخله ۱۰۴ واقعه قاچاق را در مرکز و ۵۱۹ واقعه را در ولایات کشور کشف و گرفتار کرده است

این عکس قسمت عقبی موتر را نشان میدهد که دربین خریطه ها مقدار تریاک ظاهر میگردد

بسیار تلاش کرد و چند موتر لاری را دید و با دریور آن ـ نقشه‌اش را در میان گذاشت ولی هیچ موتری و هیچ دریوری حاضر نشد با آتش بازی کند و مرتکب جنایتی گردد.

او می خواست ۶۰ خریطه تریاک را در موتر کرائی جا به جا کند و برای طرف معامله در بدل طلا ارسال دارد تا آنکه با مشکلات زیادی موتر لاری حاضر شد در برابر کرائیه هنگفتی ۶۰ خریطه تریاک وی را در موترش جای بدهد و آن سوی سرحد به رفیق او بسپارد قرار داد عقد و یک اندازه پول بدربور داده شد ومتباقی پول را حین تحویل دادن جنس به طرف معامله موکول ساختند، قاچاق بر اولی جای پنهان ساختن خریطه ها را در قسمت سقف جنگله موتر تعیین کرد، همان شب و همان روز فورا دست بکار شدند وخریطه ها را جا به جا کرده به دریورموتر دستور حرکت داد و به او فهماند مراقب خودش باشد زیرا حین ـ تحویل دادن جنس بطرف معامله پول هنگفتی در یافت خواهد کرد.

موتر از حصه (گرد کوه) نزدیک های سرحد که در ـ قسمت های شنوار واقع است به حرکت افتاد و برای گم کردن رد پای پولیس قرار دادی دیگری هم بست وچندین راس گاو را در موترش جا داده و راه کابل را در پیش گرفت اوایل ساعت شش شام موتر به کابل مواصلت کرد و مستقما در سرای باغ علیمردان توقف کرد.

دریور موتر متوجه بود هر آنکس رمزی قاچا قبر را به او

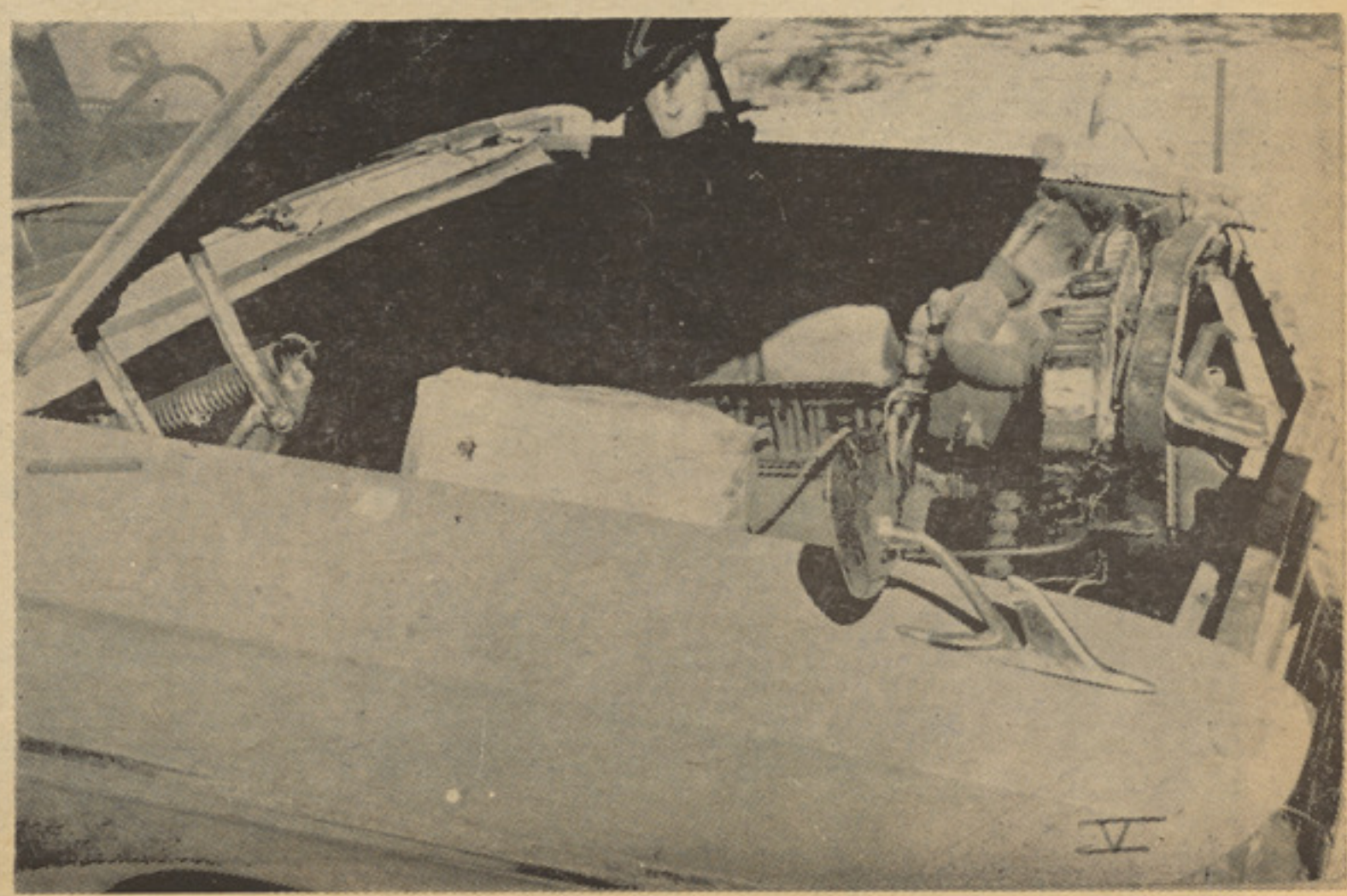

درخالیگاه پیشروی موتر ذریعه خریطه، مواد مخدره را گنجانیده بودند که کشف شد

کک را ذریعه شتر از رود هلمند عبور دهند

توپ تکه خارجی و یک مهر تقلبی گمرک بدست آمد

بگوید ، او جنس را تحو یلشـــ خواهد داد در غیر آن طبق دستور راه قندهار را در پیش می گرفت شب موتر در سرای ماند و هیـــچ کس رمز را بدریور نگفت و اوهم ناگزیر فردای همان‌روز راه قندهار رادر پیش گرفت موظفین انسداد قاچاق وزارت داخله که از موضوع وقوف حاصل نموده بودند کـــه ذر بین موتر مواد مخدره است . موتر لاری را تعقیب کرد ، زیرا موظفین پولیس می دانست هر گاه دریور گرفتار شود باز هم قاچاقبـــر از متاع خود صرف نظر کرده فرارمی کند و خودش را در چنگال قانون تحویل نمی دهـد لذا پو لیســـ فرصت را موکول به زمانی ساخت که چه کس جنس را از دریـور تسلیم میگیرد آنوقت واضح مـــی گر ذذ قا چا قبرا صلـــی کی ویاکی ها هستند بنا برآن به تعقیب موتر لاری راه‌قندهار رادر پیش گرفتند و دانستند موجودیت‌گاوها در موتر لاری یك حقه است و هدف اصلی همانا مواد مخدره است که بایـــد تحویل قاچا قبران داده شود ،روی این هدف موتر ساعت پنج و سی دقیقه صبح به قندهـار رسیـد و موظفین پولیس باز هم متوجـــه شدند هیچ کس با دریور تماس نگرفته و سر انجام موتر باز هـم بساعت هشت صبح به راه پیمایی پر داخت وطبق نقشـــه بـا یـست قاچاقبران جنس شان را در سر پوزه تسلیم می گرفتند ولی ایـن کار را نکرده‌و دریور بازهم مایوس شده طبق نقشه که بـرایش داده شده بود از سربوزه بطرف گرشك به‌حرکت افتاذ و از آنجا بـــطرف وادی هلمند راه افتاد و مستقیـما در حصه (حوض خشك) موترش را متوقف ساخته از عقب به جلو پائین شد و به اطراف نگریست ، مو ظفین پولیس دانستند حتمـــا همین جاه قاچا قبران متاع شان را از دریور تسلیم میگرنـد فلهـــذا پولیسان مدیریت انسداد قاچا ق وزارت داخله همه از دور مرا قـب اوضاع بوده تمام حر کات دریـور لاری را تحت کنترول قرار دادندتا آنکه بعد از گذشت نیم ساعت یك موتر والگای خـاکی رنگ نمبـــر ۷۱۸۸ ـ کابل نزدیك مـوتـر لاری متوقف شده‌نخست رمز را بادریور در میان گذاشت وبعد به او دستـور حر کت داد ، واین همه حـر کـات فقـط وفقـط دریـك لحظه آنـــی و زود گذر انجام گرفت و موتر لاری و والگا- هر دو به حر کت افتادند موظفین پولیسی وقتی دانستنـــد قاچاقبر واقعی و تحویل گیرنـد ه مواد مخدره سرنشینان موتر والگا است فلهذا برای آنکه انهـا مبادا از صحنه فرار ودریوربنا به دستور قاچاقبران جنس را به جائی مخفی کند . لذا فوراموتر والگا راتعقیب کردند و حینکه در چند متری موتر وا لگا رسیدند دریور والگـا از موضوع واقف‌شده دانستند پولیس به تعقیب آنها ست بنا بر آن بـا

بقیه ذرصفحه۵۷

سترگی ستاسو د بدن ځارورل دی

که د سترگو په ساتنه کښی بی احتیاطی وشی، د ړوندوالی سره به مخامخ شی.

او ښکی سترگی رڼی ساتی، دوړی او خاوری بیرته غورځوی او سترگی تغذیه کوی.

داوښکو توئیدل دهغه چا د معدی ټپ کموی چه احتمالا په دغه ناروغی اخته وی.

سترگی د ۲۰ مثقالو په وزن او دیوه وړوکی جوز په حجم سره له اسرارونه ډکی دی چه تراوسه پوری داوږدو څیړنو سره سره دپوهانو دپاره ناپیږندلی پاتی دی. دفزیکی اصولو له مخی دټولو شیانو تصویر به سترگو کی معکوس لویږی او مونږ دقاعدی له مخی باید نړی سر چپه ووینو، مگر څرنگه چه وینو هر شی پخپل ځای او پوره طبیعی احساس اولیدل کیږی او داله هغو ناپیږندل شو ومعماگانو څخه ده چه پوهان لږور باندی پوه شویدی، سترگی دبدن یوازنی غړی ډی چه ژوندی موجود له بهرنی محیط سره نښلوی دشاو خوا محیط پیښی او خبرونه ماغزه ته انتقالوی او په نتیجه کښی مونږ له بهرنی محیط څخه خبریږو سترگی مونږ له خطرونو څخه خبروی سترگی دطبیعت ښکلی منظری وینی او زمونږ روح خوښ ساتی، په دغه مقاله کښی دسترگو په باره کښی په زړه پوری مطالب راغونډ شویدی چه دلته یی وړاندی کوو.

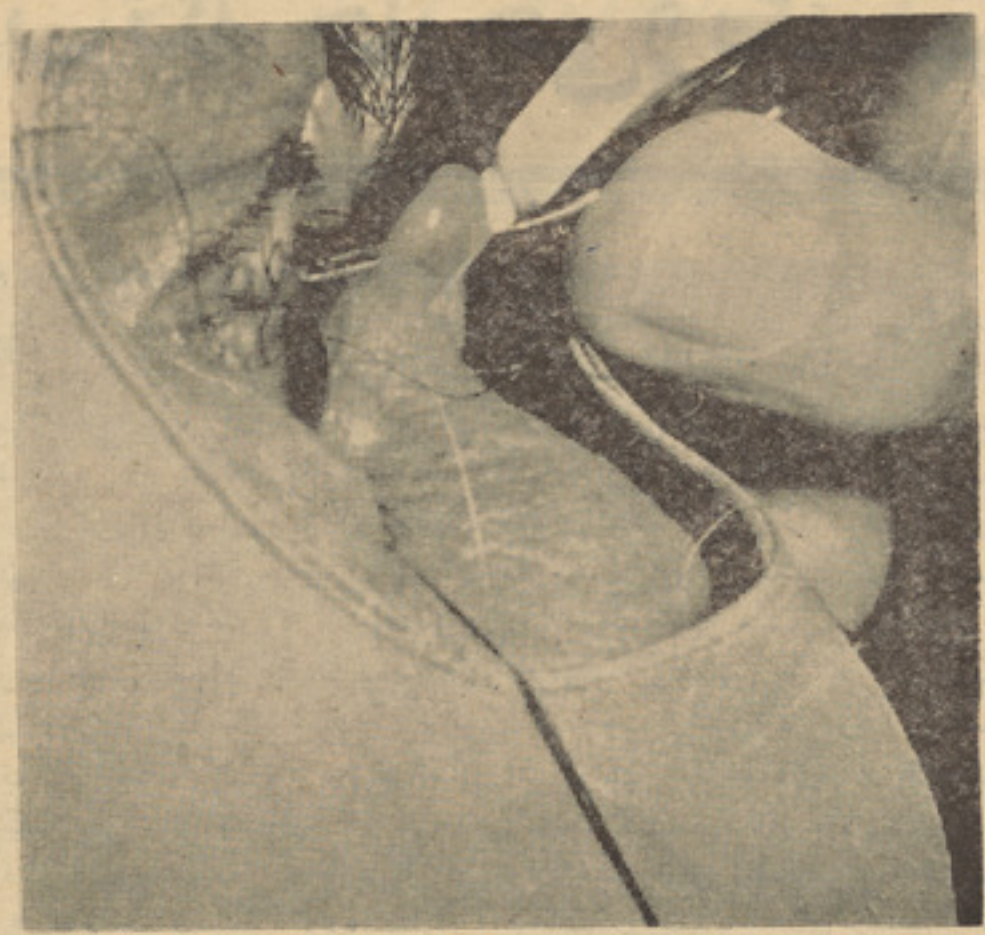

د نړی په زیاتو لابراتوارونو کی ډاکتران او متخصصین د ناروغیو سره د مبارزی د پاره او د راز راز دواگانو په جوړولو خت دی.

شو کوری څه ده؟

کله چه مونږ له روښنایی څخه تیاره نه ننوزو، په لومړی سر کښی څه نه وینو، مگر معمولا لږ څه وروسته سترگی له تیاره سره عادی کیږی او دشاو خوا محیط شیان دلیدلو وړ گرځی

له هغه وخته راهیسی چه پنسلین کشف شویدی، تر اوسه پوری انتی بیو تیک ښه پر مختگ کړی دی پدی دول چه داکتران د ناروغی په پیژندلو سره د ناروغ د پاره د ټاکلی انتی بیو تیک تجویز کوی او مطلوبه نتیجه اخلی.

دتیاره سره ډعادت وخت په خلکو کښی یوراز نه ډی او ډغه وخت دمخصوصو دستگاو سره اندازه کیدای شی، په ځینو مشغولاو کښی (هغه پیلو ټان چه دشپی الو تنه کوی) دتیاره سره دسترگو دعادت کونو وخت ډیراهمیت لری، سترگی ښایی دتیاره سره عادت ونه نیسی او دشپی له خوادکوم تشخیص ونه شی، په دغه صورت کښی ناروغ په شو کوری اخته دی شو کوری راز راز علتونه لری، له هغی جملی څخه دغذا نشتوالی، دویتامین (آ) لږوالی دځیگر خرابوالی، وراشت او دنږدی خپلو انوسره واده ډیاډولو وړ ډی، په ځینو مواردو دی په ځینو مواردو کی شوکوری دتداوی وړده، خو په ارثی مورد کی تداوی نتیجه ته ورکوی.

ځینی خلك تر روشنایی او دلمر تر وړانگو لاندی څه نه وینی، بالعکس کله چه تیاره ته گام ږدی، هرڅه ورته دلیدلو وړ گرځی، دغه حالت ته ډورځی ړوندوالی وایی، دغه ناروغی ښایی دمورله خوا یاارځی وی د ځینو دواگانو استعمالول دغه ناروغی پیداکوی.

اوښکی څه شی دی؟

په اوښکو کی د(لیږوزیم) په نامه دیوی مخصوص مادی دموجودیت له امله هر مکروب چه سترگو ته ننوزی، سمدستی وژل کیږی، خندا ژړا، ټوخی، والگی، هیجان، بعضی اوزیاته وړانگه داوښکو توئیدل زیاتوی، اوښکی سترگی رڼی ساتی دوړی اوخاوری اوبهرنی اجسام بهر ته غورځوی او سترگی تغذیه کوی داوښکو اودمعدی ډټپ ترمینځ نږدی اړیکی شته، داوښکو توئیدل(ژړا) دهغه چاډمعدی ټپ کموی چه احتمالا په ډغه ناروغی اخته وی، همدغه وجه ده چه ښځی ډنارینه وپه نسبت په ډغه ناروغی لږاخته کیږی که داوښکو توئیدل بندشی سترگی وچیږی اوله منځه ځی.

باڼوگان دهوا ډوړی اوخاوری را اخلی، له همدغه امله هغو ته دسترگو جارو هم وایی.

جارو هم وایی دباڼوگانو گرول د دوړی اوخاوری نه دډکی ونی په شان دی چه دسترگو په ډننه کی دخاوری دننوتلو سبب گرځی، دهر باڼه عمر لس هفتی (دوه نیمی میاشتی) دی او وروسته له هغه تو پیږی باڼو گان

دبدن هغه یوازنی وینبان دی چه دژوند ترپایه پوری نه‌سپینیږی ، د بانو گانو وده دوروڅو په‌شان ټاکی اندازه لری اوله وخت نه‌پخوا دهغو توئیدل ،ښایی دعمومی کمزور ی ، دوینو دکموالی،ډویتامینونو دکموالی داوږده غذایی رژیم ،تراخم دسینگار دلوازمو په‌نسبت حساسیت عینکونه دسترگو دارتیا الرژی او نورو له امله وی، په‌هغو کسانو کښی چه بانه نه‌لری ،ښایی‌دسترگولیدلی‌ژرله منځه لاړشی .

وروڅی دسترگو سا تو نکی

وروڅی دسترگو ساتو نکی د ی اودخولی درائیدو اوپه سترگو کی دهغی دننو تلوڅخه مخنیوی کوی. وروڅی دهوا خاوری اودوړی‌رااخلی له‌همدغه امله هیڅکله بایدونه‌اخریل شی، په‌هغو خلکو کښی چه وروڅی بی‌دمختلفو عواملو له کبله تو یی شویدی ،دسرویښتان پیوند کیدای شی، دوروڅو په ځنگ کښی بو تورغړی دی دلمریز وعینکو په‌شا ن وظیفه لری، ډلمر ترزیاتو وړانگو لاندی دکار په وخت کښی ددغه تورغړی انقباض دبانوگانو شور ی کموی اوپه سترگو کښی دزیاتی رنادننوتلو څخه مخنیوی کوی، په کلیوالو خلکو کښی ددغه تور غړی کار زیات دی ،له‌همدغه امله‌دکلیوالو په‌تندی کښی ډیری گونځی شته .

سترگی اوزمگونه

دسره رنگ ننداره دجگړی روح لمسوی ،سپین رنگ دروح اوجسم ډآرامی سبب گرځی ،تور رنگ ډ خپگان حس او خوابدی راوړی‌زرغون رنگ اوخوشحالی پیدا کوی ، ـ زرغونوالی ته ورته ژیړ رنگ ډ ـ سترگو لیدډیر زیاتوی ،نو ځکه دمو تر چلو لواود مسابقاتو دننداری ډپاره ډیره ښه وړانگه همدغه زرغونوالی ته ورته ژیړه وړانگه ده.

له‌دغو اغیزو څخه په جگړو، د ـ نندارتونو په سالون ،دخوب په‌کوټه دسوگواری په مجلسو نو اوپه روغتونو کښی کار اخستل‌کیدای شی.

په ځینو ارثی نارو غیو او مسمو میتونو کښی دزرغون یاسره پائین رنگ تشخیص له منځه ځی ،دغه ناروغی دنجونو په نسبت په‌هلکانو کښی زیاته ډه‌ډیری په‌زیاتو هیوادو کښی دغی ډلی ناروغانو ته دموتر چلولو دبری لیك دپاره دکتلو په وخت کښی طبی تصدیق نه ورکول کیږی اوپه ځینو مشغو لا وو لکه پیلوټی اولوکو موتیف چلولو کښی دهغو خلکو استخدام منع ده چه درنگ تشخیص‌نشی کولای .

په ځینو هیوادو کښی دموترهغو چلوونکو ته چه درنگ ړوند وا لی لری، بری لیك نه ورکول کیږی،له همدغه امله همیشه په څلور لاروکی شور رنگ پورته ،ژیړ رنگ په‌منځ کښی وزرغون رنگ ښکته وی او دغه بین‌المللی قانون درنگ دړندو ډپاره دموتر چلول آسان کړی او دپخوا په نسبت یی دپیښو اندازه زیاته کمه کړیده .

واړه ماشومان له ټاکلی واټن څخه چه‌دلیددکمزوری سره‌متناسبه دمدخپلولوبواسباب نه‌وینی‌اوسترگی یوی خواته کږیږی له دی کبله چه ددوی ډلیدلو قوه دټاکلی فا صلی سره محدوده ده ، د نورو وړو په نسبت ځانته وړه نړی لری، هغه شی‌ته چه‌په لیری فاصله کښی پروت دی پاملرنه نه لری ، دځینو لوبو لکه ځغاستی سره علاقه نلری انزوا اوگوښه‌گیناستل یی خوښیږی په داسی حال کښی چه ددوی‌سترگی په ظاهره کښی ډنورو همزو لو په نسبت غټی ډی.

مگر په نسبتا لویو ماشو مانو کښی بصری حافظه کمزوری ده، د تابلو لیك نه‌وینی ،دتگ په وخت په کنده کښی لویږی یادخپل‌لاری په‌سر شیان نشی لیدلای او په پشویی وهی او ماتوی یی .

په زده کړه کی پر مختگ نکوی نو ځکه بی ځایه غبی‌معرفی شوی او موراو پلار او استاذ له خوا ملنډی ورته وهل کیږی اوپه آزمو ینو کی نه‌منل کیږی .

ددوی روحیه ښه نه‌ده اوله‌عصبی پلوه ډیره نارامه وی کله کله له‌سر خوږی اودسر له‌ځرضیدو څخه‌شکایت کوی اوکله هم دی ته‌متو جه کیږی چه دتابلو لیکونه ورته دپیژندلووړ نه‌ډی ډورزش اوبدنی کارونو سره بی علاقی وی که مور او پلار ځیر ك اوعلاقه مندوی پور تینو مطالبو ته پاملرنه سره دخپل ماشوم په‌نارامی پو هیدای شی اود خپل‌ماشوم دلید کمزوری وری په اصلاح کولوسره ټولی نارامی له منځه وړلای شی ، هغه ماشومان چه‌یوه یادوی ستر گی یی کمزوری دی که‌یی تداوی ونه شی په‌یو راز ړوند والی اخته کیږی چه (امبلیو یی) بلل کیږی او وروسته په هیڅ یوه دوانه‌جوړیږی (ظاهرا سترگی روغی وی ،مگر لید نه‌لری) دلید کمزوری دماشوم د رسیدو په وخت کښی زیاتیږی،هغه ماشومان چه‌له عینکوڅخه کار اخلی

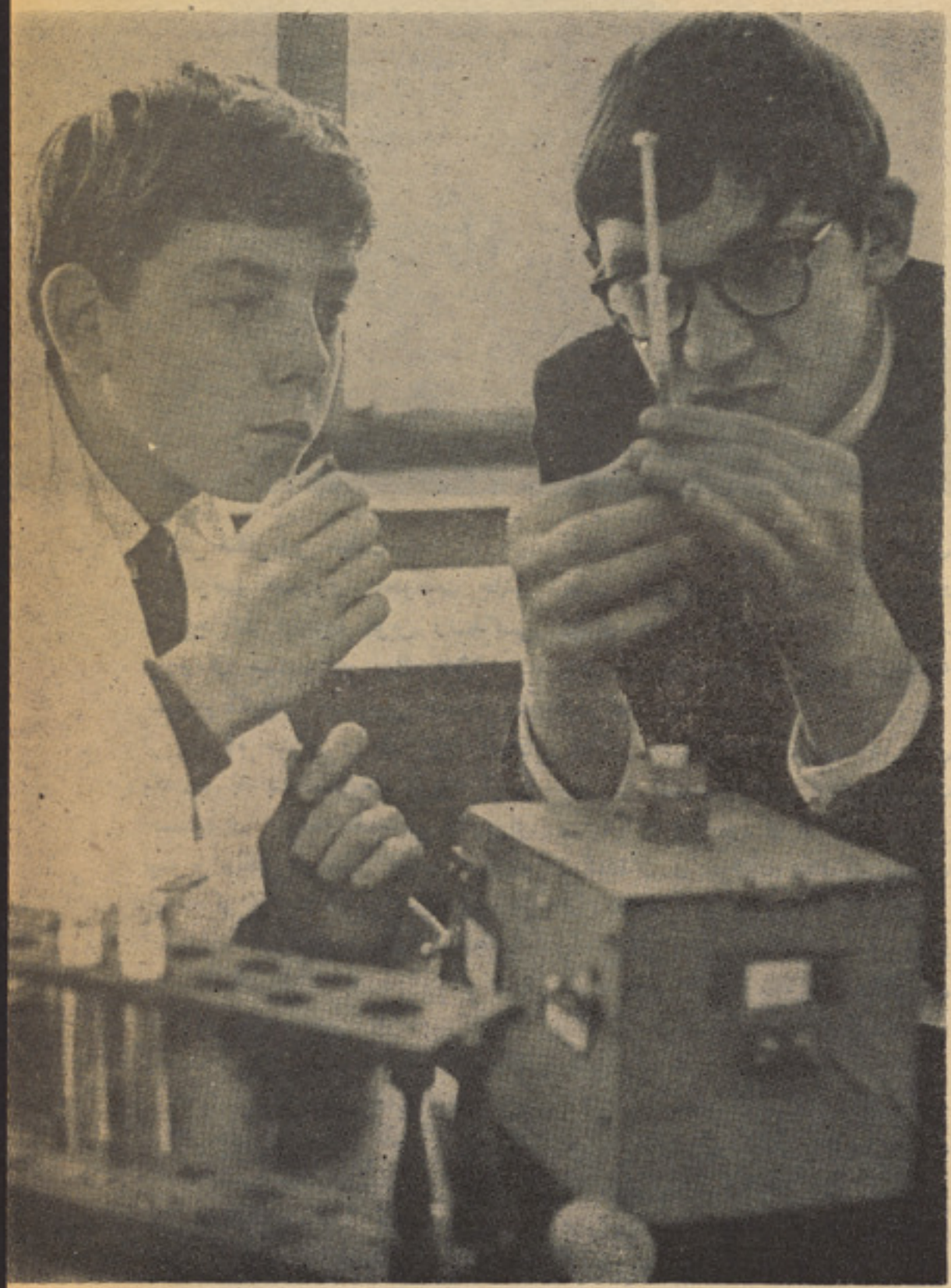

په وخت ورزش اکول دراز دراز دوا گانو له خوړلو څخه غوره دی د ډنگر والی ذ پاره ډیره ښه لارله غذا څخه غوره لږه استفاده او د انرژی‌زیات لگښت دی د سپورت په وخت دانسان بدن زیاته انرژی لگوی .

مترجم مهدی دعا گوی :

دوستاره هند

درخشان در سینمای

پس منظر این مبحث ـ

حکومت هندروی ملحوظات خاص و ایجابات شرایط نوین زندگی مردم آن سامان در سال ۱۹۶۷ ـ تصمیم گرفت نخستین هستهٔ یك تربیه گاه هنری را در پونا بنیان بگذارد تا با فعالیت خود این انستیتوت بتواند خدماتی را برای نیمرخ دیگر سینمای هند انجام دهد. اگر چه در آغاز این اقدام آنطوری که‌توقع‌بود بانیات خجسته واحساسات نیك بدرقه نشد زیرا عدهٔ را عقیده بر این بود که استعداد هنری هیچگونه وابستگی و ارتباطی بگرایش های علمی و اموزش ندا شته این یك و د یعه طبیعی است که‌در نهاد اشخا ص نهفته میباشد فقط باید جستجو شود تا اینگونه استعداد ها کشف و بکار انداخته شود زیرا اموزش در این دایره مشکلی راحل نخواهد کرد .

چه اگر کس در این عمل کسب تعلیم هم بنماید ولی استعداد فطری دروی موجود نباشد لابد هنر مند حقیقی ازان ساخته نخواهد شد .

این افواهات و شایعات روی فعالیت انستیتوت پونا از یکطرف سایه انداخته بود و از جانب دیگر ذوقمندان و جوانان علاقمند بشدت تمام تلاش می ورزیدند تا مجهز با حربهٔ علمی بمیدان عمل وارد شوند ولی هران ذوق و علاقهٔشان باکنایات تحقیر آمیز دیگر ان مقابل میشد .

این د مدمه بازی های طفلانه معمولا از طرف کسانی ایجاد میشد که غالباء با وعده های گرم و دروغین خود دوشیزه های معصوم را در ازای اینکه آنها و استعداد شان در پرده سینما استفا ضه خواهد شد بوادی گاه و بد نامی سوق میدادند که اگر این فریب خورد گان احساساتی بودند حتماء در عوض این آرزوی خام که ابرو و عزت خود را از دست داده‌بودند خود را بوادی مرگ سر نگون میکردند و اگر قدرت مقاومت‌شان بیشتر بود در آنصورت بدسته منحرفان می پیوستند .

با ملاحظهٔ این کثافت کاری ها و حرص و آزیکعده ـ بازار عصمت فروشی در بمبئی تدریجاء اوج میگرفت و هر روز از یك تا چند دختر فریب خورده که ارزوی هیروئین شدن را درقلم هاداشتند بسوی ذلت و خود فروشی سوق میشدند . مقامات ذیعلاقه با مطالعهٔ این او ضاع نا هنجار و بپاس ایجاد یك پر نسیب بخاطر بقای هنر وتاء مین آینده آتانی که علاقه بهنر مند شدن داشتند (انستیتوت پونا) بوجود آورد تا تضمین کنندهٔ حیات آبرو مندانهٔ برای هنر مندان باشد .

شاملان انستیتوت در آغاز کار مشکلاتی داشتند چه از یکطرف بد گوئی مردم نسبت باین تربیه گاه و از جانت دیگر عدم احساس اطمیان و اعتماد باینده همه روزه شاگردان را تحذیر میکرد تا آنکه عده قدرت تحمل را از دست داده و راه فرار اختیار کردند ولی یکعده دیگر با حوصلهٔ افزائی تمام مصروف فرا گیری شدند که‌از این جمله یکی (جیه بهادری ـدختر (ترون کماری بهادری، از بهوپال ودیگر ش ریحانه سلطان د ختر (سلطان صاحب) یکی از تیکداران مشهور آلا آباد تاآخرین دقایق‌دست از آموزش نکشیدند و عاملانه درکار فرا گیری پر داختند .

جیه بهادری قبل از اینکه شامل انستیتوت پونا شود در فلم های بنگالی زیر دائر کشن (سیته جیت رای) ـ در سینما ظاهر شده بود که مخصوصاء در فلم (مهانگر)

نقش ارزنده‌هنری را ایفاء کرده بود و بهمین ملحوظ چندین پرود یو سر ازوی تقاضا کرد اما او آرزو داشت که باید تعلیمات اساس را در این رشته فرا بگیرد .

هم چنان ریحانه سلطان روی ذوق خود غالباء در نمایشنامه های که از طرف (کالج) بر گزار میشد سهم میگرفت و یکی از عقده هایش محرومیت از نوازش های مادر بود زیرا او پیش از اینکه‌چیزی بفهمد ویا طوریکه لازم است احساس کند مادرش را از دست داده و بخاطر همین عقده در نمایشنامه های کالج حصه میگر فت تا بتواندخودش را منطق وتخلیه نما ید.

شانس با کدامیك یاری کرد

(جیه بهادری) اوالیکه کلاس انستیتوت هنری پونا را میگذراند (رشی کیش مکرجی) دائر کتر مشهور فلم های هندی او را در یکی از فلم ها تعلیمی که نقش هیروئین را اجرا میکرد دید چون همان روزها تصمیم داشت فلم (گدی) را تهیه کند از اینرو استعداد جیه بهادری را برای اجرای نقش فلم مورد نظر خود موفق یافت و بعداء ثابت کرد که او یك فتنهٔ دوران را در سینما معرفی کرده است .

نمایش فلم (گدی) که در پهلوی چهره کاملاء جدید هنر مند شناخته شده چون (دهر مندر) هنر نمایی میکرد جیه بهادری را از حضیض گمنامی در اوج‌شهرت‌رسانید .

به تعقیب فلم (گدی) فلم دیگری بنام (ابهار) از جیه بهادری بروی پرده سینما امد و از همین جا دیگر توجه بزرگترین پرود یو سران بسوی جیه بهادری جلب شد .

چنانچه (با سوچتر جی) برای‌بازی در فلم (پیا کار گهر) ـ اسیت‌ـ سین برای فلم (آن دانا) ـ رش کیش مکرجی برای فلم (باورچی منوجکمار برای فلم (شور) ـ گلزار برای فلم های (کوشش و پرپچی) نریندربیدی برای‌فلم (جوانی‌دیوانی) بدار اشاره برای فلم (ایك نظر) پرکاش ورمابرای‌فلم (بنسی‌اوبرجو) وپرکاش مهره برای فلم (سما دهی) او را استخدام کردند و باینطریق جیه بهادری یك ستاره پر اوازه در سینمای هند قبول شد .

در جنب مقابل ریحانه سلطان توسط (راجندر سنگه بیدی) برای بازی در فلم (دستك) باهمبازی (سنجیو کمار) انتخاب شد چون از یکطرف این دائر کتر تازه کار بود و از جانب دیگر پول فراوان در تصرف نداشت نزدیك بود از اکمال فلم صرف نظر کند ولی ریحانه سلطان بخاطر خود و شوون هنری خود به (راجندر سنگه) اعلام کرد که حاضر است بدون در یافت حق الزحمه در فلمش کار کند .

اینجا یك سوال درشت بمیان آمد و آن اینکه یك فارغ التحصیل انستیتوت پونا با دایر کتر های معروف وفلمسازها معروف‌باحیثیت بیشتر وارد میدان عمل شده بود وآن یك دیگر بادایرکتر های گمنام ومفلس. ولی ریحانه سلطان از این رویداد متاثر نشده یکمقدا ر کافی پول وحتی لباس های قیمتی خودرا به اختیار فلمساز ماند تابا این طریق خوابهای طلایی او جامه عمل‌بپوشاند. هنوز ازفلم (دستك) بیش از چند ریل آن تکمیل نشده بود که بی ازاشاره ریحانه سلطان را برای بازی دریك فلم نهایت سکسی خود انتخاب کرد وقبل از اینکه‌فلم (دستك) نمایش داده‌شود فلم (چتینا) بمعر ض قرار گرفت وبا نمایش این فلم هنگامه‌در میا ن مردم پدید آمد .

وقتی فلم (دستك) بنمایش قرار گرفت. بارقه بخت ریحانه سلطان هم در خشیدن گرفت بطوری که بابازی در همین فلم او بزرگترین جایزه رسمی دو لت راکه تا قبل از او فقط (نرگس) دریافت نموده بود حاصل کرد ولی ریحانه سلطان در قبال این افتخار بزرگترین صدمه در دایره کار خود گرفت. چه اودر این فلم باتعبیت از اصول‌ریالیزم در سینما ـ معایب اجتماع رابطریق بی‌باکانه یی منعکس نمود که عده زیاد مردم تعابیر و تفاسیری غیر ازآنچه بود از آن بیرون آوردند ازهمین جا علا قمندان که ریحانه سلطان را عریان و بی لباس بروی بروی پرده فلم دیده بودند دیگر حاضر نبودند جسم عریان اورا در لفافه لباس های مستور تما شا کند از اینرو فلم (تن میرامن‌تیرا) کوچکترین تاثیری بالای تماشاچیان نکردند ازاین حرکت عاجل ریحانه سلطان یك حقیقت حاصل میشود وآن اینکه هنوز هم هشتاد وپنج درصد مردم علا قمند سینما فقط چیز های را از ستاره ها ارزو دارند که هنر اصلی از آن فاصله دارد .

بعد فلم (یه سچ‌هی) که در آن برای اولین بار موضوع سقط جنین سوژه قرار داده شده است بعلت منافی که این اصل باقانون جاریه هند داشت از نگاه هیات سانسور هند نما یش آن معطل قرار داده شد .

ریحا نه سلطان که بعد ازیك اعزاز کامل روبا فول رفت عیب‌کلر خودرا در عجله بیمورد خود باید جستجو میکرد چه اوپیش از اینکه خویش را در فلمها بر هنه کرده‌بود باید این مطلب رابهتر میدا نست که ذهن و شعور اکثر تماشاچی سینما نارشد ونا پخته بوده ودر آغاز کار برای هریك ازستاره ها نظر بقدم‌که برمیدارند یك‌شخصیت در ذهن ودایره قضاوت خود می سازند در همان دایره از او تقاضا هایی دارند. ریحا نه سلطان که استعداد شگرف ودر خورتوجه دارد چون‌نزد مردم برای خود شخصیتی ساخته دیگر بعید از قبول خواهد بود که‌در قالب بیرون از شخصیت ساختگی اش‌مردم اوراقبول نمایند

لذا با مطالعه این جریان میتوان گفت که :

این دو هنرمند با استعداد وهم صنفی در دو نقطه متضا دی قرار گرفته اند. جیه بهادری باشخصیت کامل هنری که همواره با دایرکتر های‌ورزیده وهنرمندان ورزیده مثل دهرمندر ـ منوجکمار ـ سنجیوکمار راجیش‌کهنه ـ امیتابجن ـ شترگهن سینا همباز است.

اماریحانه سلطان‌درهوای اینکه باید همیشه درفلم هاعریان ظاهر شود همازهاش غالبا هنرمندان تازه کارمثل‌ـ مهندر سندهو مانال مکر جی‌ـ راکیش‌باندی‌ـ ستش کول وساجد خان بوده‌اند.

درهرحال آخرین‌سلطان که‌دران وحیده رحمان هم یك نقش عمده را ایفاء میکند ممکن در زندگی هنری او اثر عمیق بجا گذاشته وسیاره بخت او را از اغتشا ش بیرون بیاورد.

در ین دو زندگی دوا صل مهم شانس ودیگر عاقبت اندیشی قابل مطالعه شده میتواند یکی بخت و که‌ریحانه سلطان اصل دومی را پذیرفته وگفته است ـ هرگاه می فهمید که عریان شدن با جلوه طبیعی هنری نزد مردم تفکیك نمی شود ابدا باینکار دست نمیزد و حال سعی میکند که مایوس نشود وپرده سیاهی راکه او وهنرش را ازمردم جدا ساخته با حربه هنر واستعداد از میان بردارد .

میز مدور ژوندون

تنظیم ونگارش از: مقد سه‌مخفی‌و رؤف‌راصع- زیر نظرگروه مشورتی ژوندون .

باید برای جوانان سر گرمی هاو تفریحاتی فراهم گر دد که مسیر اندیشه آنان‌را از مسایل احساساتی بمسایل جدی‌ترزند گی تغییر دهد.

استفاده از آزادی نبایـد با بی‌لجامی وبی بند وباری اشتباه گردد وعشق نباید مجموعه از احساسات غریزی باشد .

باید از جدایی میان دختر وپسر در محیط درس واز دوران کو دکی جلو گیری گرددمختلط ساختن‌مکاتب دختران وپسران یك راه حل منطقی است مشروط بابنکه ازصنوف‌ابتدایی‌صورت گیرد.

تیاتر سیار رابوجود آورید ومحتوی‌آنرا باشیوه طنز آمیز به‌پرابلمها ی خانواده هاو جوانان اختصا ص‌دهید

جلب اعتماد مردم به رادیـو ،مطبو عات، تیاتر و مـو سسا ت اجتماعی کاری است که اولتر بایدصورت گیرد .

ارزیابی وبررسی علل وانگیزه های واقعی تضاد فکری میان دو نسل جوان وپیر ترکه برای اولین دفعه به منظو ر تحکیم بخشیدن روابط خا نواد گی و ایجاد تفا هم و توافق وآشتی دادن فکر هادراین مجله مطرح‌گردید، بیش ازآنکه انتظار میرفت مورد استقبال‌گرم وصمیمانه خوانندگان ماقرار گرفت وهمین موجب شد که این بحث راهم چنان دنبال نماییم ومساله رااز دیدگاههای مختلف مورد مطالعه قرار دهم ودر نهایت انتقادات، نظرات وپیشنهادات رامنعکس سازیم تاباشد این سلسله گفتگو هادرفرجام خودراهی‌روشن‌ترو هموارتر رابما بنمایاند .

هفته گذشته مهمانانی‌که دوراین میزجمع آمده بودند پیرامون عشق های قبل ازازدواج سخن گفته‌باتوجه‌به ضابطه های‌اخلاقی‌وشرایط خاص فکری واجتما عی آنرا محکوم نمودند وهم آهنگی وتوافق روانی را بچیزی غیراز عشق های رو یایی، احساساتی ودوراز‌تعقل خواندند و نتیجه این‌طورشد که ازنظرایشان عشق در سنین خورد و قبل از ازدواج‌بنای خانواده رامتزلزل میسازد وحالتی خصمانه‌را میان زنان وشوهرانی که باچنین شرایطی ازدواج نموده‌اند سازندگی میدارد .

اینك دردنباله همین بحث سخن رابشما وامیگذاریم تاباتوجه باینکه تا ارتباط وتماس میان دختران و پسران وجود نداشته باشد، عشق مفهومی ندارد، شما چگونگی ایـن ارتباطات راومحدوده آنرا ازدیدگاه خودمورد قضاوت گذارید وبرای این پرسش که :

جوانان درچه سنی درچه شرایطی ودرچه محدوده‌ای میتوانند درخارج از چوکات خانواده وباهم ارتباط وتماس دا شته باشند، جوابی بیابید ونظر خودرا ارائه دهید؟

اشرف خوشبین : سخن رااز اینجا آغاز میکنم که یك ازدواج موفق، معقول ومنطقی بائیست برخوردار ازچه شرایطی باشد ؟ بنظرمن بدون شك شناخت‌کافی، درك کافی وتوافق وهم آهنگی کامل میان دختر وپسر است‌که میتواند ضامن خوشبختی و اساس یك خانواده مستحکم باشد، واین شناخت وقتی واقعی، عمیق وعینی است‌که دختر و پسر درطول زمانی باهم درتماس باشند و بتوانند دورازمسایل صرفاعاطفی واحساساتی خصوصیت های اندیشوی همدیگر شان را بفهمند وبه آن آگاهی یابند درغیر آن هیچ جوانی نمیتواند با چشم بسته وبامعیارهایی که باساس معتقدات خاص بیست سال قبل عیار شده است تن بازدواج دهد، امانکته اساسی این است که این نوع ارتباطات و تماس هاباید سالم باشد، درست رهبری گردد ومخصوصا برای جوانان سرگرمی هاو تفریحاتی فراهم گردد که مسیر اندیشه ها رالازمسایل احساساتی صرف بمسایل جدی ترزندگی تغییر دهد، درغیرآن طبیعی است‌که کمبودهای روانی و عاطفی نمیگذارند کـه اندیشه درجهت مثبت خود رشد نمایند و احساس های کورکورانه تعیین گر راههای زندگی میگردند .

موضوع دیگراین است کـه چرا بایـد دختران وپسران درروابط خود محدود باشند واین تماسها به منظور خاص ازدواج،مگرچه عیبی داردکه دختران وپسران درمحیط کار، درمحیط درس ودراجتماع همدیگررا ببینند ، باهم صحبت نمایند ومخصوصا دایره ایـن ارتباطات را گسترش دهند وقتی پای‌مسایل

ندر خدمت خانواده‌ها

جنسی وضرورت های بدنی درمیان نباشد چراباید یکدختر محدود بیك پسر باشد و یك پسر محدود بیك دختر، در چنین‌شرایطی ازکجامعلوم که این دختروابن پسربا توجه به خصوصیت های فکری واندیشوی وتلقی خاص خود بهترین رایافته وانتخاب‌نموده‌اند؟

من میگویم برای جوانان، محیط سالم ، سرگرمیهای سالم، اماکن سالم وتفریحات سالم تهیه کنید و بگذارید آنها همدیگررا ببینند وخوب ببینند تادیدشان روشن تر باشد وتلقی شان عاقلانه ترباچنین وضعی است‌که میتوان اطمینان داشت انتخاب ها ناشیانه ، عجولانه ودور از تعقل نمیباشد.

توریکی معروفی :

من طرفدار اصل تفاهم وتوافق میان دختران وپسران، عشق قبل ازازدواج‌وتماس جوانان باهم میباشم، مشروط باینکه این ارتباطات درچوکات خانواده وزیر نظرپدران ومادران تنظیم گردد .

شماازارتبا طات گسترده وآزاد جوانان‌در خارج منزل ودوراز دخالت فامیل ها سخن میگویید ومن درحیرتم‌که چنور متیقن هستید ارتباط دختری ۱۵ـ۱۶ساله باپسری درهمین سن وسال ویاکمی بیشتر ازاو میتواندصرفا روی احساس نباشد، سالم بماندودر یك جهت انحرافی گسیل نگردد شما از محیط سالم حرف میزنید این درست است‌که محیط سالم افراد سالم میپروراند ولی شرایط این محیط سالم برای ماهیا نیست وتا مهیا گردد کودکان ماجوان میگردند پس همه آنچه که میگویید فقط میتواند برای جوان فردایك راه باشد نه برای دختروپسر امروز اگر عشق های قبل ازازدواج بشدت‌داغ وآتشین میگردد دیده شده است که بزودی هم به خامو شی میگراید و این چه معنی دارد جز اینکه شناخت هاواقعی نبوده‌است .

من معتقدم که نمیتوان همه ضابطه هاو قرار داد هاوهمه سنن ومعتقدات را یکباره دور ریخت ولگدمال نمود، باید مرحله به مرحله به پیش رفت محتاطانه قدم برداشت ومحدوده تماس هاو ارتباطات رااز خانواده گسترش داد، درچنین حالتی وبا نظارت مستقیم ودخالت جایزپدران ومادران این تماس هامفید است ومیتواند نقشی درشناخت دختران وپسران ازوجود همدیگر شان داشته باشد، طوری که درایت وتعقل در لایه احساس وشور جوانی گم نگردد وعواقبی بدببار نیاورد .

اسد راستین :

بادرك شرایط زمان، توجه به سطح‌دانش وسواد اکثریت وذهنیت عامه باید بدو نکته توجه نمود، نخست اینکه شرایط زمان، ایجابات زمان رابجوان امروز تحمیل میکند، سهم گرفتن دختران درشئون‌گوناگون‌اجتماعی وهمگام شدن آنها باپسران درمحیط درس وکار همین معنی رامیدهد که مابخواهیم یا نخواهیم، ردش نما ییم یاقبولش داریم این تماس وجود دارد، هست وخواهد بود. این دریك فیصدی کم ودرمیان قشر تعلیم یافته است .

نکته دوم توجه به ذهنیت عامه است ذهنیتی که تاریك است وتعصبات باشکال گوناگون خو د بزرگترین بخش آنرا احتوا نموده است . اکنون درمورد ارتباطات و تماس دختران وپسران درمحیط کار ودرس باید توجه نمود که‌چنین تماس هافقط درشهر هاوآنهم درمیان‌مردمی فراهم است‌که مقدمات اجتماعی آن چیده شده است ، در دهات وباتوجه به ذهنیت بیش از۹۰ فیصد مردم ماهنوز سخن گفتن دختروپسری دور ازچشم پدرومادر شان نوعی گناه محسوب میگردد.

اکنون بگویم‌که برای تماس قبل ازازدواج چه محدوده‌ای راقبول دارم، باید بگویم در محیط مابعضی حرکات افراطی است، عده‌ای ازجوانان مابه فکتور آزادی زیاد اهمیت میدهند وآنرا نوعی بی لجامی وبی بندوباری تعبیرمینمایند وهمین انگیزه است که تماس دختر وپسر نیز باتجربه نسل پیرتربصورت گسترده‌اش ودرشرایط کنونی اجتماعی ما تائید نمیگردد واین انگیزه ای میگردد برای بوجودآمدن ویاشدت یافتن یك اختلاف دیگر میان جوانان باپدران ومادران شان، برای جلوگیری ازچنین عواقبی باید باور نظرداشت شرایط محیط فکری بهتری راسازندگی نمود، باید وسایل وامکانات گوناگونی رادراختیار جوانان گذاشت تاتمام افکارشان ووقت شان به اند یشید ن بیجا صر ف نگر دد واز غرایزمایه نگیرد وباید مطبوعات ورادیو در این راه جدیت بیشتری بخرج دهند تازمینه القاء فکری وتاثرپذیری ذهنیت عامه خوبتری رهبری شده بتواند و...

لیلی :

من به تائید گفته های آقای راستین معتقدم که اخلاق مدنی، زندگی مدنی و ایجابات مدنی خودبخود دختران وپسران را دررده های اجتماعی مشترکی قرار میدهد، و این رده ها و در یك مسیر قرار گرفتن‌ها لازمه اش تماس است بنابرین جلوگیری از آن نه ضرور است ونه هم عملی ولی اگر شرایط فکری جوانان خوب سازندگی گردد واگر دخالت هاچه ازجانب خانواده وچه از جانب استادان منطقی‌ومطابق باروحیه جوانان عیار گردد واگر برای جوانان سر گرمی‌های مفیدی وجودداشته باشد میتوان این تماس هارادرست رهبری‌نمود، بنظرمن جوانان باید انجمن های بخصوصی داشته باشند که وسایل تازه وامکانات تازه رادر بخش های درسی وتفریحی دراختیار شان گذارد وورزش وسپورت را عام‌سازد . دراین صورت‌میتوان اعتقاد داشت که تماس دختران وپسران به صورت مجموع ودریك کل مفیداست، سازنده است وزیربنای خانواده های سعادتمند و خوشبخت ودرغیرآن احساسات افراطی ودور ازتعقل وپیروی ازغرایز ویاموقع دادن به تحریك این غرایز وخواست ها نتیجه عکس میدهد، وازدواجهای ناکام راشکل میدهد .

شریف رویا توکلی :

باتائید تمام آنچه‌که گفته شد عقیده دارم که باید طرق این راهیابی برای باز سازی فکرجوانان نمایانده شود ، باید شیوه های ارتباطات سالم مشخص گردد، باید فکتور سن ازنظر دور نباشد وباید آنچه که گفته میشود زمینه تطبیقی داشته باشد وبا توجه به تمام شرایط خاص اقتصادی ، فکری و عنعنوی کنلوی، باتوجه به خواست های

لطفا ورق بزنید

منطقی غرایز بی‌لجام جوانان عیار گردد ودر این بخش هم جوانان وهم پدران ومادران، هم مکتب وهم اجتماع، هم تعصبات وهم بی بندوباری همانقش های دارند واثراتی را درموضوع میگذارند گفته شدکه فکتور سن باید درنظرباشد ومثلاتماس دختران وپسران باهم بعداز سن خاصی صورت گیرد و ازدواجها نیزهمچنین، این درست است ۰

ولی‌درحال حاضرچه راههایی برای کنترول این وضع وجود دارد ، من طرفدار عشق قبل‌ازازدواج میباشم‌ولی عشق راتفاهم‌وتوافق تعبیر میکنم نه احساسی رومانتیك آنطوریکه هست ودیده میشود ۰

وعقیده دارم که عشق بصورت متداول خود نمیتواند برای ازدواج یك ته بنای خوب ومفید باشد. کنترول غرایز. رهبری وهدایت آن دریك جهت مفید ومثبت وایجادوسازندگی عوامل برای توافق وتفاهم فکری انگیزه اصلی از دواجهای موفق است وبس.

پرسشگر : ازهمه آنچه که در مجموع گفته شد اینطور نتیجه گیری میگردد که ازنظرشما :

الف : موسسات اجتماعی به منظورفراهم آوری وسایل سرگرمی برای جوانان تاسیس گردد ۰

ب : خانواده هاواستادان تماس دختران وپسران جوان رانظارت نمایند ۰

ج: عشق معنی تحریك غرایز را ندارد ، توافق وتفاهم فکری وآنهم درسنین خاصی میتواند عشق تعبیر گردد.

د: مطبوعات نباید نقش تنویری خود را دراین زمینه فراموش نماید ۰

اکنون بادر نظرداشت آنچه که گفتید ساده ترین شیوه های عملی وتطبیقی رابرای پیشنهادات خود بگویید ؟

اشرف خوشبین :

تعلیم وتربیه مختلط یك راه اساسی برای مهار نبودن احساس غریزی ودور از تعقل وجلوگیری ازحرکات افراطی است که میتواند سالم نباشد ومعضلاتی را بوجود آورد. وقتی دختری وپسری ازکوچکی دریك محیط سالم وبانظارت معلمین آگاه بهم‌عادت نمودند ، ازیکسو درسنین جوانی کمبود های عاطفی بن بست های روانی را نمیسازد واز جانب دیگرشناخت ها وبر داشت‌ها واقعی‌تر وعینی ترمیگردد۰ این یك راه سازش فکری وجلوگیری ازحوادث وواقعاتی‌است‌که جوانان را درتماس هایشان افراطی میسازدوبی بندو بار اما‌اختلاط دختران وپسران یك راه خوب برای جوان فردا است ، جوان امروزنخست خودرا بشناسد ، عواطفش رادرك نماید ، وکمبود هایش را تشخیص دهد ، چنین شناختی ازوجود خودش اورا از کجروی و انحراف ازاحساساتی شدن وبی بندو باری بازمیدارد ، درقدم دوم جوان باید از اصل ازادی خود وازخواست‌منطقی خود دفاع‌نماید مبارزه بی‌گیر ودوامدار باهمه معتقدات و سنتی‌که جوان راازیك هدف منطقی باز میدارد وظیفه اوست واین مبارزه راهی‌است برای غلبه منطقی تعقل برموهومات وخرافات حاکم ۰

تورپیکی معروفی :

بوجود آمدن شیوه های تعلیمی متوازن باایجابات وروحیه زمان وتماس پدران و مادران بااستادان یك راه معقول و منطقی دیگر است که میتواند اندیشه وتلقی‌جوانان رارهبری نماید ۰ متاسفانه در حال حاضر شیوه های درسی نقایصی دارد و آنچه آموختانده میشود درمجموع ودر محتوی خود نمیتواند جوابگوی نیازها وضرورت های جوان دراین بخش خاص باشد، بوجودآمدن یك نظام خوب درسی، وسازندگی شرایط تازه برای‌تربیت سالم جوان ازنیازمندی های مبرم واولی ماست.

اسد راستین :

اگر این بحث راافغانستان شمول بسازیم ودرآن شرایط فکری وسنن ومعتقدات گروهی راازنظر دورنداریم ۰ تمام آنچه که گفته‌شد به تنهایی کافی نیست تادر زمینه ارتباطات جوانان باهم، سن قانونی ازدواج و بسا مسایل دیگر مربوط به همین پرابلم قوانین تدوین نگردد وبرای تطبیق آن زمینه سازی نشود، متاسفانه قوانین فعلی نقایصی دارد که چنین مشکلاتی رانمیتواند حل نماید ، درقانون فعلی ازدواج به اناطومی اراده‌کمتر توجه شده است، قانون مردراحاکم وزن را محکوم شناخته است‌واین بار مشکل‌راسنگین ترمیسازد ۰

شیوه تعلیم و تربیه مختلط یك روش معقول است امانه برای جوانان دوره ما، این یکباره نزدیك ساختن نتیجه بدی میدهد باید کودکان راازهمان سنین خوردی باهم نشاند وآمیزش داد، دراین صورت این‌شیوه یك راه حل برای جوانان آینده خواهد بود، درشرایط کنونی من تیاتر سیاررا درپهلوی مطبوعات ورادیو پیشنهاد میکنم تیاتری با کمیت‌کافی وکیفیت خوب بزبان مردم وبرای مردم، مشروط باینکه محتوی این تیاترزبان گویای مشکلات خانوادگی‌باشد وپروبلم های اجتماعی درهمین ره وزمینه ومشروط باینکه تمام قشرآگاه ، باسواد وروشنفکر چنین تیاتری را حما یت نما یند ، اندوخته های خود را، تجارب خودرا وچشم دید خودرا از

بقیه درصفحهٔ ٦١

گوناگون. دلچسب. خواندنی

تهیه وترتیب ازحفیظه عمر

حکایت

گو یند شخصی نز دیکی ازحاکم‌های وقت رفت و شکایت کرد کـه دیشب اموال خانه او را به سر قت برده‌اند.

حاکم از آنشخص پر سید که :تو کجا بودی؟ آنشخص جو اب داد که: من خـواب بـــودم. حاکم بازپر سید که: چرا خواب بـو د ی ؟ آنشخص گفت: بفکر اینکه شمابیدارهستید. حاکم را از آن سخن خو ش آمد و دستور داد تا سار قین ر ادستگیر کنند تاهمه بدا نند که ما هیچگاه در خواب نیستیم، سا رقین‌دستگیر شدند، اموال مسرو قه رابه صاحبش دادند واین پندی بود ازبهر جنا یتکا ران دیگر.

مبارزه علیه چاقی

درین اواخر یك شر کت ادو یه سازی واقع در امریکا مو فق‌بساختن دوای گردیده که برای جلو گیـر ی از چاقی مفید ثابت شده است، این دارو علاوه از اینکه تاثیر مشروبات و موادی را که در چاقی کمك میکند از بین برده، جسم را در حا لتـی نگاه میدارد که بی حد لاغر وناتوا ن نگردد.

روش تازه ای برای رفع بیخوابی

اخیر در یکی از شهر های ییلاقی کناره دریای سیاه، واقع در اتحا د

شوروی، روش معا لجه روا نی‌جالبی برای درمان بی خوابی با مو فقیت بکار میرود.

۳۳۰ تخت خواب بامر کزرادیوئی درمانی مخصوص، ار تباط دارنـد. بیمار دراز می کشد، واز درون‌بالش کو چکی که‌زیر سر او قـرار دارد ؛ اصوات ملایم بر نامه در مانی برای مدت نیم ساعت پخش میگردد. این برنامه که شامل همهمه مددر یا ، سرو صدای جنگل، آواز پر ندگان وآهنگ های مورد علاقه بیما را ن است، تاثیر مثبت و آرا مش‌بخشی در بیماران بجا میگذا رد.

تعریفی ازکتاب

در یکی از مجلات تعریفی از کتاب راخواندم که بعقیده من مطلعه ا ش برای شما هم خالی از دلچسپـــی نخوا هد بود .

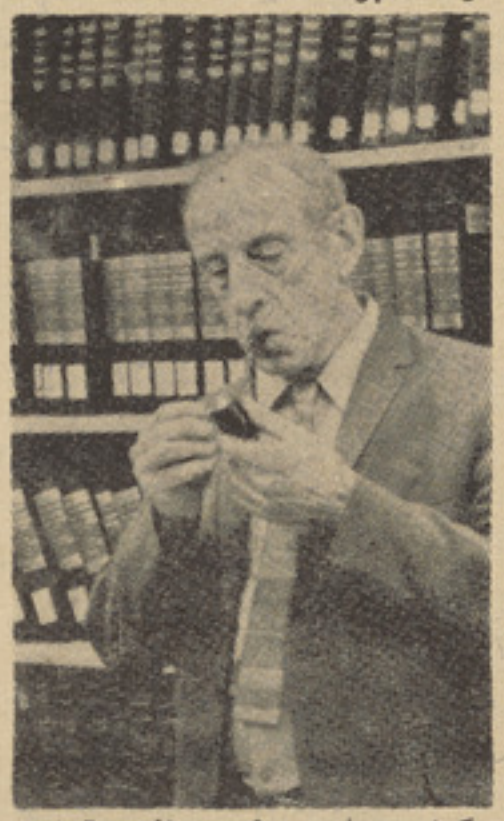

کتاب عبا رت است از مـقداری مطالب چاپی بر روی مقداری کا غذ. ما و قتی مقداری مطالب را برروی مقداری کاغذ چاپ کر دیم نام آنرا کتاب میگذاریم.

کتاب بر چند نوع است: در سی، عشقی، شعر، جنائی، تاریخی؛ علمی فلسفی، سکسی و غیره .

کتاب در سی فقط بـدرد در س خوانها میخورد. اینرا میگیریم‌هیچ.

کتاب عشقی خو بست، ولی برای آنهائی که عاشق پیشه اند. پس این کتاب هم هیچ.

کتاب شعر بد نیست ولی بیشتر بدرد شاعر پیشه ها میخورد اینهم هیچ.

کتاب پلیسی خو بست بـه شرط آنکه جیمز با ندی با شد، اگـــر راستش را بپر سید این نوع‌کتابها هم هیچ.

کتاب هایی تاریخی، علمی وفلسفی را اصلا باید پشت سر گذا شت‌زیرا نه‌خواننده دارد ونه ناشری هست که به چاپ آن اقدام کند. پس‌چنین کتاب هایی راهم باید درشمار هیچ بیاوریم.

واما کتاب های سکسی بهتر یـن کتابیست باید آنرا از نوشنا خت : زیرا هر چه نو تر باشد هم خریدار دارد وهم نا شر برای چاپ‌آن جدیت بخرج میدهد .

شوهر کودك

چندی پیش خانم «ماین» اهـــل اوهایو واقع در امریکا به یکی ا ز محاکم آنشهر ر فته واز شوهرش چنین شکایت کرد: شو هرم‌درحالیکه بیش از چهل سال عمر دارد وموی سرش‌کاملا سفید شده. هر روزبامن جنگ می کند واز من میخوا هـــد تاقبول کنم که او طفل کو چکـــی بیش نیست. او از من تقا ضامیکند تا مثل بچه ها برایش شر ینی بخرم وگاه گاهـــی او را در ر یـکشای مخصوص نشانده در باغچه حو یلی بچر خانم. و جا لبتر اینکه ا کثـر وقت من، بخاطر مشغول سا ختن‌و خو ش نگهدا شتن شو هر کو دکـــم سپری میشود واگر زمانی بخوا هم عقب کار های خانه و یا دیگر امور شخصی ام بروم. مثل بچه های‌کاملا خردسال به گر یه شروع کرده وبه حدی گر یه و سرو صدا می کنـــد تا مـن مجبـور میشـوم دو بـاره پیشش آمده وبابازی های کود کانه مشغو لش بسازم.

زیربنای انکشاف تجارت

از گل احمد زهاب نوری

- ازلحاظ ضرورت مملکت ، قداست به انکشاف صادرات داده شده است
- منظور از تدوین مقررات جدید تجارتی، رهنمونی تجارت کشور به راه سالم می باشد .
- برای انواع فعالیت های تجارتی جواز نامه های مشخص داده می شود .
- صادرات ما بیشتر از واردات ما میباشد .

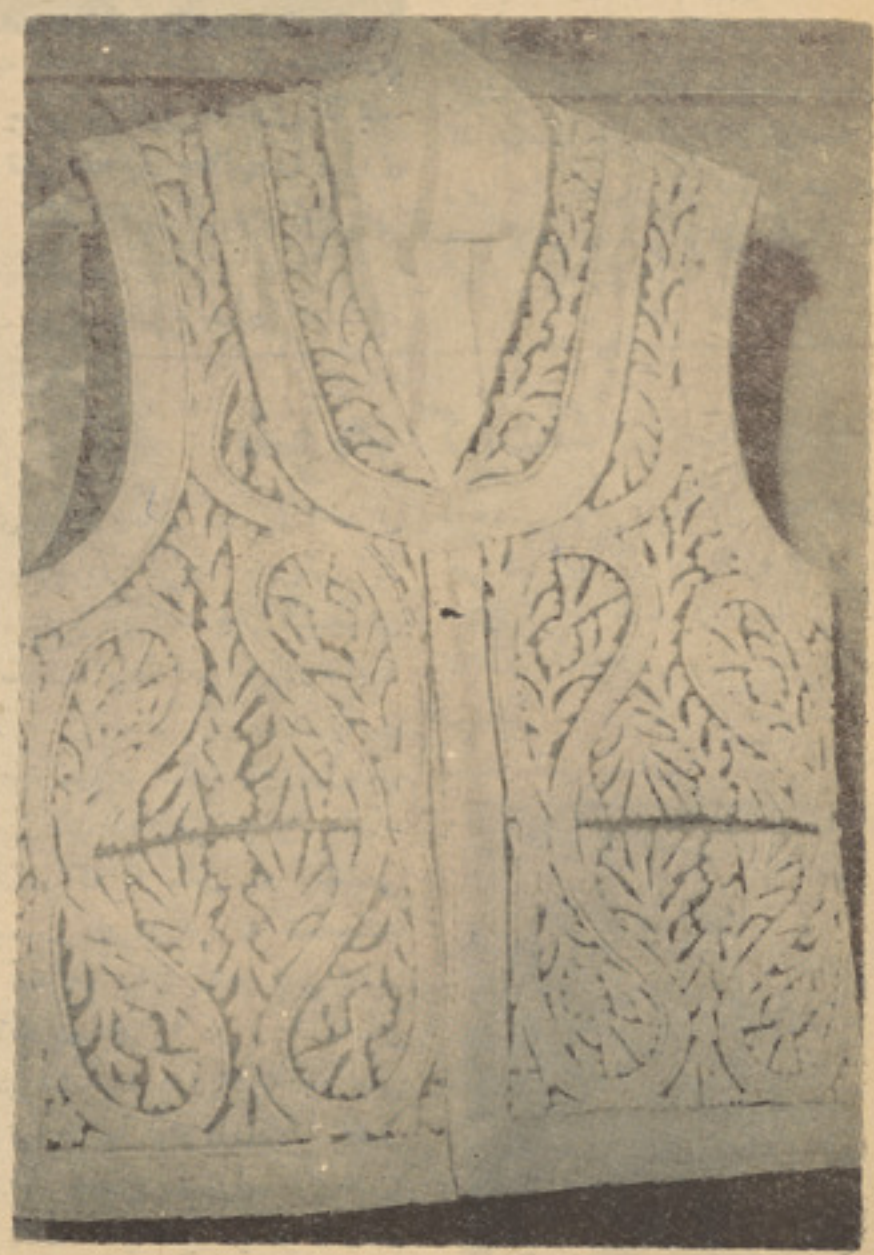

تجارت ومخصوصا تجارت خارجی برای کشور ما اهمیت زیادی دارد زیرا مابحیث یك کشور در حال رشد نفوس نسبتا کم ، با عایدقلیل هستیم ، که این امر قوه خرید اکثریت مردم کشور مارا محدود گردانیده است.

تولیدات صنایع داخلی برای استهلاك داخلی کشور تاحدی محدود می باشد انکشاف صنایع برای مصارف داخلی آهسته آهسته با بلند رفتن عاید مردم ، توسعه پیدا خواهد کرد

البته تاآن زمان تولیدات ما و صنایع مابه استثنای بعضی موارد ضروری وغذایی ، بیشتر به تجارت خارجی متکی خواهد بود.

این ها فشرده اظهارات بناغلی محمد خان جلالر وزیر تجارت بود، که پیرامون وضع تجارت درکشور ما، روشنی انداخت .

وزیر تجارت افزود :

ـ به اساس نظر فوق ، تجارت خارجی در انکشاف ورشد اقتصادی کشور نقش بارز دارد ما باید از پروگرامی پیروی کنیم ، که منجربه از دیاد حجم تولیدات اموال صادراتی وبهتر شدن کیفیت اموال افغانی گردد.

به این ترتیب می توانیم ازصدور این اموال هم ، اسعار خارجی بدست آورده وضرورت های خودرا

در کشور گذاشته شد

برای تورید اموال استهلاکی ، ـ امـــوال سرمایوی ، تادیه‌قروض ودیگر نیازمندی ،مرفوع سازیم،

وی علاوه کرد:

به هر اندازه که عاید اسعار ی بیشتری داشته باشیم ،طبیعی‌است که‌در رفع ضرورت های خود ،کمتر به مشکلات اقتصادی مواجه‌میگردیم

از بناغلی جلالر میخوا هم، تادر باره پروگرام انکشاف تجارت در افغانستان (کمی روشنی اندازد ، وی پس از لحظه یی‌سکوت میگوید

دولت پروگرام انکشاف تجار ت را که هدف اساسی آن ار تقا ی سطح زندگی مردم واهداف ذهنی آن از دیار. تولیدات ،تقویه مولدین وحمایه مستهلکین است، ،منظور نمود.

این پرور گرام کـــه تـحت اجـرا قرار داده شده ،ساحه فعا لیت دولت را در تشبثات اقتصادی و ساحه فعالیت های خصو صی ر ا مشخص گردانیده است .

در آن مواردیکه منافع ملی‌ایجاب نماید وفعالیت های که در اقتصاد ملی حا یز اهمیت باشد ،دولت مستقیما به آن تشبث نمو ده وبه منظور حمایه منافع ملی، اقدام می نماید.

وزیر تجارت ادامه میدهد.

همچنان در سا حات دیگر ، متشبثین‌خصوصی رهبر ی میشوند تا مطابق به اهداف پرور گـــرام انکشاف تجارت دولت جمهور ی ، صادرات و واردات ، فعالیت ها ی تجارتی خودرا به شکل سالم توسعه وانکشاف‌بدهند.دربنمورد متشبسین درحدود قانون تشویق میگر د نـد ر پرو گرام انکشاف تـــجار ت خطوط عمده فعالیت های وزار ت ، تجارت، به منظور بهبـود وانتـظام امور تجارتی تو ضیح گردیده است.

ازلحاظ ضرورت مملکت قدا مـــت ر انکشاف صادرات داده شده است به این منظور در تشکیلات جدیـد وزارت تجارت ریاستی ، بنـــام (ریاست انکشاف صادرات) تاسیس گردیده که باکمك های تخنیکی‌مرکز انکشاف تجارت بین المللی که‌یکی از موسسات اختصا صی ملل متحد می باشد ، در راه توسعه ـصادرات کشور فعالیت نماید .

بناغلی جلالـر وزیر تـجـارت ، پیرا مون فعالیت های این ریاست میگوید :

ـ دریافت بازار های جدیدامتعة افغانی ، بهتر ساختن کیفیت اموال صادراتی عنعنوی افغانی نظر بـه تقاضای بازارهای امروزی ،دریافت اقلام جدید صادراتی از تولیدا ت زراعتی و صنعتی کشور ، رهنمایی موسسات صادراتی و تاسیس یك بانك انکشاف برای تهیه کرید ت و کمك های مالـی ، بـموسسا ت صادراتی کشور ، درنظر می باشد.

وزیر تجارت در بـاره تجـا رت خارجی اینطور توضیح داد :

ـ به اساس پرو گرام انکشاف تجارت و مقررات‌جدید ، فعالیت‌های تجارتی که بعد از منظوری دولـت نافذ گردیده است و با در نظـــر داشت تسهیلا ت برای موسسا ت

بقیه درصفحه۵۸

از : علی اصغر بشیر

قسمت ـ ۱۵ ـ

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

اختیار وقت شایسته

از جمله خرافاتی که با ستاره شناسی آمیخته شده است و بین عوام بسیار رواج دارد ، اختیاروقت شایسته است که‌در اصطلاح نجومی آنرا اختیار یا اختیارات میگویند .

حتما شما هم بسیار دیده یا شنیده باشید که بعضی اشخاص بهنگام سفر یا معامله یا ازدواج یا نقل مکان یا پوشیدن جامه نو وامثال این اوقات ، در جستجوی ساعت سعد بر می آیند و بسیار اتفاق افتاده است که فرصت مناسب را از دست داده اند زیرا هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفته بودند چون همان لحظه را ساعت نحس‌می پنداشتند ، از عملی کردن تصمیم خویش خود داری نموده اندودر نتیجه هنگامی که بعقیده ایشان ساعت سعد فرا رسیده بود فرصت عملی کردن تصمیم گذشته بود در صورتیکه شرط عقل‌آنست که انسان در ماهیت عملی که میخواهد انجام بدهد ، بیندیشد که آیا مفید هست یا نه واگرمفید بود ، تاخیرشایسته نیست زیرا فرصتی که از دست رفت دو باره باز نمیگردد .

به هر حال ، اختیار وقت مناسب هم شعبه ای از نجوم شده است که تاثیر خرافی آن کمتر از پیشگویی های احکامی نیست و ما در اینجا شمه ای از قواعد اختیارات را یاد میکنیم وبار دیگر تاکید مینماییم که مسایل مربوطبه‌اختیارات به‌هیچوجه جنبه علمی ندارد و نباید برای آن ارزش و اعتباری قائل شد .

منجمان احکامی که موضوع اختیارات را ترویج مینمایند ، وقت شایسته برای انجام دادن کاری‌را به شرایط ذیل موکول میدانند .

۱ ـ باید حال قمر نیکو باشد باین معنی که قمر درو بال و هبوط نباشد (وبال و هبوط قبلا تعریف شده است)وتحت الشعاع‌آفتاب‌نباشد (تحت الشعاع هنگامی است که در اواخر ماه قمری ماه در آسمان دیده نمیشود) و با آفتاب در حال تربیع نباشد ودر طریقه محترقه واقع نباشد (مقصود از طریقه محترقه موقعی است که‌قمردردرجه ۱۷ برج عقرب تا درجه سوم میزان باشد .)

۲ ـ حال برجی که قمر در آن می باشد نیك باشد یعنی کواکب نحس به آن نظر نداشته باشند و خود برج هم در خانه زایل الوتد نباشد (نظر کواکب وخانه زایل الوتد در شماره های گذشته تعریف شده است) .

۳ ـ سیاره ای که صاحب آن‌برج که قمر در آنست ، می باشدحالش نیکو باشد مثلا اگر قمر در برج سنبله است، سیاره صاحب برج سنبله که‌زهره است، باید در آن وقت حالش نیك باشد .

٤ ـ طالع وقت هم نیکو باشد یعنی برجی که در هنگام شروع به کاری درحال‌طلوع‌است،از ستارگانی باشد که برای‌انجام آن عمل مناسب باشد مثلا برای کار های منقلب‌مانند سفر کردن و نقل مکان نمودن برج منقلب مناسب است و برای کارهای ثابت مثل درخت کاشتن و بنیاد عمارت گذاشتن برج ثابت وبرای کار های دو جانبه مثل خرید و فروش و معامله برج ذوجسدین‌مناسب‌است (منقلب وثابت‌و ذو جسدین‌درشماره های گذشته تعریف شده است).

٥ ـ صاحب طالع هم حالش نیکو باشد ، یعنی سیاره ای که صاحب برج طالع میباشد ، حالش نیك باشد .

٦ ـ خانه ای که منسوب به آن کار می باشد از نحوست خالی باشد (منسوبات خانه ها قبلاتعریف شده است) .

۷ ـ کوکبی که منسوب به آن‌کار میباشد، حالش نیکو باشد. مثلا در خانه شرف یا خانه فرح باشد (شرف و فرح‌نیز قبلا تعریف‌شده است) .

درصورتیکه این هفت شرط موجود باشد، انجام دادن کار را جایز میدانند و در غیر این صورت توصیه میکنند که از انجام دادن آن کار خود داری شود .

برای اینکه تا اندازه ای به شیوه اختیار نمودن وقت شایسته آشنایی حاصل شود بدنیست که شمه‌ای‌از اختیار اتی که با توجه به وضع قمر (ماه) تعیین میشود در اینجا نقل کنیم .

طبق قواعدی که برای اختیار وقت مناسب تعیین کرده اند ، قمر در هر برج که باشد، اول می بینندکه آن برج منقلب است یا ثابت یا ذو جسدین و باز آتشی است یا بادی یا خاکی یا آبی سپس اتصال قمر را باسیارات در نظر میگیرند. اگر نظر قمر باسیارات نظر دوستی باشد حکم‌آن طوری واگر دشمنی باشد طور دیگر است .

اگر قمر به مشتری از یك برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای کار های تجارتی‌مناسب است .

اگر به‌زهره ازیك برج منقلب بنظر دوستی ، بنگرد بریدن و پوشیدن لباس نو را مناسب می دانند .

اگربه مریخ از یك برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای ورزش ها وسوار کاری مناسب است .

اگر به زحل از یك برج منقلب بنظر دوستی نگاه کند برای زراعت مناسب است اگر به آفتاب از یك برج منقلب بنظر دوستی ببیندبرای ملاقات بزرگان مناسب است.

اگر از یك برج منقلب به عطارد اتصال دوستی داشته باشد ، مناسبات عطارد را با سیارات دیگر در نظر میگیرند و طبق حکم آن سیاره حکم میکنند زیرا سیاره عطار با سیارات سعد سعد است و با سیارات نحس نحس .

همچنین اگر قمر از یك برج ثابت به مشتری با نظر دوستی اتصال داشته باشد آغاز کردن کار های مهم مثل تاسیس شرکت یا بنای عمارت را مناسب میدانند و اگر هیمن نظر را با زهره داشته باشد ، برای زفاف مناسب می شمارند و نظر دوستی قمر از برج

ثابت به مریخ را برای مقابله با دشمن مناسب می پندارند و نظر دوستی قمر از برج ثابت به زحل را برای حفر چاه و کاریز و جوی و امثال آن شایسته میدانند وهمین نظررا به‌آفتاب برای آغازماموریت نیك می شمارند اما با عطارد همان طو که در بالا گفته شد باید منا سبات ونظر عطارد با کواکب دیگر را در نظر داشت .

بهمین قیاس اگر قمر از یك برج ذو جسد ین آبی به مشتری با نظر دوستی بنگرد ، برای سفر دریا مناسب است و اگر این نظر از برج ذوجسدین خاکی باشدبرای سفر خشکی نیك است .

و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی بازهره اتصال داشته باشد برای عقد نکاح و آغاز شرکت تجارتی مناسب است و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی‌با مریخ اتصال داشته باشد ، برا ی تهیه لوازم حرب یا دفاع مناسب است و اگر همین نظر با زحل در میان باشد برای صید و شکار نیك است و همین نظر با آفتاب برای ساختن زیور های گرانبها مناسب است و البته‌با عطارد ، اتصال‌آنرا با سیارات دیگر نباید فرا موش کرد. بعقیده منجمان احکا می و طر فداران اختیا رات .

در وقت نظر دشمنی قمر با سیارات سعد ، از هر برجی که باشد ، هیچ کاری مناسب نیست و با سیارات نحس اقدام به کار هایی از قبیل ویران کردن عمارت یا قطع درخت مناسب است و با آفتاب نیز برای انجام دادن هیچ کاری شایسته نیست .

آنچه گذشت‌گوشه ای از یك‌حکم نجومی بود که البته احکام مربوط به دیگر سیارات و روابط آنها با یکدیگر خود داستان جدا گانه ای دارد طولانی تر و عجیب تر از این که‌بهتر آنست نامش را نبریم .

با توجه با آنچه در طی چندماه گذشته در این مجله و در ضمن‌این سلسله مقالات بیان شد ، واضح گردید که علم نجوم بطور کلی دارای دو جنبه است ! جنبه علمی‌و جنبه خرافی،جنبه‌علمی آن همانست که علم هیات نامیده میشود و از زمان بطلیمو س وبلکه پیشتراز زمان وی تا به امروز تکامل یافته است و اکنون یکی‌از علوم دلچسپ و یاد گرفتنی شده است و هر روزی که میگذرد ، مطالب تازه تری کشف میشود و حقایقی از عالم آفرینش آشکار میگردد ،اما جنبه خرافی نجوم قسمت احکام نجو م است که به دوشعبه پیش گویی و اختیار اوقات منقسم می گردد و اساس آن بر پایه و هم و گمان نهاده شده است ، البته آشنایی‌بااصطلاحا ت جنبه د وم نجوم برای پی بردن به مقاصد گویندگان و نویسند گان گذشته که اصطلاحات مزبور را در آثار خود به کار برده اند، بسیا مفید است همانطورکه دل بستن ومعتقد بودن به احکام نجومی بسیار مضر میباشد .

فرهنگ اصطلاحات نجومی

یاد داشت :

در این هفته‌بعضی از خوانندگان محترم از نویسنده این سطور ، استیضا حی نمودند که با تشکر از توجه ودقت ایشان ،در اینجا به پاسخ استیضا حشان میپر ذازم :

ایشان پرسیده‌اندکه رسم وعادت‌بر این جاری شده وحقیقت نیزهمین است که وقتی سمت شمال روبروی ماباشد ،سمت‌راست امامشرق‌وسمت چپ مغرب وعقب سرجنوب است‌اما در نقشه‌ستا رگان‌که‌رشماره‌گذشته چاپ شده‌است دیده‌میشود که‌سمت راست بعنوان مغرب وسمت چپ بعنوان مشرق‌معرفی‌شده،آیااشتباهی رخ داده است یا دلیل دیگر دارد .

سوال خوبی است ولی جوا ب دارد وآن اینست که نقشه مز بور طوری تنظیم شده‌است (تنظیم‌کننده آن هم‌بنده نیستم‌بلکه توسط ستاره شنا سان بزرگ معاصرتنظیم شده) که باید خواننده محترم در حالی که رو بطرف شمال ایستاده است آنرا روی سر خود بگیرند بطوریکه نوشته آن روبپایین باشد. ،در این حال سمت راست مغرب وسمت چپ مشرق خواهدبود سپس مطابق آن به آسمان نظر کنند ستاره هایی که در نقشه یاد شده است در کمال وصنوح در آسمان بنظر خواهد وضوح در آسما ن بنظر خوا هد رسید .از اینکه ذر شماره گذ شته از ذکر این نکته غفلت شده است معذرت میخوا هم . (نویسند ه)

نسر طائر :

ستاره ایست از قدر اول درصورت فلکی عقاب که عوام آنرا با دوستاره کم نو ر که در دو طر ف آن به یك خط مستقیم قراردارد، شاهین تراز ومی نامند، رنگ نسرطائر سفید بسیار درخشان است و در این شبها تقریبا در ساعت ۱۱طلوع میکند ودر شبهای سرطان و اسد در اوایل شب بالای سرما درآسمان دیده خواهد شد فاصلهٔ نسر طائر از زمین ۱۶ سال‌نوریست .

نسر واقع :

ستاره ایست از قدر اول درصورت فلکی شلیاق بانور متما یل به آبی که از درخشا نترین ستاره‌های آسمان بشمار میرود ودر این شبها بین ساعت ۸و۹ طلوع میکندودر شبهای جوزا وسرطان در اوایل شب بالای سر دیده میشود ،فاصله‌نسر واقع‌از زمین۲۶ سال نوریست عوام این ستاره را با دو ستاره‌نز دیك آن سه پایه یا دیگدان می نامند .

نسرین :

نسرطائر ونسر واقع را با هم‌گویند .نسر در لغت بمعنی کرکس است ونسرین بمعنی دو کرکس وسبب تسمیهٔ نسر طائر آنست که آنرا به شکل کرکسی که در حال‌پرواز است تخیل کرده اند ووجه تسمیه نسر واقع آنست که به‌شکل‌کر کس نشسته‌که‌بال‌خودراجمع‌کرده باشند توهم شده است .

خاقانی گوید :

پرواز چرخ اخضرش پروازنسرین از فرش
پرواز سعد ین برسرش چند انکه پروا داشته

لامعی گوید :

کانون فلك ،پزنده بر آتش‌ستارگان
نسر ین‌نسربن مرغ بر یان بر نوك پا بزن

کواکب علوی :

زحل ومشتر ی‌ومریخ را چون‌فلك آنها را بالاتر از فلك آفتا ب میدانند کواکب علوی نامیده اند.

کواکب سفلی :

زهره وعطارد را چون فلك آنهاراپایین تر از فلك آفتاب میدا نند ، کواکب سفلی نام داده اند .

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

یکپایم را روی اسفالت خیابان گذاشته ام و قسمت بیشتر بدنم هنوز داخل موتر است . محسن خان از موتر پیاده شده استو باشگفتی چشم به افسر پولیس دوخته است. سر تا پای افسر پولیس را که جلوم را سد کرده است از نظر میگذرانم و منتظر میشوم تا حرفی بزند .

افسر پولیس باریك اندام وجوان ۲۶،۲۵ ساله‌ای است و لبخند استهزاء آمیزی لبانش را از هم‌باز کرده است .

افسر پولیس مثل اینکه دلش نمیخواهد حرفی بز ندوهمینطورنگاه مان میکند . سر انجام من بحر ف میایم و میپرسم :

ـ کاری دارید ؟

لبانش بیشتر از هم باز می شود و یك ردیف دندا نهای سفید و براقش را نشان میدهد و می گوید :

ـ کار ؟ ! بلی ! میخواهم بپرسم شما اینجا چه میکنید ؟

با اشاره انگشت محسن خان را نشان میدهد و باز میپرسد :

ـ با آقا نسبتی دارید ؟

پیش از اینکه من حرفی بزنم ، محسن خان موتر را دور میزند و کنار افسر پولیس می ایستد و می گوید :

ـ بلی با من نسبتی دارند ! خانم نامزد من هستند .

نیم نگاه ی‌بصورت محسن خان می اندازد ، انگار که وجود او ا همیتی برایش ندارد میگوید :

ـ جوابم را ندادید خانم ! سوالم را دو باره تکرار میکنم : آقا نسبتی باشما دارند؟

مکث ، میکنم ، مکثی کوتاه که چه بگویم .

بهتر میبینم همان حرف محسن خان را تکرار کنم بهمین جهت می گویم :

ـ نشنیدید ؟ ایشان نامزد من هستند !

با انگشتش نوك بینی اش را می خارد و میگوید :

ـ نامزد تان ، بلی ؟

ـ بلی !

نگاهی بصورت من و محسن خا ن می اندازد وبا تمسخر میگو ید :

ـ جالب است . اما باید اینحرف را جای دیگر هم بزنید .

محسن خان با عجله میپرسد :

ـ کجا ؟

ـ خیلی زود میفهمید .

آنوقت بدون اینکه دیگر صبر کند از موتر ودر میشود وگو شه دیگر سرك مو تری را که کلمه پولیس در آن نقش شده است ، نشان میدهد و میگوید :

ـ لطفا دنبال من بیایید !

دیگر معطل نمیشود ، حتی به به اعتراض محسن خان توجه نمی کند و بطرف دیگر سرك میرود و سوار جیپ پو لیس میشود .

محسن خان با نا راحتی سرش را تکان میدهد :

ـ گل تازه‌ای برای ماشگفت چاره نداریم ، باید دنبالش برویم .پشت جلو موتر می نشیند و بنز شیر ی رنگ را بحرکت در میاورد .

وقتی موتر به راه می افتد ،ترس و نگرانی کم کم در وجودم راه باز میکند، تر س از اینکه سر ا نجام کارم به رسوایی بیشتر کشید و قدم پو لیس هم بز ندگیم. بز ندگی آلوده و پر از درد و رنجم کشوده شد و معلوم نیست بعد ز این چه خواهد شد و بعد از این ، من چه سر نوشتی خواهم یافت ؟

محسن خان وقتی نا راحتیم رامی بیند خنده‌ای میکند ومیگو ید :

ـ نا راحت نباش لیلا ! همه‌چیز درست میشود .

این جوان نمیتواند درد سری برای ما فراهم آورد .

ـ چطور ؟ ! او از ما خواست‌که باید بدفترش برویم .

خنده اش به قهقهه یی مبدل می شود:

ـ باید هم از ما بدفترش دعوت میکرد، در ملاء عام که نمیتوان همه کار ها را درست کرد .

حرفهای محسن خان برای من گنگ و نا مفهوم است و من از آن چیزی نمی فهمم و ترجیح مید هم تا وقتی وضع ما کاملا روشن نشده است دیگر چیزی در این مورد از او نپر سم .

جیپ بسرعت پیش میر ود وما هم از دنبالش .

یکمرتبه فکری بخاطرم میگذرد و میگویم :

لزومی ندارد ما د نبا لش برویم ، تو میتوانی در یکی از سرك های فرعی بپیچی و ...

محسن خان باپوز خندی حر فم را قطع میکند : بقیه در صفحه ۶۰

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت‌میکنند

لیلا جان سلام !

امید وارم که بهتر از گذشته باشی، منظو رم اینست که صحتت خوب شده باشد و از آنهمه شکنجه‌و عذاب روحی نجات یافته باشی فکر میکنم حالا دیگر آهسته‌آهسته همه چیز برایت روشن شده و قضاوت خوانند گان هم برای تو ارزش خاصی یا فته‌است. چرا که در شماره فوق العاده سال نونامه ای از تو در مجله ژوندون به نشر رسیده بود. نامه ایکه درمحتوی امید وار کننده است ونامه ایکه اگر چه ظاهرش را غم رنگ‌زده است و بطور محسوسی درنامه منعکس شده ولی با آنهم تو درین‌نامه بهار را و آمدن سال نو رابرای دیگران مبارك باد گفته ای و ازهمه یی که برای تو نامه هایی نو شته اند تشکر کرده ای . حالا میدانم‌که آمدن بهار برای تو کیفیتی دارد وصدای پای بهار را میشنو ی وزیبائیش را میبینی. وقتی احساس انسان ناامید در مقابل چیز های‌که زمانی بدبینی ها تاریکش کرده بود و هیچ پدیده زیبایی و هیچ موجود مهربانی برایش ا همیت نداشت، دو باره شگفته میشود و احیا میگردد فکر میکنم ر وزنه ای بسوی نوربازمیشود ومسیرزندگیش‌در آستانه یك خو شبختی قرار میگیرد. مگر نه اینطور است ؟

واما یك چیز دیگریکه بیادم آمداینست که یاد داشت های تو بالای خوانندگان ژوندو ن تاثیر ی‌عجیبی کرده است بطور یکه مثلا نامه های برای آقای دید بان میرسدکه سوالا تی در آن راجع به قصه‌ای تو مطرح میشود . معنی این همه‌گپ ها در چیست ؟

اگر تو همین نامه ایکه در آخرین‌شماره ژوندون بچاپ رسیده خوانده باشی برایت مطلب بخوبی روشن‌خواهد شد . منظورم همین نامه ای است که سوا لاتی از آقای دید بان‌شده است و او هم جوابهای با این پرسش ها ارائه نموده است من‌فکر میکنم که خوانند گان ژوندو ن قصه ترا با علاقه و دلبستگی خاصی میخوانند تاهر کدام شان راه چاره های برای تو پیشنهاد کنند. از این بابت ا ست که من میگو یم تو دختر طالع مندی هستی . اگر نه ،هستند بسیاری از کسانی دیگری که در زندگی فریب خورده اند . ولی‌تنها هستند و کسی را ندارند که در زندگی رهنما یی شان کند . دراینجاست که تو باید برای خود ت ارزش قایل باشی و ازین به بعد زندگی را از دید دیگری ببینی تا باشد که بخت باتو یاری کند وازاینهمه عذاب رهایی یابی .

غلام حسین از کارته سخی

یادداشت از: لیلا ـ تنظیم از: دیدبان

بدتر از مرگ

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصرار اورا وادار میکند تابخاطر صیانت منافع انگلستان دریکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد واز جان ناکسوس میلیونر یونانی وهمسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

-تو اینهارا قتل عام کردی ؟

کریج جواب داد :

-آری .

-تنها خودت ؟

-آری

-دروغ میگویی . آن دیگری هم تپا نچه داشت.

درحالیکه سعی میکرد فلیپا هنوزهم میان اووکریج حایل باشد بطرف عقب برگشته بسوی گاریرسون فیر کرد. فلیپا که برای یك لحظه آزاد مانده بود بسرعت بعقب جست و باکری باریك وتیز خودضربت دردناکی بر خشکی پای شیبل وارد آورد . شیبل ازدرد فریادی کشید وفلیپا ضرت دومی را وارد آورده اززیربازوی او فرار کرد. شیبل یك لحظه تامل کردزنی راکه گریخت تعقیب کند یا کریج راکه پیشاپیش اوایستاده بود وبعدبسوی فلیپا آتش کرد. کریج ازدور دید که فلیپا موازنه‌اش بهم خورد، بعد بایك قدم بلند به‌پیش حرکت کرده خودرا روی شیبل افگند ودرحالیکه بهم پیچیده بودند ، عردو اززینه ها لولان شدند. درسطح طبقهٔ زیرین درحالیکه کریج سعی میکرد برفشار خود روی بند دست شیبل که تپانچه دران قرار داشت بیفزاید شیبل هم بیکارنه نشسته بادست آزاد خود بهر جاییکه از بدن کریج میسر میگردید، بامشت میزد. کریج بااستفاده ازیك فر صت باتیغهٔ دست دیگر خود ضربتی برفرورفتگی دست شیبل وارد ساخت . تپانچه ازدست شیبل دور افتاد وتازیر پله های زینه وزوز کنان لغزید. درهمان لحظه شیبل بامشت خود ضربهٔ سختی برشکم کریج وارد آورده بعدهم خودرا عقب کشیده ازشانه های کریج گرفته اورا بعقب راند. کریج بز مین افتاد ولی بدون آنکه برای بر خاستن کوشش کند یك لحظه جابجا منتظر ماند. و قتی شیبل بروی اوپر ید، کریج چنان لگد ی روی سینهٔ اوکوفت که به‌فاصله دومتر دو ر تر بزمین خورد ولی بلافاصله بپای خاست .مجددا حمله ورشد واینبار کارد بزرگی در کف او دیده می‌شد . کریج د رحال بیرون آوردن کلاه‌خود وماسك خود بودزیرا دود پراگنده شد . وغبار خفیفی در هوا باقیمانده بود. آنوقت غرش کنان بسوی شیبل حرکت کرد. درجیب خودتپانچه یی داشت که کو چك بود ولی ازفاصلهٔ نزدیك خیلی خوب کار میکرد .

گاریرسون میتوانست به او کمك کند اما به‌گفتهٔ لومیس اوخودش برای ماجرا جو یی سرش درد میکرد ویك آماتور بتمام معنی بود. دایما درمیان حادثه حسیات خودرا مرورمیکند برای مقابله تصمیم گرفت باسلاح شیبل مسلح شود . دست بزانو برد، ازمیان موزه‌اش کارد بزرگ بوئر رابیرون آورد. قساوتی که از شیبل بر فلیپا رفته بود اورا سخت خشمگین کرده بود.

البته هیچ شبهه نداشت که شیبل نیز درجنگ تن به‌تن واستعمال کارد، استادکامل است. بازاویهٔ چشم نگاهی به‌نوك تیغهٔ کارد افگند وحافظه‌اش یك لحظه اورا به‌آندرا کی برگرداند . چنان بنظرش آمد که اینك روبروی اوستاورد با کارد خودش قرار دارد. شیبل خندهٔ وحشتناکی راسرداد ومتعاقب آن خنده مستهجن به کریج حمله کرد. کریج منتظراین حمله بود بسرعت جای خودرا تغییر داده به پهلوی چپ شیبل حواله کرد و لی شیبل هم بسرعت دور خورده مثل اینکه میر قصد گرداگرد کریج گردید وباز حمله برد. درعین حال لگدسختی روی عینك زانوی کریج زد . نفس کریج بندآمد زیرا شدت ضربت لگد علی الرغم کلفتی موزه اورا سخت ناراحت کرد. کریج کمی سست شد وبطانت در حرکاتش پدیدار گردید. سعی میکرد ازپرزه های ستاورد کاربگیرد ولی خیلی زودسوزش کارد شیبل راروی چانهٔ خوداحساس کرد. بیشتر احساس خستگی کرد ودردل گفت: ستاورود هم درکارد بازی نمیتواندحریف این غول شود.

چند لحظه چشمان خودرا بچشمان شیبل دوخت تابتواند نوعیت اراده وحملهٔ بعدی اورا دریابد وازان جلوگیری بتواند. ولی ناگها ن نگاه سردآن چشمان کبود رنگ تغیر خورده شیبل ازجاپرید .کریج به‌یکسو گریخته بود ولی کارد شیبل تقریبا بموازات قلب اوفرود آمد ویونیفورم ضخیم اورادرید. کریج روی سینهٔ خود وجودیك قوغ آتش را احساس کردو درهمان لحظه کارد بزرگ خودرا در میا ن قبرغه های چپ شیبل فرو برد.

چشما ن شیبل کمنور شده یك لحظه به روبروی خود خیره ماند ووحشت در تمام چهره اش منعکس گردید. آنگاه بز مین فرو افتاد .

کریج یك لحظه به‌اونگاه کرد بعد بسوی زینه حرکت نمود وروی اولین پله بزانوافتاد. حال بدی داشت . فکر میکرد باید اززینه ها بالارفته از فلیپا خبر بگیرد وگاریرسون ر ا ماموریت هایی بدهد ولی قبل از انجام این کارها خواست یك لحظه صبر کند. سرخودرا به‌دیوار تکیه داد.

مثل این بود که درمیان تونل دورودرازی قرار داد .

فرو میرود وفرو میرود. خواست چشمان خودرا بازکند نتوانست . صدا هارامی شنید ودستها یی را احساس کردکه میخواهد سر اورا اززمین بلند کند. بعد ها وقتی چشم کشود، لینتون مفتش پولیس راروبروی خود دید. نالید :

- به‌لومیس بگو بید شیبل مرد. فلیپاهم مرد زیرا شیبل اوراکشت.

لینتون جواب داد:

-خیر، فلیپا دربالاست واز پائین آمدن می‌ترسد .وغیر ازشما طالب ملاقات هیچکس دیگر نیست.

سپس خم‌شده دکمه های لباس کریج ر بست وبعد یك بوتل ویسکی رابطرف اوپیش آورد کریج گفت:

-حالا نمی خواهم . اگر بخورم بخواب خواهم رفت .

بزحمت خواست ازجا برخیزد . لینتون اورا کمك کرد. اززینه هابه آهستگی بالارفته ازکنار گاریرسون که‌ناله میکرد، عبورکردند. کریج میخواست آنجا توقف کند ولی لینتون او را بزور با خو د پیش برد . از دا خل اتاقی که‌جسد یك‌مرد وزن مدهوش دران افتا ده بود گذشتند کریج گفت :

-درپائین آشپز هاهم بایدباشند.

لینتون که‌برای شنیدن صدای خفیف او خم شده بود جوابداد:

-آنها همه رابیرون بردیم. تنها این ها باقیمانده اند . خوب برویم نگاهی باین زن بیفگنیم.

هردوبه اتاق بی‌سیم رفتند . آب تمام اشیارا برباد کرده بود. دروسط اتاق یك میز وروی میز یك‌چوکی دیده میشد. لینتون به‌کریج کمك کرد تانخست روی میز وازآنجا به‌چوکی بالاشود. کریج ازلبه های پنجره چسپیده بزحمت خودرا بالا کشید. این نیرویی که‌بخرج داد سبب شد تاتمام عضلا تش دوباره بشدت به‌درد بیفتد . وقتی روی بام قرار گرفت، کم‌کم روی پاایستاد . کمی دورتر پهلوی دود رو بخاری زن جوان مانند مجسمه‌یی راست وبیحرکت ایستاده بود. مثل این‌بود که بدون احساس وقدرت بینا یی چشمانش بسوی عابرین کوچه خیره مانده است. باآن حال خراب، موهای آشفته و لباسهای چرك وچملك بازهم آیتی اززیبا یی بنظر می‌آمد. کریج آهسته‌صدازد:

-سلام !

زن یکباره بسوی اوبرگشت . ازکنارهٔ بام فقط یك وجب فاصله داشت ودرائر کمتر ین غفلتی که‌ازاو سرمیزد ، روی کو چه‌سرنگون می‌شد. فلیپا مثل‌کسی که‌از مرگ پروا یی نداشته باشد بجواب سلام کریج فر یاد زد:

-بمن نزدیك نشو و الا خودم را پرت میکنم .

کریج بزمین نشست وتنهٔ خودرا بیکی دیگر ازدود کشهاتکیه داده پاهارا دراز کرد آنگاه گفت:

-خوت مراخواسته بودی، آیا فراموش کردی ؟ من کریج استم. برای نجات‌تو به اینجاآمده ام. حریق،استعمال گاز وعملهٔ اطفائیه پولیسها همه بخاطر تواینجا گرد آمده اند. گاریرسون بخاطر تو زندگی‌خودرا بخطر افگند وچند نفرراکشت‌ومنهم‌شیبل را ازبین بردم.

زن بادقت پای عریان وزیبای خودرا پیش گذاشت ویك‌قدم بسوی کریج برداشت. کریج ادامه داد:

-من فکر میکردم گلولهٔ شیبل ترا کشته است.

- نه، فرار کردم. صدای فیر رادنبال خود شنیدم .پاشنهٔ کفشم درهمان لحظه شکست ومن روی زمین دراز شدم. بعد وقتی‌دیدم‌تو وشیبل دست‌وگریبان شده‌اید، کفشهایم را بیرون‌آورده فرارکردم.

کریج‌دست‌بزخم صورت خود کشید و گفت:

-نگاه‌کن چه‌بروز من‌آورده است. خیلی خوب‌می‌جنگید ولی هنر غداری اش با عث قتل وشکست اوشد. ازچال خاص من بی خبرماند.

- آیا ازکشته شدن اواطمینان داری:

- آری پیش چشمان خودم جان داد:

این‌راگفته به‌پشت تکیه دادوپاکت‌سگر ت خودرا بیرون آورد ،یکی هم‌به زن جوا ن تعارف کرد ولی فلیپا بااشارهٔ سر از قبول آن‌ابا ورزید .

کریج وقتی میخواست گوگرد را ازقطی‌آن بیرون بیاورد دستانش میلرزید ونمیتوانست آنرا روشن کند. ناچار بسوی فلیپانگریسته گفت:

-باید بمن کمك کنی فلیپ . خوا هش می‌کنم.

زن‌خواه ناخواه یك‌قدم دیگر برداشته به اونزدیك شد خم‌شده گوگرد راگرفت وسگرت کریج‌راروشن کرد. کریج‌نفس عمیقی از سگرت گرفت. زن دوباره ازاوفاصله‌گر فته بود. کریج‌گفت:

-اگر می‌خواستم می‌توانستم ازبند دستت بگیرم.

-چراانگرفتی ؟

-برای‌خود کشی راه ها وجاهای زیا دی وجود دارد. معذلك من نمی خواستم ما نع توشوم.

-کریج،اومرا خیلی شکنجه‌داد ولی باآن احتیاط میکرد چهره ام خراب وز خمی‌نشود . برای اینکه نزد ناکسوس سلامت بر گردم می‌خواست باردیگر مرابه هیروئین عا د ت بدهد. ازمن خواست به‌ناکسوس مکتو ب بنویسم . مکتوب راهم نوشتم ولی چون نمی خواستم دگرباره معتاد شوم، امضاء نکردم.

-بتوگفتم که‌شیبل مردوناکسوس موافقت نامه‌را باما امضا خواهدکرد. همه کار ها روبراه خواهد شد منهم‌میتوانم مدتی‌استراحت کنم. راستی اکنون هم دوراه درپیش داری یاسوالی راکه میکنم بمن جواب‌خواهی گفت یاخودرا ازبام پرتاب می کنی . انتخا ب کن.

ـیعنی اگرمن خودم راپرت کنم، تومانع نخواهی شد ؟
ـمن دروضعی نیستم که‌بتوانم ازین اقدام توجلوگیری کنم.
ـبخود خیلی اطمینان داری.
ـحوصله نـدارم زود تصمیم خـو د ر ا بگیـر .
ـبسیار خوب، من همه چیز رابتو خواهم گفت ولی‌کسی دیگری نباید اینجا بیاید. فقط من‌وتو .
ـمطمین باش .کس دیگری نخواهدآمد.
درینموقع زن نزدیك کریج آمده یك‌سگرت برای خود برداشت وگفت:
ـگاه گاه به ونیس میرفتیم. ناکسو س‌با کارهای خودمشغول می‌شد ومراتنهامیگذ اشت بسیار خسته میشدم. تومیدانی کـه شخص معتاد به‌هیروئین نمی تواند به‌آسانـی د ل ازان برکند. بهرحال درآنجا بامارکسوی ون، تاول‌وپوسه آشناشدم. ازمن یك لحـظه دور دورنمی شدند. آنهابمن گفتند.

که تو در انتر پول کار میکنی . چون بقول خود شان آنها بکار قاچاق سیگـار مشغول بودند، قرار شد یکنفر را برای‌تحت نظر دا شتن تعیین کنند . این کار را کردند و نا کسو س هم در کشتی‌خود به‌او یك وظیفه داد . این شخص سیبل بود. همینکه وارد کار شد بمن اطمینا ن دادهر هرموقع خواسته‌باشم ، برا من هیرو یین تهیه خواهد کرد، بعد هم آنرا بو سیلـه بنگی خد متکار من بمن رساند . هر و قت دیگر هم که‌مطالبه میکرد م، تدارك میدید. سوی وی هم بیکار ننشست ونا کسو س راتحریك کرد که گویا تو برای مـــن هیرو یین داده بی حتی هیرو یین را در میان لباسها ی تو آنها قرار داده بودند .
ـحدس زده بودم.
ـهمه از حما قت من بود. این من‌بودم که سبب شدم هم تو هم ناکسو س بدرد سر بیفتیند .
گریج سگرت دیگری برای او رو شـن کرد. وهمینکه زن جوان خواست آ نـرا گرفته ودور شود گر یج دست اورا محکم گرفت واو رابسوی خود کشید :
ـگوش کن. سو ی وی هم کشته شدو سیبل هم بدنبا ل اور فت. دیگر کسـی نیست که مزا حم تو شود وتو زنده‌خواهی مانـــد.
زن، بدون اینکه حر ف بزند مد تـی بدست گریج نگاه کرد. بعد سر بر دا شت و تبسمی روی لبان زیبا ی او نقشـــل بست:
ـتو خیلی نیرو مند استی .
این را گفته دست آزاد خود را بگردن گریج افگند واو رابخود فشر ده لبها ی خود رروی لبان تفت زده گریج قرار دادو بعد درگوش او گفت:
ـاکنون میتوا نیم پایین برو یم . ـ استنطاق اصلی را از اوبعمل خوا هی‌آورد کپتان عزیزم.

فصل بیست‌وچهارم

لو میس در حالیکه چشما نش برق‌میزد بسوی گریج‌مینگر یست . پس از آنکه یك پیك مشرو ب برای خود ریخت باز هم‌نگاه از گریج نگر فت.
گریج سلا مت خودرا باز یافته بود. سه روز استرا حت در شفا خانه کا ملاوراسر حال آورده بود. دریشی خواب ابر یشمین‌در برداشت جای زخم کا رددر صور تش آنقدر کوچك مینمود گویی درموقع تراشیدن ریش آنرا خراش‌کوچکی داده باشند سپیدی پلاستر بارنگ ار غوانی صورت او تناسب وهماهنگی عجیبی‌ایجاد میکرد. لومیس‌پرسید:

ـبعد ازین قصد داری چه بکنی ؟ آیـا هرزه گی ؟گریج به پشتی خوبتر تکیه داده گفت:
ـخواهش میکنم فرا موش نکنی کـــه دوکتور گفته است نباید بیهجا ن‌بیا یم.
بعد دست پیش بر ده دو گیلا س راکه نزدیك او قرار داشت از کنیا ك پر کرد. هر دوبسلا مت هم نوشید ند .
لو میس گفت:
ـنا کسوس موا فقت‌نا مه را مضا کرد. البته در پرتو مسا عی و فدا کاری تـو. بعد هم یك غند عسکر به زار ب ودوواحد پا راشو تی‌هم بحرم ارسال داشتیم.
یك‌حرکت کوچك نقا می تمام کار هارا درست کرد.
ـقرار گاه شیبل چه شد ؟
ـآتش را خا موش کردیم. وانمود کردیم که‌یك عده کا نگستر با استفاده ازفرصت وارد آنجا گرد یده آن تلفات را وارد کرده اند حالا همه از حادثه فقط همیـــن را میدانـــد.

ـآیا زار ب این حادثه را فرا مو ش خواهد کرد؟
ـچه میتوا نند بکنند ؟ قاتلها فرارکرده انـــد.
دلیلی هم در دست ندارند.اگر ازطریق دیپلو ما سی هم اقدام کنند قضیه فـرار دادن خانم ناکسو س افشا خواهد شد . لاجرم این کار رانمیکنند شنیده ام زن را نزد شو هر ش فرستاده یی .
گریج باسر خود اشاره مثبت‌کردولومیس ادامه داد:

ـفلیپا برای تو چه گفت ؟
ـزیا مهم نیست . کار یر سو ن چطور است؟
ـکم و بیش نا راحتی دارد . او را هـم درشفاخانه بستر کردیم و لی در هر حال زخم او آنقدر هاخطرنا ك نیست. امافلیپا اعصبانش بسیار نا راحت است بعلاوه‌خیلی چیز ها میدا ند. ازین جهت اورا تحت‌نظر قرار اده ایم. دو سا یکا تریست روی‌او کار میکنند یکی از آنها سرما یتواست.
عقیده دارند که وضعش‌بزودی بهترخواهد شد اواز مد ت ها ست به بیما ر ی خود مضطرب بو د و شکنجه ها ییکه از شیبل دید،زیادتر اعصا ب‌اورا در هم کو فتـه است.
ـاگر بدید ن اوبرویم ، عیبی ندارد ؟
ـ گمان نمیکنم و هم فراموش مکن‌که آن سلاح را تو در اختیار او گـذ اشتـه بودی.
گریج خا مو ش ،چیزی بر ای گفتـــن نداشت.

لومیس سر فه یی کرده گلو ی خودرا پاك سا خت ورو ی‌چو کی خود جا بجـــا شد ودر آن حالت خیلی شبیه ما هی‌یونس بود که همان لحظه از آب بیرو ن پریده باشد.

گریج همچنان منتظر بود . لو میس‌دو باره بسخن در آمد:
ـولی من فکر میکنم این خانم ناکسوس رااگر نه بینی خیلی بهتر خواهد شد،زیرا شو هرش روی او خیلی فکر میکند .
ـ درست است خود زنم از من چنین خواهشی کرده بود ولی آیا این کارد رسی بوده میتواند ؟
ـمایتو خیلی امید وار است واز اینکـه توبا اوبوده ای راضی بنظر میرسد. اینرا که چه چیزی مو جب این خشنو دی شده

خدامیداند ولی در هر صور ت‌کار را خیلـی موفقانه به انجام رساند ی ومر خصی رابه حق مستحق شد ی. آیا دو ماه کا فـــی است؟

ـبخا طر اینکه دو باره برای قبو ل ـ ماموریت آماده شده نمیتوانم ؟
لو میس تبسم کنان از رو ی چو کـــی خودبلند شده‌جواب داد:

ـگوش کن پسر .یکنفر دیگر هم برای دیدن‌تو در بیرو ن انتظار میکشد .
این راگفته بسوی در حر کت کرد وآنرا کشود.درچوکات درسلینا با لباس سبزی که معلوم میشد تازه از زیر انگـــشتا ن‌ـ کریسمان دیور بیرو ن آمده ،ایستاده بود. باپاکتهای هد یه یی‌که در دست داشت. داخل‌شده نزدیك‌تخت خواب کر یج آمده‌و درحا لیکه روی او خم میشد ر خسار ش رابو سید. یك سگر ت کیس طلا، یـك‌ـ بوتل کنیاك وچندد سته گل هدا یا یی‌بود که‌سلینا روی میز کنار تخت اوگذ اشت. وگفت:
ـسگرت کیس طلا ازطر ف پدرم تقدیم شده است.

چند لحظه قبل توسط بیسیم با اوتما س گرفتم بیش از اندازه ممنو ن است . حرم بار دیگر زندگی عاد ی‌خود را از سرگرفته است.
ـوتو هم اکنون میتوانی به کشور خود برگردی.

ـخیر، من تنها نمیتوانم به آنجابرگردم در زار ب هنوز دشمنا ن انتظار مرا مـــی کشند.

لو میس داخل صحبت شد:
ـترا باهوا پیما میفرستم .
سلینا جواب داد:

ـغیر ممکن است پدر م اجازه نمید هد سوار هواپیما شو م(بعد نگا هی به‌گریـج افگنده) لازم است یکنفر محافظ با مـــن همراه کنید .

لو میس‌خواست حر فی بز ند و لـــی سلینا خنده کنان حر ف‌او را از رو ی زبانش گرفت وگفت:
ـدرغیر آن ازشما به پدر م شکا یـت خواهم کرد.
مگر شما مسایل نیستدبا ما دوست بمانید ؟

لو میس که میدید لو میس چقدر از ین بحث لذت میبرد، برای اینکه زیاد سخت نگیرد با لهجه تسلیم گفت :
ـمعلوم میشود در برابر شما نبا یـد زیاد مقاو مت‌کر د .

گریج بسو ی سلینا دیده چیز ها یی به‌عربی به اوگفت. صدا یش خشك وجدی بود سلینا چشم‌هارا پایین افگنده دست‌هارا راروی سینه نهاد وبا همان حال تعظیم‌کنان از اتاق بیرو ن رفت.
لو میس پرسید:
ـخدا یا چه خبر شده است ؟باز هم‌ـ

شروع به‌عرق ریختن کره ام اینها چه‌معنی دارد.؟
گریج در پاسخ‌او گفت:
ـسلینا میخواست فورا حر کت کنیم.در

هرحال یك دختر بیا بان است و در رگ هایش خون جنگجو ی نژاد او جریان دارد خیلی نمو ا ست معد لك به او تو ضیح دادم‌همینکه حالم بهتر شود ، حرکت‌خواهیم کردمن نمی خواهم او حا لت خسته و ـ فرسو ده مرابخاطر بسپار د
لو میس نخست عصبی شدورنگ صورت اش چند بار عوض گردید ولی در آخریـه خنده در آمده گفت:
ـمیدانم ،حق‌بجانت استی . می خوا هی چند روز دیگر هم اینجا بمانی ، چطور ؟
ـخیر عزیزم ، اینجا دیگر چه کســـی باقیمانده است . تنها کمی کار دارم و می خواهم یکنفر راملاقا ت کنم.

• • •

اتومو بیل بزرگ جا گو ار غرش کنان توقف کرد.

گریج ارزان بیرو ن پرید ه شتا با ن بداخل اپار تمان خود رفت او دختری را بیاد آورده بود که درآنجا انتظار او را می کشید ولی بزو دی سعی کر د ان خا طره را ازحافظه اش بیرو ن کند. آن د ختـــر مرده بودولی این دختر زیبا که دردوقدمی اوروی یك کوچ لمیده بو د، جان داشت.
گریج یك لحظه در مد خل در ایستادوبا لذت سر ا پای زیبا و خیال انگیزرا تماشا کرد. دختر خیلی خو شبخت ور اضی جلوه میکرد . باشنیدن صدای پای اوگویا مطالعه کاغذ هایی را که در دست داشت از یاد برد وبا هیجان‌زیاد فریا دز د:
ـآه، تو بو دی ؟

ـشب خو ش عزیزم.
پیا خنده کنا ن از جا بلند شد :
ـنمی خواستم این جا بمانم و لی ا ین موضوع را که کلیدرابایدچه کسی تسلیم کنم. نتوانستم حل کنم.
بعد پیش آمده رو برو ی گر یج ایستاد وافزود:

ـهمین اکنون لباسها یم جمع میکنم.
درحالیکه با گفتن این جمله حتی یـك وجب ازجای خود حرکت نمیکر د، پرسید: آیا مامور یت هایت‌ادامه می یابد ؟
گریج پلاستری را که رو ی‌ز خم‌کوچك چهره اش قرار داشت بملا یمت بر داشته جوابداد:

ـخیر دیگر تمام شد لو میس سعی کرد وظیفه رسا نیدن یکد ختر رابه کشور ش بمن‌بسپا رداما من‌ماندن پهلو ی دلدار خود راترجیح دادم.

پیا به عمیق چشما ن در خشا ن ا و ـ نگا هی کرده‌ازسر خشنو دی تبسمی بر لب آورد ولی باز هم گفت:
ـمیخوا هی همین لحظه مر خصـــــ شوم؟

گریج ر خساره های او رامیا ن‌دو دست گرفته در حالیکه لبان او را می جست‌بیخ گوشش زمزمه کرد:
ـ عزیزم ، اگر اینجا بمانی مینجر تو ناراض خواهد شد ؟
پیا در حالیکه خود را خوبتر در آغوش اومی فشرد وچشما ن خودرا ازفرط سعادت بسته بود نالید:
ـمینجر چه کسی بتواندبا شد
وبعد هم جملاتی خیلی احسا سا تی و لطیف مبادله شد .

(پایـــان)

آینده بهتر برای قلب های مستعمل

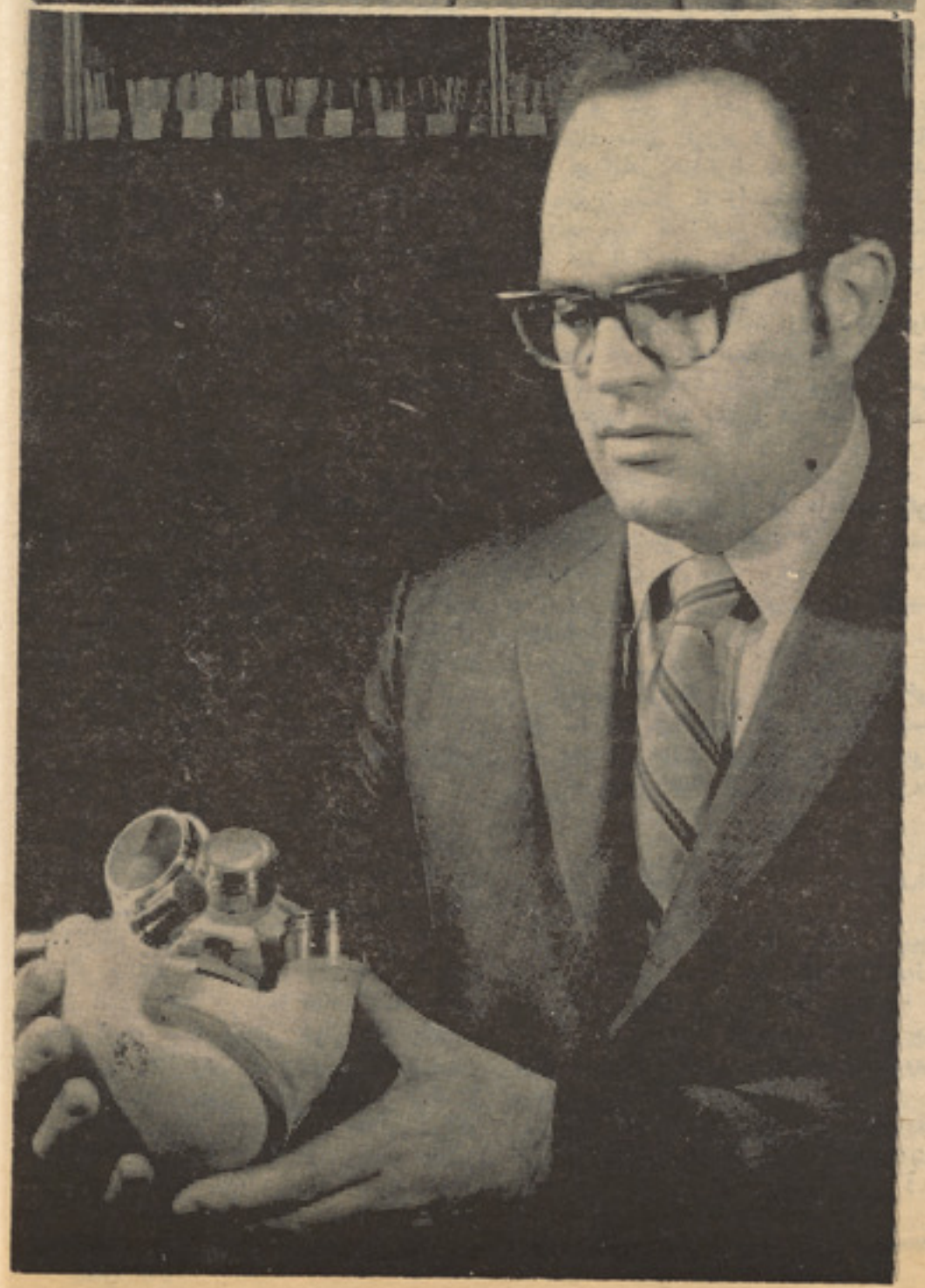

لویس بی‌رسل جی‌ار ٤٨ سا له معلـم صنایع هنری درمکتب متوسطه اندیاناپولیس اندیانا است که‌شهر مذکور یك شهر عمده تولیدیٔ بوده دارای نفو س تقریبا ٧٥٠ هزار میباشد موقعیت آن در قسمت مرکز ایالات متحده امریکااست .

یکی ازجمله فعالیت های لویس بی‌رسل اینست که درحدود (٥تا ١٥) بیانات‌مختلف درهرهفته در مکتب خود، اجتما عات ودیگر گروپ هاایراد مینماید. وبدون تمایل‌خودش نامش درتاریـخ طبابت درج گردیـده است‌و دلیل آن‌این‌است که شخص مـذ کور تاتاریـخ ٢٤ـاگست ١٩٧٣ اولین شخصی بود که بـا قلب‌بیگانه مدت بیشتر از ٥سال زنـدگـی مینمود که‌این عمل ،خودش یك تاثیر مفیـدی روی تحقیقات صحی وارد نموده است .حیات طولانی بینظیر رسل به‌جراحی پیوندقلب‌کمك زیادی نمود، تابین دکتوران ، مریضان‌وبقیه مردم عامه درین نوع‌جراحی هنوز هم جدیـد، اعتمادی خلق گردد. پیشرفت های تخنیکی‌که اکنون درایالات متحدهٔ امریکا تحت تحقیـق‌و مطالعه است برای بسیاری از مریضان‌قلبی امیدواری زیادی را درزنده ماندن و صحت یافتن دوباره بمو جودآورده است. حتی‌بعضی ازناظرین پیشگو یی میکنند که انتقال قلب انسان از وجود یك شخص که‌تازه به‌مریضی مصاب شده به‌سینه یك مریض دیگر ، کـه برای بقای حیات‌خود، به‌آن ضرورت داردممکن است تاختم دهۀ ١٩٧٠ مانند انواع دیگـر جراحی های امروزی ، رواج پیداکند. اولین

پیوند قلب انسان به‌انسان دیگـر در سوم دسامبر ١٩٦٧ صورت گرفت که بعدا تااول جنوری سال ١٩٧٤ مجمو عا ٢٢٧ مریض قلبی ،قلب‌های جدیدی رادریافت‌نمـودند . عملیات توسط تیم های مرکب از ٩٦دکتوردر ٢١مملکت‌جهان صورت گرفته‌است که‌ازجمله ٧٣تن ازاین مریضان تاهنـوز هم حیـا ت داشته وپانزده تن دیگر آن ازدوتا سه‌سال بیشتر زندگی نه نمودند . ودوبرسه حصهٔ ازین جراحی هادر ایالات متحده‌امریکا صورت گرفت که رسل نیز ازجملهٔ آنهااست. رسل نسبت مریضی‌قلبی که‌داشت‌توسط یك‌تیم‌جراحان درکالج‌طب ورجنیا معالجه گردید. چنانچه‌قلب یك‌پسر ١٧ساله راکه دریك تصادم جان‌خودرا ازدست داده‌بود، بوی پیوند زند . رسل‌درآن وقت (١٩٦٨) ازجمله ٣٥ نفری بود که‌دردنیا تحت‌جراحی قلبی‌قرار گرفته بود.

که‌بعدا بسیاری ازین جمله مریضان حتی نتوانستند بعد ازجراحی قلب شفاخانه‌راترك بگویند درهمان جابعد از چند روز ویا هفته زندگی خودرا ازدست دادند. این جرا حـی های پیوند قلب دردنیا جلب توجه‌کرده بـر عـلاوه تبلیغات وسیع درزمینه ،طرف تحسین حلقه های بین المللی نیز قرار گرفتند که‌به همین منظور یکی از مبصرین صحـی سال (١٩٦٨)راسال قلب نامیده است. اما عـدهٔ دیگر ازمبصرین درین‌قسمت شك داشته‌ایشان متیقین نیستند که‌آیاجراحی پیوند قلب فقـط تنها یك راه طولا نی زجر کشیـدن‌مریضان قلبیست ویاطریقهٔ جدیدی که‌بر عـلاوه حفاظت ایشان به‌آینده بهتر نیز ایشانرا امیدوارسازد خواهدبود. ایشان به‌حیات محدودی ازبسیاری مریضان اشاره کرده در دو ناراحتی راکه‌بعد ازعمل جراحی به مریضان دست میدهد،یاد آورشده ومیزان بسیار گران تداوی بعدجراحی راکه (یك‌صد هزار دالر برای مر یض‌پیش بینی شده)سنجیده اند. که عـموما ایـن مقدار پول توسط سهم گیری عامه‌به‌شفاخانه‌ها ویاتیم های جراحی صورت‌میگیرد.

درنتیجه این انتقا دات واشتباهات گـزاف جراحی قلبی کسرشدیدی راطی نمود. کـه درسال ١٩٦٩ـ٤٨ مریض درسال ١٩٧٠ـ١٦ مریض درسال ١٩٧١ـ١٩مـریض ود رسال ١٩٧٢ـ١٧مریض تحت عمل جراحی پیو نـد قلبی قرارگرفتند. درسال ١٩٧٣ فقط یـك تیم جراحان ایالات‌متحده امریکا تحت‌رهنمای داکتر نارمن شوی درپوهنځی طب‌ستانفور د درکلیفورنیا جراحی پیوند قلب را منظما دوام دادند. این تیم درظرف دوسال ماهانه یـك قلب ویادوقلب را پیوند میدادند .داکترشموی درسال ١٩٦٠ درپوهنتون منـی‌سو تا کوشش زیادی بخرج داد تاپیوند قلب درجهان‌انکشاف نماید. یکی ازشاگردانش که‌درپو هنتـو ن منی‌سوتا درباره تحقیق میکرد داکترکرستان برنارد تبعهٔ افر یقا ی جنو بی ا ست که برای ا و لین بار بصو ر ت عملی عملیه پیوند قلب راروی یك انسان در کپناو ن‌به اجرای عمل گـذاشت . مریض داکتر بارنارد بعد از ١٨ روز پدرود حیات گفت درسال ١٩٦٧ مر یض دومش برای بیشتر از١٩ماه بعداز عمل جراحی زندگی نموده. وی که‌بـه اسم داکتر بلایبرگ بود، بعداز عمل‌جراحـی کتابی راکه (داکتر بارنارد وهمکارانش برای دوام بقیه روزهای زندگی‌اش زحمت کشیده بودند)تشکر کرده به‌نشرسپرد.

گر چه‌بار نارد بعدا ٨عمل جراحی دیگررا انجام داد ولی مشکل اینست که اکثرا وجود مریضان قلب جدید را قبول نکرده . سبب خاتمهٔ زندگی شان میگردد . عـدم قبـول بیولوژیکی مانع عمدهٔ پیوند قلب‌است. زیرا این موضوع بصورت مستقیم یا غیر مستقیم علامهٔ است که مرتبا باعث ناکامی پیوندقلب ومرگ مریضان میگردد . گرچه‌داکتران آموخته اندکه میکانیزم عدم قبول را باقوی تـر ین ادو یه فر و نشا نند . اما دستگاه مبحث مصونیت که‌قلب تعویض شده وناحی حیا ت رامورد حمله قرار داده واز بین میبرد، عیـن همان دستگاهی است که‌به ویروس هـا و بکتریا ها حمله میکنند ا ین د ستگاه بین قلب مفید ومکروب های ناخوش آیند فر قی راقایل شده نمیتواند . همچنان عمل‌ادو یـه بالای عمل ردکردن نیزتاثیرات ناخوش‌آیندی دارد.

تیم داکتر شمو ی مبلغ ٥ر٢ملیون‌دالـررا برای یك پروگرا م تحقیقاتی پنجساله ازطرف موسسه ملی قلب وشش امریکا جهت میتود های که‌از عکس العمل در مقابل قلب های نصب‌شده ،بدون اخـلال دستگاه دفا عـی مصو نیت درمقابل حمـلات ، جلو گیر ی‌کند دریافت نمودند. تیم داکر شموی دوای‌راکـه بنام ای‌ـتی‌ـجی است در مقابل حمـلا ت که‌به قلـب جدید واردمیگرد ا ستعمـا ل می‌کنند.

گرچه آلهٔ دیگری که‌وقتا فوقتا عکس‌العمل عدم قبول قلب جدید را بانمونه های‌کوچك آن برداشته بتواند دارند . که بدین طریق فهمیده میشود آ یا کدام عدم قبول صورت میگیردیانه ! ودر زمینه میتوانند تدا بیـر

بقیه در صفحه ٥٧

دگلو بهیر

دخوشحال خټک ادبی مرغلری

گلزارته راغله ختی گلگونی
دمخ شغلی یی ترامر افزونی
پرخه پری نه‌ده پرته له شر مه
ترهر هرگل شوی خولی بیرونی

• • •

گلزار ته راغله گلونه چونی
ترمخ‌یی نه‌دی لاله مخ رونی
چه کورته درومی له گلستانه
گل یی لمن نیسی لاله ستونی

• • •

عشقه ستا واړه چاری اوتری دی
چه زورورپی واړه بهتری دی
ترمرگه پوری سره نظرلری
زلمی باز ونه جوته کوتری دی

• • •

عشق چه پخپلو موجونو سرشی
ترا باسینده لازورورشی
بلایی لری‌هر څه په مخ وړی
چه کانی بوتی په مخه ورشی

• • •

که ښی ښی جونه که لباسونه دی
که ښه بازونه که ښه آسونه دی
خوشحاله زوړ شوی اوس داهوس مکړه
دښو ځوانانو داهوسونه دی

وروځی

دلړم لاشه یی ماته وی په‌زړه کښی
چه‌یی نقش وی په‌زړه ابروی داستا

• • •

ماچه خال دستا دورو څو په منځ‌ولید
نه‌بل‌هسی رنگ امام شته نه محراب

• • •

کړی ما رحمان په‌زوړ کښی نقش دمحراب‌وو
ستا ابرو یونقش دمحراب راڅخه یووړ

(رحمن بابا)

دفلک جام

که ساقی تلخه باده دریایی شور کا
دفلک‌په‌جام به مست کله میخور کا
آراسته وی تل محفل دخنده رویو
زمانه به دگل جام څه رنگ نسکور کا
چه‌په لاس کښی یی‌تل چوب لکه شانه‌وی
بی افسونه به نیول دتور منگور کا
دلتنگی کړم لکه گل په خندا اور که
که‌می بل دصبا باد په خونه اورکا
چه‌په سریی سږ آسمان زری دستارږدی
عاقبت یی لکه شمع بیاسر تور کا
لکه گل کړی گران بار تردامنی
با ددی څه لکه غبار په کتف شورکا
چه امید پخپل صورت دوفا نشته
«شیدا» څوك دځان آشنا بانی خمسورکا

(کاظم شیدا)

ای شبنمه

ای شبنمه دلا له جام کښی سیماب‌یی
د غو تی پیا له کښی عطر د گلان‌یی
ستاهنداره کښی صفا نور او ځلا شته
بر خی‌ستاپه توره شپه کښی هم رڼاشته
ته دگل په مخ خو لی دشرم ونازیی
هم دآب هم دآبرو سپیڅلی رازیی
دشنبلی‌په تیره خو که هسی ښکا ری
لکه‌اوښکی وی بڼو باندی ولاړ یی
هسی ښکاری دشینلو شین چمن‌کښی
پاولی داره شین بخمل دپیغلی‌تن کښی
ته‌صدف یی دسپین غاښ خوله دغوتی کښی
یی‌دستوری گو شو اره غوږ دسپو ږمی کی
ته دشپی تورتم کښی جوړ آب حیات‌یی
خو دورځی بیا وږمه راز دممات یی
دنسیم‌په وزرا لوزی آسمان ته
ته‌په‌امر مین یی ځی دعشق جهان ته
ته چه والوزی دگل مخ شی بی‌آبه
غوتی واړه بی پردی شی ای‌سیما به
ته رونی او ښکی دستور و دژړا یی
درشته‌شپه زاړی سبا بیا په خندا یی
ستا دانی زما دنظم آب تا بدی
هریو څاڅکی دی په در گوهر حساب‌دی
په‌گل پانی کښی فنا ته ښه اشراب یی
دهنراو شعر جهان کښی انقلاب یی

(فنا)

دزلفوبوی

(حمید)

دگلرخ دسوی مینی درد اوداغ
دغمونو په پرده نغښتی فراغ
چه‌په مخ دگلبدن ستر گی پرانیږی
غنچه نه کاسم کاته له دی دماغ
دایی خط نشو نما کاندی له مخه
یانری نری لوگی ځی له چراغ
چه نسیم یی دگلرخ لاس په گریوان کا
شر منده دگلو بوی پاڅی له باغ
دختن دمشکو فن شوراته سهل
چه‌یی بوی دزلفو راغی تردماغ
ویر ژړلی ناری کله په‌روغ زړه شی
دبلبلو ناری مه‌غواړه له زاغ
دحمید په‌څیر به‌ورك سرپه صحراشی
خدای دی ورکه دچانه کړی بی سراغ

پسرلنی مرغلری

له‌گلو ډك دی غرونه رغونه
زرکو سره کړی پښی لاسونه
دسپینو زرو تختی ښکا ریږی
سړی چه گوری نن آبشارونه

• • •

بهار گل راوړو غرو اورغوته
دشپنو پام شو خپلو ناروته
زرکه ځان ولی بیاله گړنگه
مستی ختلی دغرو سرو ته

• • •

صحرا په‌گلو څه ښه ښکار یږی
گلان په ښکلو ښه ښکاریږی
غرونه رغونه دگلو ډك دی
بلبل په باغ کښی هسی کړیږی

• • •

خمکه تمامه شنه بخملی ده
نوی بهار دی دکال ځوانی ده
دازوړ جهان چه بیرته ځوان شوی
اغیزه توله دپسرلی ده
خمکی پخپل مخ ایښی گلونه
ونو په‌غاړه کړه امیلونه
دکال ځوانی ده وطن سمسور دی
خوشاله گرزی زلمی اوجونه

(الفت)

از سپوژمی رؤف

بخش دوم

کتاب فروش دیوانه

کوچه ها متعفن بود و بویی آزار دهنده وبدی هرسوپخش بود. یکبار متو جه شدم که این بوی بو ی

آ شنا ست. چند ین سال

عقب رفتم. بازگشتم‌به کودکی ام. آنوقت ها روز های جمعه میر فتم

گور رستان کنار قبر پدر کلا نم سا عتها مینشستیم وزار زار می گریستیم .

گور ستان برون از شهر بود در راه‌آن سلاخ خانه بزر گی قر ا ر داشت تا بستا نها تعفن سلاخ خانه

تا فاصله‌های‌بسیاردورپخش میشد- بوی گوشت گندیده وخون .

همه‌مابادو انگشت‌بینی‌خودرا محکم میگر فتیم. تعفن به آدم حا لت استفراغ میداد. قدم های خود را

تیز تر میکردیم. پا های من کو تاه کوتاه بود زود خسته میشدم نفس نفس میزدم میگر یستم میگفتم.

– مانده شدم.

یکی از آنانیکه با من میبودند بند دستم را محکم میگر فت مرا در پس خودش میکشید بند دستم درد

میگرفت بی اراده میدو یدم گاهی هم

پاهای کو تاهم در هوا معلق میماند مرا میبردند. یادم آمد که یکی ازروز ها و قتی‌ازکنار سلاخ خانه‌میگذشتیم

همانطور که با دو انگشت بینی‌ام‌را محکم گرفته‌بودم سرم را پیش‌کردم درون سلاخ‌خانه را دیدم هر طر ف

لکه های بزرگ و سیاه ازخون‌های خشکیده بجا مانده بود اینجا وآنجا لکه های سرخ ازخون تازه هم بود. گاو ها ، گو سپند ها شتر ها

بلاتکلیف استاده بودند و آرام آرام مثره میزدند. گردنهای‌شانرا کج و راست‌میکردندواطراف شانرامیدیدند در اطرا فشان مردان نیرو مند وقوی باباز وان محکم و شا نه های عریض

ایستاده بودند نگا های شان حا لت تهاجمی داشت لبا نشان چرب و سیاه بود مثل لبا سها یشان. به کمر های شان‌تیغهایی آویخته بودند که در روشنی آفتاب برق میزد. یکی

از آنان روی دو زانو نشسته بود وگو سپندی را حلال میکرد هنو ز کارش تمام‌نشده بودکه خون‌ازگردن گو سپند فواره میزد. آنان بینی شان را نبسته بودند با همان تعفن خو گر فته بردند. بعد ها همین آدمها و سلاخ خانه و گو سپندان را شب های زیاد در خواب میدیدم واز خواب می پر یدم.

– بینی ات را چرا محکم گرفته ای ؟

صدای کتا بفرو ش بخو دم آورد. ما هنوز راه می پیمو دیم و بند دستم در بین انگشتا نش بود. گفتم.

– این تعفن ترا نمی آزرد؟

– نی

پرسیدم:

– این بوی چیست؟

بسیار خونسرد گفت.

– گو شت گندیده و خون.

–این نزدیکی ها سلاخ خانه یی است؟

–نی

سرش را بلند کرد با انگشتش سوی پنجره ها اشاره کردباز بسیار خونسرد گفت:

–بو از آنجا ها می آید .

ترس مرا فرا گر فته بود آدمهارا مید یدم که از پنجره های سرك میکشند.

از کتابفروش پر سیدم:

– تو با من چه کار داری .

–باتو گپ میزنم.

ازخود پر سیدم بامن چه گپ میزند اما به او دیگر چیزی نگفتم.

به‌میدان کو چکی ر سیدیم کتابفروش دستم را کشید و گفت:

– بنشین.

نشستم او هم نشست و بدو ن هیچ مقدمه گفت:

– همه کتابها یم را تو بخر.

باناباوری به او نگر ستم.

– نی‌نی من نمی خرم.

خشمگین شد وپر سید .

– چرا؟

– من آنقدر پو ل ندار م

گردنش را کج‌کرد :

– به تو ارزان مید هم.

– من هیچ پول ندارم.

– همه کتا بها را به تو مفت میدهم.

گیج شده بودم گفتم:

– من جا ندارم کتابها را بگذارم

– اما آنها را بگیر.

– نی نمیگیرم.

ملتمسانه گفت:

– ببین آنها را بگیر.

– نمیگیرم.

باز گردنش را کج کرد گفت:

– آنها را بگیر.

آوازش را آهسته کرد مثل اینکه در گو شم میگو ید ادامه داد :

– آنها را بگیر باز مثل دیگران برو در آخر آن کوچه ها آنها راپاره کن مچاله کن و دور انداز خو امابه من بگو: «کتابها را میگیرم» بگو.

من ساکت بودم لبانم به هم چسپیده بود. کتا بفر وش فر یاد زد:

– بگو

همانطور ساکت وبی حر کت اورا نگاه میکردم. باز بند دستم رادربین انگشتا نش محکم فشرد. خیالم آمد بند دستم شکست از درد بخود پیچیدم. کتفا بفرو ش بند دستم را بیشتر فشرد و گفت:

– از پشت من تکرار کن «کتابها را میگیرم».

از پشتش تکرار کردم.

– کتابها را میگیرم.

آوازم بنظرم بسیار زیر وخفه‌آمد. دستم را رها کرد. بند دستم در د میکرد انگشتانم از اختیارم برون شده بود. به پشت دستم دیدم رگها یش بر جسته و کبود شده بود.

– خو کتا بها را میگیری ها؟

از من خوش شدی یك لبخندی بز ن گیج شده بودم ارتباط این پرسش ها را بهم نمییافتم رق‌رق او ر ا میدیدم ، تمام کتابهایی که در دکانش دیده بودم و منظم درقفسه‌ها چیده شده بود زیر نظرم تاو با لا میر فت عنوان های کتابها زیر نظرم بزرگ و بزرگتر میشد.تکرار کرد :

ـ یك لبخند بزن ببین بزن.

من مثل همه مردم شهر لبخند نداشتم لبها یم بهم چسپیده بود. خشمگین باز بند دستم را گر فت و شروع کرد به فشردن و گفت:

ـ گفتم لبخند بزن.

چطور لبخند بز نم ؟

آوازم بنظرم بسیار زیر وخفه آمد. همانطور که شنیده بودم که او شبها رو برو ی آیینه مینشیند و خودش را شکلك‌هایی میسازد.

دو سرانگشتش رادر دوکناردهنش فرو برد و دو کنج دها نش راسوی گو شهایش کشید دندانهای گفت:

ـ اینطور.

به او خیره شده بودم حا لت دهانش به هیچ لبخند شبا هت نداشت. او هم لبخند زدن یادنداشد من مثل اینکه سنگ شد ه بودم لبانم‌بهم چسپیده بود آرام آرام‌مژه میزدم و اورا میدیدم. کتا بفروش خشمگین تر شده بود. لبا نش می لر زید. رگ های گر دنش برجسته وکبود شده بود چین های پیشانی ودور چشما نش عمیق تر شده بود نفس نفس میزد. انگشتش را به علامت تهدیدبلندکرد باخشم‌فریادزد

ـ اگر لبخند نزنی حلالت میکنم مثل یك مرغ

انعکاس صدایش دو باره بگو شم آمد.

ـ اگر لبخند نزنی حلا لت میکنم مثل یك مرغ.

روی دو زانو نشسته بود قصا ب سلاخ خانه یادم آمد. نمیدا نم چرا از هیچ نتر سیدم با چشمان خالی اورا می نگر یستم اما لبانم را ازهم دور کرده نمیتوا نستم. کتابفروش خیره خیره به من مید یدخشمگین‌تر شد یکبار با سر عت حر کتی کرد با دو دستش مو هایم را کشید سرم تکان خورد مو هایم در هوا چرخی زد و دو باره روی شانه هایم لغزید پو ست سرم را سو ز ش گرفت.

ـ لبخند بزن.

دندانهایم بهم قفل شده بو د لبانم بهم چسپیده بود بی حر کت اورا میدیدم مثل اینکه سنگ شده بودم. لبا نش به شدت لر زید ن گرفت دور چشمانش سرخ شد رگهای کو چك چشما نش هم سرخ شد نفس ها یش فش فش صدا میکرد یکبار جهید و پنجه ها یش‌را در گردنم حلقه کرد همانطور که گلویم را میفشرد نعره زد.

ـ لبخند بزن... لبخند بـ.ز.ن.

دهانش را بیش از حد باز کر ده بود هر دو رشتهٔ دندنها یش تاآخر دیده میشد زبان سرخ رنگش پهن شده بود. تکرار کرد.

ـ لبخند ب...ز....ن..

من به درون دهنش به حلقش به ساختما ن پیچیده و سرخ رنگ حلقومش میدیدم ساختمان پیچید ه و سر خ ر نگ مرتعش بود. حلقهٔ پنجه ها یش در گلویم تنگ و تنگ تر میشد انگشتانش استخوان گر دنم را به سختی می آزرد نفسم بند شده بود دو دستم بدو طر فم افتاده بود مثل اینکه سنگ شده بود. نمیخوا ستم دستم را به تنش بزنم از او بدم آمده بود رق‌رق به سا ختمان‌پیچیده وسرخرنگ حلقو مش میدیدم که مرتعش بود. فریاد میزد.

ـ لبخند ب..ز..ن .

حلقهٔ انگشتا نش بسیار تنگ شد لکه های سیاهی پیش چشمم رقصیدن گرفت... بعد لکه های درخشان. خیالم آمد که آدمهای‌پشت پنجره ها هم به گلوی هم افتاده‌اند وبه یکدیگر شان نعره میزنند.

ـ لبخند ب..ز..ن .

لکه های سیاه ودر خشان پیش چشمم بزر گتر شد دیگر چیزی ندیدم خیالم آمد از دور ها صدا ی خفهٔ میشنوم.

ـ ل...ب...خ ..... ن... د... ب...ز...ن....

(پایان)

بهار آمد و ...

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند

زیر نظر : گل محمد ادبیار

ای عشق !

چه چیزی وز کدا مین جایی ای‌عشق
که هرجا مایه یی غو غایی‌ای عشق
کتاب افتخا ر ا ت بشـــر ر ا
بهین سر لوحهٔ زیبا یی ای عشق
اگر جان فی المثل گلخا نه با شـد
تو از خوشبو ترین گلها یی ای‌عشق
وگر دل سا غری با شد پر از مـی
تو در آن نشئه صهبایی ای عشق
گهی در کسو ت زیبا ی مهتـا ب
زمین را روشنی افزا یی ای عشـق
گهی چشمك زنان در شکـل اختر
دل از پیرو جوان بر بایی ای عشق
گهی اندر لباس سبز ه و گـــل
طراز دا من‌صحرا یی ای عشـــق
گهی در جلوه گاه سرو قـــد ا ن
خرام قا مت ر عنا یـی ای عشق
گهی در گوش اهل ذ و ق و مستی
نوای بلبل شید ایی ا ی عشـــق
گهی د ر د یدهٔ آتش نگا ها ن
نگاه دلکش و گیرایی ای عشـــق
یکی دریاست روح آ د میـــز ا د
توچون گو هر درآن دریایی ای عشق
ره آورد نفیس ا هل بینـــش
زسیر عالم‌بالا یی ا ی عشـــق
جهان بی تست و حشتز ای و تاریك
مگر مهر جهان آر ا یـی ای عشق
بشیر ت را به سو ز ی آشنا ساز
و لیکن سوزهر معنا ی ای عشـــق
بسو زان مرغ جانش را پر و با ل
که تاب شعلهٔ سینا یـی ای عشق

از(علی اصغر بشیر)

دل بی پیر

فصل گل شد، چیست ای در د ی کشان تد بیر ما ؟
صیدصحرای جنو ن‌شد عقل دا منگیر ما
سبزه هابوی جنو ن دارد به صحرای‌بهار
عا قـلا ن!فکری به عقل پای درزنجیـــر ما
در بیابان وار ث مجنو ن سر گردان‌منـــم
کی کمنـــد،عقل گیر د گر دن نخجیـــر ما
سبزه میرو ید بصحرا تا مرا بستـرشو د
لاله میروید بداما ن از پـــی تا ئیر مـا
پای‌کو بان میروم تادامن د شـت‌جنون
چارهٔ دیگرندارد این دل‌بـــی پیر مـــا
سا قیا جام نشاط ازکف منه کامد بهـار
غصه مستی‌مخـور کز می بود اکسیر مـــا
جام در گرد ش آورغصه د نیـــا مخور
سا قی رو ز ازل تاچـــو ن کند تقد یر مـــا
من جنو ن پر وردهٔ عشقم متر سانم‌زمـــی
بی نگا هی‌کافر آیین کی توان‌تسخیر مـــا
گر بسر غلتید ه مینا پیش ساغردم‌مـزن
مستی میناوساغـــر نیست جزتصو یـــر ما
دربهار توبه سوز عشق اگر ر فتـم‌ز دست
در ازل بـاعشق شد خاك‌وگل و تخمیـــر ما
همتی ای چشم‌ـ ما قی نشا سر شاربخشـــ
وز نگا هـی‌خانه ویران سعـــی در تعمیر مـــا

از(سر شار روشنی)

بی نشان

باز زیب فر آمده فصل گل و فاخته
باز به آب و گلم آ تشی اندا ختـــه
لاله بدشت ود من‌شعله ای افرو خته
سر و بملك چمن را یتی افرا ختـــه
مرغ سحر میز ند زخمه برگها ی من
چون دم خنیا گران کار مرا سا خته
عمر زکف رفته را باز بیاد آ ور د
نالهٔهر قمری و کو کوی هر فاختـه
کیستم اندرجهان ، گمشده ، بی‌نشان
خو یش فرو هشته وبر همه‌پردا خته
بادیه پیما ی رنج خسته دشت‌سراب
تشنه لب جاویدا ن ، آرزونشنا خته
عالم نا دیده را دیده ولب دو خته
ازغم دل سو خته، با غم جان‌سا خته
برق گنه سو خته خر من پر هیز را
زهر ریا میدود یا خته تا پاختـه
صید زخود بیخبر گشته ام ودر پیم
دام زمین در کمین ، تیغ زمان آخته

از :(پروانه پاك)

کوکب بخت

کو کبی دیدم به پهنا ی خیـــا ل
همچو امید دل، از من دور بـــو د
پاك گو هر، خو شگل وپر نور بود
بافره، پی آهو وغر ق جـــلا ل

• • •

عشوه سر داد مرا بیهو ش سا خت
دیده امبو سید وسوی د ل دو یـــد
گرد باد یاس شد در د ل پد ید
شمع امید مراخاموش سا خـــت

• • •

دیده شد بی نور و دل بی آر ز و
درسر من‌کرد سو دا آ شیـــا ن
باغ دل پر گشت از خارز یـــا ن
گشت گلهای خرد بی رنگ وبـــو

• • •

مشعل بی نور دل شد محـــو دود
شیشه شفا ف چشمم شد کـــد ر
غیر اوهامم نیا مـــد د ر نظر
دل به پهنای خیا لم ر ه نمـــو د

• • •

دیدم ، آن کوکب پس آنجا بردرخت
در دلم کا وز د شرا ر نیستـــی
گفتم : ای محتاله کوکب چیستی ؟
گفت :وه م پو چ تویعنی که‌بخت !

از : «الهام»

جام هوس

یاد آن شب در کنار جوی بار
روی فر ش سبزه ودر بز م مـــاه
می نهادم سر برو ی‌سینـــه ا ت
می شکستم سا غر شر م و گنـــاه

• • •

ماه ازلای در ختا ن می گـــذ شت
دست براموا ج مویت می کشیـــد
عشق تورنگ از ر خش بر چیده بود
بهرپا بو ست بپا یت می تپیـــد

نیم شب در سا یـــه ا بر سیا ه
ماه و کوکب‌راز ما را می شنـــو د
آبها مستانه اندر گو ش سنگـــت
نغمه عشق و هو س را می سر و د

• • •

مست از جام هو س تا با مـــداد
سر بداما نت نها د م بیخبـــر
چشم بکشو دم که بوسم سا غر ت
زهر ه‌بی باك کرد آنجا گـــذ ر

از«بهجت»

درخت یاد

ای‌تك در خت سبز !
درسینه چمن
خاموش وبی فغان
چشمت باسمان
درآسمان ، خا طره ها راکنی نثار
ماند بروز گار تانقش جاو دان

• • •

چون چشم اخترا ن
بارنگ آسما ن
تابیده ماه من
درسایه های تو
پاشید شا مها
درصبح بخت من
چون شاخ ارغوان
در چشم من فتاد

• • •

با خنده های گرم
باحر فهای عشق
در آبگیر دل، آورد مو جها
آن موج های سرکش وسوز آفرین او
شد ناقرار تر
درقلزم دلم
پرواز کرد مرغ هوس ریز سا ایها
باز آمدم بپای توای تکدرخت عشق
عشق
تا بازا زتوگیرم آن یادگار ها
درسایه تو چشم ز گردون فگنده ام

از:(دکتور سهیل)

قدیری هنرمندی کلوله وشوخ طبع

بازی اودر (عاطفه) پراز موفقیت بود واین موفقیت درزندگی اداری او تغییر فاحشی رابار آورد.

...

دوسیراث بزرگ که برای قدیری باقی مانده

چیست...؟

...

قدیری را در افغان ننداری دیدم ،البته قبلا او را در را دیوهم دیده بودم وا گر راستی عرض کنیم باراول اوراهنگام بازی درکمیدی «پابرهنه درپارك» دیده بودم. آدمیست میانه قد،کلوله باموهای کم ونیمه سپید و چهره گرد کاهی کلاهی پیك دار هم بسرمیکند،آدم وقتی طرفش می بیند لازم نیست !و بگو ید من هنرمندی هستم برای ایفای نقش های کمیدی، زیرا قدوقیافه اش هم به کمیدین هارفته است.

ازش پرسیدم:

ـچه وقت هنرمند شدن راآغازکردی ...؟

قدیری از جایش بلند شد. ابتدا ترسیدم ، خیال کردم حرف من بالا یش بدخورده و میخواهد مخلص خبر نگار کم جان و جثه زوندون را ازپنجره منزل دوم کابل ننداری به کمپ نساجی پرتاب کند امادیدم لبخندی بلب دارد، نزدیك آمدوکنارم نشست آ نگاه گفت:

ـبیادر گل من ازسیزده سالگی به هنر شوق داشتم .. امامیدانی چه شد ..؟

ـچه شد ؟

ـتعصبات فامیلی مانع آن میشد تااستعداد خودرا بکار اندازم ولی بالاخره ده سال قبل برای اولین دفعه دربیدار ننداری هنرنمایی کردم...

من وقدیری هردو چندشوپ چای راقورت داده دوباره صحبت ما نرا ادامه دادیم ،گفتم:

ـبعدچه شد ؟

ـبعد درسال ٤٩ کورس آرت ودراماتیك را درثقافت وهنر تمام کردم.

گفتم :

ـخوب کرد ی .

اوگفت:

ـمن در درام «عاطفه» بصورت حق الزحمه یی بازی نمودم گفته میتوانم که بهترین خاطرهٔ حیاتم همان شب اول بازی دردرام عاطفه است، زیرا من جدا مورد تشویق قرار گرفتم حتی مقامات افغان ننداری موافقه نمودند که من و ظیفه رسمی خودرا در افغانستان بانك ترك گفته بصورت رسمی شامل کار در افغان ننداری شوم، البته امتیازاتی هم برای من قایل شدند.

قدیری در درام عاطفه

قدیری اززندگی خصو صی خود هم صحبت کردوگفت:

ـمن ازدواج کرده ام دوپسر یکی سه سا له ودیگر ی یك ساله دارم درزندگی خانوادگی نهایت خوشبخت هستم خانمم هم کار رسمی دارد، من سی وهفت سال دارم.

گفتم:

ـولی موهای تان کمی سپیدشده.

قدیری می خندد ومیگوید :

ازپدر برای من خانه ،موتر ،پول یا چیز دیگری میراث نماند، صرف سپیدی زودرس مو وریزش مو بمیراث ماند .

گفتم:

ـفرقی نمیکند به اینصورت بدون مکیا ژ میتوانید نقش آدم های چهل وپنج ساله ر ا بازی کنید او هم می خند د و اضا فه می کند :

ـازینکه بصورت کلی واردکار هنر ی شده ام خوشحالم ومیخواهم تاآخر عمر د ر خدمت هنر باشم قدیری که خوش داردهمیشه نقش های کمیدی را بازی نمیددر درام های «پابرهنه درپارك» و «عاطفه» خوب درخشیده است.

پرسیدم :

ـدر اولین داستانی که بازی کردی (البته دررادیو) کدام است ؟

گفت:

ـاسم داستان رابخاطر ندارم، فکر میکنم از داستان های جلال نورانی بود، همکار ی من بارادیو فعلا هم دوام دارد.

صحبتم راباقدیر ی خاتمه بخشیده دستش را فشردم وتعمیر کابل ننداری را ترك گفتم ..

هنرمندان خبرساز

سمبول سکس

جو لی ایك که سمبو ل سکس لقب یافته از ستاره های مشهو ر هالیود استاو عقیده داردکه زیبایی یك زن در صحت وسلامت جسمی اوست وسلامتی وجود بستگی بکاروفعالیت دارد .او اوقات بیکاری اش را به پیاده گردی می پردازد.

جولی میگوید هیچ زنی نمی تواندبدن عر یانش را در مقا بل کمره عکاسی قرار دهد ویااینکه در مقابل چشم دیگران بدون اندا یشه‌ای برهنه شود .مگر هنگامیکه احساس کند اندامش برای دیگران وبخصوص مردان خوا ستنی است .

سوفیالورن درفیشن شوی پاریس

اخیرا سو فیا لورن ستاره تنازایتالوی در یك فیش شوی که در

پاریس بر گزار گردید با ما د رش به دیدار تازه ترین مود های سال ۱۹۷٤ ،می رود بی خبراز ینکه باید۲۰۵ هزارفرانك برای خریداری لباسیکه زیبایی خیره کننده داشت بپردازد اولباس را میخرد، جالب تو جه اینکه برای حا ضرین خود سو فیاالگوی خوبی بود تاسایر مانکن ها درین فیشن شو .

جان واین مرد شکست ناپذ یر

جان وین هنر پیشه مشهو ر سینمای هالیود اخیرا تصمیم گر فته قرار داد های هنری اش را با کمپنی های فلم برداری تجد ید نماید. این خبر گرچه کاملا واضح نیست ولی سرو صدای زیادی را ایجاد کرده است. زیرا جان واین که مبتلا برمرض سرطان است معلوم میشود. در مبارزه باین مر ض فایق آمده است ونیروی آنرا دارد تا به کارش ادامه دهد .

آخرین فلمی که بر تن ولیز با هم بازی میکنند (هرگز بهاری ندار یم) نام دارد ،لیز وبرتن هم اکنون مصروف گذشتا ندن تعطیل هستند

ژوندون

قتل عام در روم

یك گرو گشتی از پو لیس المان درکوچه یی از روم موردحمله پارتیزانها ایتا لیائی قرار میگرند ونیم از آنها کشته میشوند .قومانهان کاپلر (ریچارد بر تن) مامور میشود تادر زمینه رسیدگی کند. کاپلر افسر بیرحم نازی باوجود ی میانجیگر ی پاپ به تعداد ۳۳۵ نفر را قتل عام میکند .

را برات کاتز بر مبنای این واقعه کتابی نوشته است که اخیرا قلمی از آن بنام (قتل عام در روم) سا خته شده است .قتل عام در روم را را کار لو پو نتی تهیه کرده است.

صفحهٔ دوستان

از: محمد ناصر «نصیب»

تمنا

بهار لا له افـرو ز ت مـبا رك
اداو حسـن فـیـرو ز ت
نزا کت آ فرین بر ماهر و یا ن
بخو با ن غمزه آمو ز ت مبا رك

• • •

بهاران نکهت از روی تو دا رد
بنفشه عطر گیسو ی تـو دا رد
نظر انداز پـــر کیف غزا لا ن
نشا ن از چشم جا دو ی تو دارد

• • •

بنازم جلو های شو خ و شنگت
ظرا فت های مقبو ل و قشنگت
عطو فت از تـو دارم چشم ، اما
نـدارم تا ب ا ستغنا و جنگت

• • •

بآ زارم مـکـن اصرار ، چندا ن
بمن کم الفت و یا غـیـر خندا ن
نسا زد گر و فا یت دستگیری
چو مجنو ن سر بر ا ر م در بیابان

• • •

به عشقت زنده می باشم دل آرام
لباس ما کسی ات زیـب انـدام
مهٔ نازی! کمـی بشنو، نیا ز م
تحمل تا کجا ای شو خ گلفا م
بت نازك مزاج و تند خو یـــم
بیا نیمـی نگا هی کن بسویم
من مسکین تکـلیف آ ز مو دن
سرت گردم پ ذیر این آرزو یم

• • •

برخ گل، در بیان چون‌عندلیبی
چه خوش تر کیب و زیبادلفریبی
زبس نا ز آفر ینی و ز تغا فـل
غم د ل ، آ فت جا ن «نصیبـی»

فرستنده : نریمان ـ ن

شب بهار

بوی بهار بمشام میرسد اولیـن گلها خفته سر ازخـاك بیـــر و ن کرده اند .

میان ابر ها فریاد پرند گانی که ازسفر زمستانی‌بازگشته‌اند بگوش میرسد .

دلم میخواهد از خوشحالی فر یادبزنم ، دلم میخواهد بی اختیار گریه کنم . راستی آیا آنچه میبینم راست‌است ؟ آیا ممکن است رویای کهن در دل شب ناگهان تحقق یـا فتـــه باشد ؟ ماه و اختـران در آسمـــان لبخند میزنند و میگویند ، آری » ! گلهای سرخ زمز مه کنان وبلبـــل سحری فریاد زنان‌تکرار میکنند «که‌آخر امشب بهار آمده است » .

خورشید زیبا تر از همیشه مـی درخشد. گلها همه جا سر از خـاك بدر کرده اند . روز ها یکی پس‌از دیگری دلپذیر تر وفرحبخش تر ند

حتی هوایی شا مگهان نیز از عطـر گل آگنده است. گو ئـی از آسمان که زاد گاه روز های درخشان است همراه رو شنائی روز خر من گل به زمین میریزد . در آخر مگر نه در گردش فصول ، بهار فرحبخش فرا رسیده است ؟ .

(راز دل)

ایکه یك عمر زعشق من وتو می گذرد
تو هنوز درپی عشق و هوس‌زود گذری
بتو روز ها گفتم بتو ماه هـــا گفتم
بتو سالها گفتم
دست بر دار ز من
نه من آنم که تو میپنداری
نه تو آنی که دلم میخواهد
بگذر از من که مباد رو ز ی
سخت از کرده پشیما ن شوی
دور بگریز و فرا موشم کن
که مرا نیست ز تو امیدی
راه من راه وفا و را ستیست
راه تو با لهوس و گنه است .

محمد عمر وفا

از وحیدالله ، رحیمی

داغ تمنا

دیشب نظرم برخ زیبای توافتاد دل‌مست‌وشدو باز بسودای‌توافتاد
تاچشم نظرباز من افتاد به‌خالت یك سر بدلم داغ تمنای تو افتاد
آندم که‌بدیدم‌به‌چمن روی‌چوماهت
شوقم بدل زار زسیمای تو افتاد در بزم حریفان نکشم منت ساقی
تادیده به‌آن نرگس‌شهلای‌توافتاد از اول‌شب‌تا به سحرمحوتو بودم
دل ناله کنان‌رفته ودر پای‌توافتاد
صدشورونوااز‌دل‌شیدا شده‌برخوابیست تا دورکمر زلف‌سمن سای‌توافتاد
هر چندوفایت نبودای گل زیبا آوازه‌به شهراز رخ زیبای‌توافتاد

دعبدالقیوم ژباړه

په شوروی اتحاد کښې دتیاترونو څرنګوالی

اوس په شوروی اتحاد کښې (۵۳۵) حرفه ای تیاترونه سره د دایمی ترو پونو شته چه لوبغاړی پرامونه اوپه ٤٥ ژبو دصحنی پـه مخ تمثیلوی .

دلته هر تیاتر د ننداری لپاره څانته یو ثابت او ټاکلی ځای لری. پدی هیواد کښې هـرکال (۱۱٤) میلونه خلك تیاتر ګوری. دلته د تلو یزیون پر مختګ دتیاترو نـو دننداره کوونکو دشمیر په کمولو کښې کوم تاثیر نـدی راوستلی . مپلا د ۱۹٦۰ څخه د ۱۹۷۰ کـال پوری دتیاتر په ننداره کوونکو کی لس ملیونه نفره زیاتوا لی راغلی دی .

پـد ی هـیـو اد کـی ۱٤٤ دماشومانو اوځوانانو خاص تیاترونه جوړ شوی دی. دلته اوس په نظرکی دی چه په پنځه کلنه جاری دوره کی (۱۹۷۱-۱۹۷۵) ٤۹ نور تیاترونه دماشومانو لپاره نوی جوړ شی .

په شوروی اتحاد کښې خاص د ما شو مانولپاره هم موزیکال تیاترونه وجود لری چه په مسکو کښې واقع شویدی، دلته دماشو مانـو لپاره کمیدیانی او ایرګانی دروس دملی فدراسیون دهنرمندی ناتالیاساکس تر نظر لاندی اجرا کیږی. دلته تیاتر داتو میاشتو په موده کی دیو ملیون څخه زیات ماشومان ننداره کوونکی درلوده .

د مسکو اکادمیك هنری و تیاتر په شوروی اتحادکښې اولنی تیاتردی چه خپل هنر مندان یی په ۱۹۲۲ کال کی باندینو هیوادو ته واستول

په ۱۹۷۲ کال کښې دشوروی اتحاد دتیاتر ۲۳۰ تروپونه باندنیو هیوادو ته سفر وکړ .

د ۱۹۱۷ کال داکتوبر د انقلاب څخه دمخه په روسیه کښې تنها د هنر دغه عالی موسسی موجو دی وی. چه اوس په شوروی اتحادکی دهغو موسسو پـه ساتـنه (٦۳) موسسی جود لری چه پدی موسسو کښې دتیاتر ټولی څانګی تد ریس کیږی .

اوس څانته دمسکو داتیاتـر د هنرونو په دولتی انستیتوت کښې ذزرو نفرو څخه زیات په تحصیل بوخت دی. چه دوی د څلو پښتو ملتونو دهنرزده کوونکی دی .

په شوروی اتحاد کښې دتیاور دری ډوله موزیمونه اوجود لری چه دایی دتیاترونو په څنګ کښې (لکه په مسکو کی دګورکی په نامه هنری (اکادیمك تیاتر دی) اوشل مو زیمه ذزړو خاطراتو دیادونی په نوم دی چه دایو وخت دغوره هنری څیرو کورونه وه. چه اوس په موزیم بدل شویدی. دذی موزیمو اود دوی د کتابخانو کتنه په رایګان ډول سره ده. دمسکو د سینمایی هنرمندانو تیاتر فقط په داسی اشخاصو پو ری اړه لری چه دسینما لوبغاړی دی . دایوازنی تیاتر ددرام ددنیا دی چه ټول هنر مندان یی سینمایی لو بغاړی اوسـتـوری دی. دا اوس د ۲٦۰ سینمایی لوبغاړی او هنر منـدان لری .

سره لدی په شوروی اتحاد کی دوه زره شوقـی او اماتوری مـلی تیاترونه هم شته .

چه ددغی ډلی څخه څانته اوه سوه تیاترونه چ د شوروی اتـحاد پـه فدراسیون کښې فعالیت کوی پـه یوه کال کښې د پنځلس زرو څخه زیاتی ننداری دستیج په مخ خلکو ته ښیی .

ژوندون

داستان مودن

سوژه از: ابوالمعانی بیدل
سناریو از : شرف رشیدوف
و . ویتکوویچ

ترجمه از : غ ـ ح ـ اونگوت

تااینجای داستان

مودن جوان زیبای هنرمند بادیدن‌تصویرکامدی رقاصهٔ ز یبای سرای عاشق‌بیقراراو میگردد و در سراغ او راه سرز مین دوردست‌ناشناخته را در پیش میگیرد وسر انجام پس از عبور از مر زیخ ـ سرزمین ارباب‌انواع به‌پایتخت‌فرمانروای هند میرسد وبیاری بهونادجی باغبان ومحمد محسن فانی‌نخشبی‌شاعر موفق میشود در سرای باریابد و در محضر فرمانروا ومهمانانی که ازهفت اقلیم‌دعوت شده اند باتنبور سحر آمیز بسراید وهنر نمایی کند.

ماجرای عشق در پرده نمیماند و مودن‌گلوبند گرانبهای مرجانی را که فر مانروابوی می‌بخشد ، درپای کامدی می افگند و آتش‌خشم وحسادت فر ما نروا را برمی انگیزد به شحنه ها دستور داد ممیشود تا اورابجرم این گستاخی و جسارت از مرز مملکت بیرون بکشند ودربیابانی بی‌آب وعلفرهایش‌سازند . ..

صدای گرفته و غمگین نقاره‌از دوردستها بگوش میرسد .

شب‌است . انبوه ستار گان در آسمان چشمك میزنند ... شعلهٔ ضعیف آتش درباغ میدرخشد .

بهونادجی پیر با نواسه‌خود در کنارآتش نشسته است .پیرمرد با کلمات بریده‌بریده حرف میزند ،قصه میگوید:

... او فر مانروایی بس‌دهشت انگیزبوده حتی روزی نسبت به‌سایه خویش بد گمان گردیده و دستور داده‌است تاسر سایه اش را قطع نمایند.میگویند ازآنروز تا کنون‌سایهٔ وی بدون سر در جهان ، آواره میگردد ...

پسرك‌بدقت گوش نهاده است. ازعقب ، درپرتو خیرهٔ ستارگان ، گلها بنظر میرسند. شجی سپید رنگ در بین گلها حر کت‌میکند، اما پسرك آنرانمیبیند. بهونادجی قصهٔ خود را دوام میدهد :

ـ بدین سان سر انجام فرمانروا در آستانهٔ مرگ گام نهاده وسنگهای لحد اورا در آغوش خویش گرفته اند.

اما سایه اش نتوانسته‌بدون سر ، داخل قبر گردد . میگویند که سایه آن فرمانروای وحشی تاکنون هم در گوشه و کنار جهان آواره میگردد وسر خودرا میجوید ...

بهونادجی پیر لحظه‌ای خاموش میما ندو بصدای محزون نقاره که از دور دستها به گوش میرسد دقیق میشود وآهی از دل‌بیرون میکشد :

ـ آه ، ای‌دقایقی که‌بمرز نیستی نزدیك میشوید ، ای افسانه هایی که در حال‌فرو- ریختنید وای روز هایی که بسرعت‌میگذرید وراه دیار نا بودی می پیمایید وحتی اثری هم از شما بجا نخواهد ماند !....

پسرك حیرتزده چشمان خود را باز میکند ودر حالیکه بگوشه‌ای چشم میدوزد نـاگهان فریاد میکشد .

شجی که در میان بته های گل برنگ سپید جلب نظر میکند، نزدیك میرسد .

ـ کامدی؟

ـپیرمرد دهشت زده ازجا بر میخیزد.

ـ ها ن ، فقط خود اوست ـ پسرك ازجابر میخیزد وبادهان باز ازتعجب خیره- خیره سوی او می بیند.

کامدی ترسان و لرزان میگوید :

ـ مرا ازینجا بیرون بکشید!

پیرمرد بدقت سوی او چشم میدوزد :

ـ مگر چه‌واقع شده است ؟ چشمانت ...

ـ اورا با خود بردند .. ـ کامدی اینرا میگوید و عقده‌گلویش بشدت میترکد ـمودن را بسویی بردند ، وازسوی دیگر روزروشن درنظرم شب تار گردید . مرا ازینجا بیرون بکشید ! تا باری‌اورا ببینم وازینکه بادیدن وی قلبم چه‌حالی دارد، چیزی برایش‌بگویم! سوگند یاد میکنم که تا دمیدن صبح برخواهم گشت ، پدر جان، مرا ازینجا بیرون کنید!

بهونادجی با بزرگواری میگوید :

ـ آه وزاری تو ، در قلب‌من راه دارد! بهر حال برو!

ـ ودروازه را میگشاید .

کامدی دوان دوان درقلب تاریکی شب فرو میرود . پیر مرد نزدیك پسرك آمـده میگوید :

ـ فرزندم ، تونیز برو ، همراه‌وهمسفرش باش !

پسرك نیز از عقب دختر می‌بر آید و دوان دوان پیش میرود .

آواز نقاره که از دور دستها نواختـه میشود ، کم‌کم بگوش میرسد . فرمانروا در تالار کوچك قصر خود نشسته و دوتن از پاسبانان رو برویش استاده اند ویکی از آنها تنبور مودن را در دست دارد . فرمانروا بالهجه ای آمیخته با خشم و ستیز میگوید:

ـ این تنبور مجرم ! ... به قطع سخنان فرمانروا متهم‌است. ما اراده فرمودیم تا او بقتل رسانده شود.

پاسبانان بهمدیگر نگریسته میگویند :

ـ به «قتل رساندن» تنبور ؟!

ـ هان ،نخست آنرا بشکنانند و آنگـاه درخاك مدفونش سازند !

پاسبانان به فرمانروای هند تعظیم‌میکنند وبسوی در حرکت می نمایند . امافرمانروا آنها را باشاره متوقف ساخته آهسته‌میگوید:

ـ ما تصمیم گرفتیم تا تنبور مذکـــور شبانگاه ، طور نهانی بخاك سپرده شـــود گودال را هرکه بکند ، اونیز بقتل رسانده شود،تا هیچکس نتواندر هیچ زمانی ازوجود تنبور گنهکار اطلاع یابد !

پاسبانان تعظیم کنان میگویند :

ـ امر عالی رابه‌جا می‌آوریم ـ و از در خارج میگردند .

چشم فرمانروا از عقب آنان دوخته‌میشود طوطی زنگارگون که در نزدیك او بر حلقهٔ رنگین نشسته است ، تمام برهای خود را باز کرده ، بیکطرف متمایل میگردد .

فرمانروا نفسی عمیق میکشد و با شك‌و تردید سوی طوطی می بیند :

ـ آیا تو سخنان ما را شنیدی ؟

طوطی با یکچشم سوی فرمانروا می‌نگرد اما جوابی نمیدهد .

ـ چرا جواب نمیدهی ؟ ـ وباز هرخندی ادامه میدهد ـ خوب ، مرغ احمق ، همینطور بخاموشی ادامه‌بده !

صدای نقاره که در فواصل دور نواخته میشود ، اندك اندك بگوش میرسد ...

مودن را از شهر بیرو ن میبرند. راه‌در کنار دریا امتداد دارد. درختان انبوه‌پربرگی که بر ساحل دریاقرار دارند، در روشنایی شب برآب سایه افگنده اند. محافظی که‌در جلو حرکت مینماید، بر نقاره مینوازد.مودن همچنان راه می پیماید وهرلحظه‌به عقب‌نظر می افگند .

کامدی وپسرك ازپی رهروان وادی‌اندوه وفراق میرسند . موهای رقاصه‌پریشانست. اوبی اختیار فریاد میکشند:

ـ مودن !..

جوان نیز باشنیدن صدای او باتمام‌نیرو فریاد میکشد:

ـکامدی!ـ وخودرا بسوی اومی افگند،اما شحنه ها او را سخت میگیر ند وبیکطرف تپله اش میکنند. آنها به کامدی نیز اجازه نمیدهند به‌مودن‌نزدیك شود. کامدی‌درحالیکه قطرات اشك از چشمانش سرازیر میشوند، به امیر یکه سر کردهٔ شحنه ها سرت،ازراه عذر والتماس روی می آورد:

ـ خداوندیار ومددگارت باشد وبه‌آرزویی که دردل داری برساند، اززندگی جز رمقی برایم با قی نما نده است، آرزو مندم این آخرین شب زندگیم را امتداد دهید ومودن‌را تادیدن صبح بامن بگذارید! خواهشمندم‌این التماسم را رد نکنید.

امیر یك چشم نگاه معنی داری بسوی کامدی می افگند:

ـ سخنانت بطلا میماند،اما ازین حرفهای خشك در دست من چه باقی خواهد ماند؟

کامدی باصدای مرتعش میگوید:

ـ ازشما خواهش میکنم تا مدتی تبعید رابه تاخیر افگنید! وپاس باقیماندهٔ شمعرا بما ببخشید !...

مرا بامودن تنها بگذارید... خدا بشما نیکی نصیب کنادا..

امیر یك چشم میکوشد مقصد خودراواضحتر افاده نماید:

ـ توهم چیزی برای ما ببخش!..

او بانگاه معنی داری سو ی کامدی‌خیره میشود.

کامدی درحالیکه د چار سراسیمگی شده است، میپرسد:

ـ چه گفتید؟

ـ توچقدر نافهمی، و بسوی گوشواره‌ها وکره های او اشاره میکند.

کا مدی به عجله تمام زیورات گرانبهای خویش را کشیده به امیر یکچشم میدهد. محافظان بر اساس هدایت امیر دستان مودن را میگشایند وخود کنار میروند.

کامدی ومودن خیره خیره بیکدیگرمینگرند اما نه حر فی میتوانند بر ز بان آرند ونه میتوانیدبه همدیگر نزدیك شوند . بالاخره کامدی گامی بجلو میگذارد، مودن نیز یك گام بجلو می آ ید.. بهم نز دیك میشوند وسخت از دستان همدیگر میگیرند، امابازهم لال وخاموش میمانند.

محافظان بگوشه ای‌رفته آتش می‌افروزند. پسرك درکنار راه بر علفهایی که روی شان خاك نشسته است، دراز میکشد.

کامدی ومودن از دیدارهم سیر نمیگردند وچشم از روی هم بر نمیدارند.

سر انجام کامدی جرات میکند ولب بسخن میگشاید:

ـ ای غر یب ستمکش ایام
گرد صبح طرب شکسته بشام
غر بت آتش نشین احوالت
بیکسی داغ صو ر ت حالت
کردی از بهر من وداع وطن
خا ك بر فر ق آشنا یی من

صدای قلب مودن بگوش کامدی چنین انعکاس میکند:

ـ داشتم دستگاه مستی گرد
دامن افشاندنت قیا مت کرد
ای سرا پای من پر یشانت
بعد ازین من کجا و دامانت؟

شحنه ها درکنار آتش مصروف قماراند آواز خشن آنها که کلماتی نظیر «هفت»... «یازده»... و «بیندازا» را تکرار میکنند، شنیده میشود.

کامدی و مودن بر سبزه زاری درکنارهم نشسته اند، کامدی میگوید:

ـ با یدم طرف دامنت گیرم
در هوای تو پر فشان میرم

بقیه درصفحه ۵۹

نقش زن در زندگی

زن ، در جامعهٔ امروزی ، موقف بس حساس دارد . البته برخی‌از ما دران دانشمند بدین نکتهٔ مهم متوجه هستند که وجود شان در شرایط کنونی وبالاتر ازپرو رش و تربیهٔ کود کان برای خدمات اجتماعی ، خیلی ارزنده می باشد .

زیرا ، این طبقهٔ زن است که‌در حقیقت بنیان گزار زندگی نوینی محسوب می گردند و حیات اجتماعی و خانواد گی مردان را با نیرو ی تدبیر و اندیشه خود خوشایند و دلپذیر می سازند .

بایست ، آن عده زنان چیز فهم و پر معلوماتیکه موقعیت برازنده کلهٔ شئون زندگی اجتماعی خوب درك کرده اند ، بادر نظر گرفتن موقف سازنده ای که دارند ،برای شناساندن شخصیت اصلی برخی‌از زنان دیگری‌که‌تا هنوز به مسوولیت های خویش پی نبرده اند رهنمایی خوبی باشند .

به آنها بیاموزند که زنان امروز هما نهایی نیستند که چون گذشته در گوشه ای می نشستند و به هیچ وجهی ، حق ابراز وجود نداشتند . باید به پاخاست و مردانه وار ،در پهلوی مردان به کار های همت گماشت که سزاوار مادران خوب و و مسوو لیت اصلی خویش را در زنان واقعی است .

زن از هر نگاه

من زن را طبیعت نام گذاشته ام زیرا آباد کردن از یکسو و ویرا ن کردن از سوی دیگر ، شیرینکاری های استاد طبیعت است .

(توفیق الحکیم)

• • •

زیبائی زن دوست کوتاه است

(روسو)

درمان چاقی

اشخاص که نظر به مریضی مبتلا به چاقی باشند همیشه کسل و خسته اند ، کم عرق می کنند و رنگ صورت شان زرد است .

اینگونه چاقی نشانهٔ پر خوری است و پر خوری هم علامهٔ ضعف نفس است که مصیبت های بی شماری بدنبال دارد . مثلا آدم‌چاق زود تر مریض می شود و در مقاومت با امراض کمتر طاقت دارد زود خسته می شود ، به ضعف‌قلب دچار میگر دد، در حر کت آزاد نیست .به همین جهت است که باید چاقی را هر چه زود تر درمان کرد ، تا این مصایب خود بخو د از بین برود .

آدم فربه برای رهایی از اثر چاقی باید کمتر بخورد و بیشتردر فضایی آزاد ورزش کند .

بایست رژیم غذایی خود رابکلی تغییر بدهد . مثلا چربی و مواد نشایسته ای نخورد و از گوشت و امثالش بپرهیزد ، همین شان‌به شیرینی و کلچه های قندی حتی دست هم نزند . باید در نوشیدن آب صدا عتدال را نگهدارد .

علاوه بر این لازم است تا که بتواند راه برود و روز ۲ ساعت پیاده روی کند و اگر بیشتر بتواند راه برود بهتر خواهد بود .

طرز صحبت در مجالس

روش خوب یابد در هر یك از شئون زند گانی انسان ظا هر می شود . اعم از رفتار ، گفتار ،لباس پوشیدن ، معاشرت ، وضع اسباب منزل و حتی انتخاب دوستان همه اینها نمایاننده سلیقه و اخلا ق ماست .

بعضی از خانمها همینکه به منزل شخص دعوت می شوند کود شان

بقیه‌در صفحه ۵۸

پیوند زندگی

خانمی را می شناسم که خیلی چیز فهم و پرمعلومات است همیشه کتابی در دست می گیرد و مطلبی به حافظ می سپارد . در هر رشته از هنر های روز چیز ها میداند و روز انه صدها نکتهٔ باریکتر از مو پیرامون ارزشهای زندگی تقدیم دیگران میکند ، اما خودش نمی داند که در زندگی خانوادگی خویش چه روشی را در پیش گیرد . چه گونه خوشی شوهرش رافراهم کند و به چه صو رتی با دوستان و نزدیکا ن پیش آمد نماید .

همینکه شوهر شس عصر هنگا م که از اداره به خانه می رسد ،خانم بدون اینکه از تاخیر وی در خار ج منزل چیزی پرسیده باشد ، دادو فریاد می کند که چرانیم سا عت پسانتر از وقت معین به خانه آمده ای ؟

بطرف من چنین نگاه کردی . مثل اینکه برایت بی تفاو ت شده باشم .

در حالیکه توآدم خیلی کوچك و بی ارج و بهایی بودی و من بودم که بتو شخصیت دادم . حدا قل اگر خانه وموتر هم میداشتی باز یك چیزی !

این خانم آنقدر از خود راضی خویشتن نگر است که هیچکس‌را به حساب نمی آورد .

به عقیده او ، وضعی که دارد بسیار پسندیده و بجا می باشد . اگر خواسته باشد ، بدون کدام دلیل منطقی از طریق تلفو ن هم گاه گاهی در اداره به شوهرش نا سزا می گوید . اینکه وی در مقابل رفقا و همکار ان برا ی خود شخصیتی قایل است ، بحال خانم چندان فرقی ندارد .

ازین رو بیچره شو هر د ایم بابیم و هراس به سر می برد و همیشه از وضع نا مناسب خانمش رنج و ناراحتی می کشد .

در حالیکه زنان چیز فهم و نکته دان ، خلاف این نظر ، در زندگی خانوادگی به یادآوری عقل واندیشه

بقیه در صفحه ۵۸

به کودك تان بدبینی نیاموزید

عقده حقارت ، یکی از عواطف مزاحمی است که مانع رشد فکری و روحی طفل می شود و از بسط و تکامل شخصیت او جلو گیری می کند .

معمولا اطفالی که دچار این بیماری خطرناك روحی هستند ، از شرکت در بازی های دسته جمعی خود داری می کنند و در کنج‌عزلت و انزوا می خزند وظیفه مادران و پدران است که با تهیه ـ طرحهای عاقلانه آنها را تحت حمایت و هدایت خویش در آورند و ازگوشه گیری آنان جلو گیری کنند ، تابه تدریج طفل ، متکی‌به خویشتن‌گردد و به ارزش استعداد های درونی خود ، پی برد و خودرا موجو دی حقیر و نا توان احساس نکند . بر انگیختن عواملی که طفل را وارد محیط همسالان کند ، اگر چه بسیار مفید است ، لیکن یك عیب هم‌دارد و آن این است که چنین اطفا لی ممکن است به آموز گار یا مادر و پدر علاقه و دلبستگی شدید پیدا کند و بدون آنها باز هم فلج و نا توان باشند .بهترین راه این‌است که با هدایت وراهنمایی های عاقلانه آنها را وارد میدان مبارزه با حس حقارت کنند ، بدون اینکه همیشه بدنبال آنها باشند .

کود کانی که دایم‌مورد سرزنش یا استهزای بزر گان یا همبازی‌ها قرار می گیرند ، یا اینکه همبازی ها از پذیرفتن آنها خود داری می کنند ، در معرض چنین بیماری‌خطر ناکی‌هستنداطفال‌کم استعداد،اطفالی‌که گرفتار نقص عضوی هستند وحتی اطفالی که در نامگذاری آنها دقت کافی نشده و نامهای نا مناسب و زشت برای آنها انتخاب شده در معرض این بیماری خطر ناك هستند .

اطفالی که از همسالان خود ، نیروی فکری یابد نی بیشتری دارند در عین اینکه ممکن است در میان همسالان و احیانا بزر گسا لان محبوبیت خاصی پیدا کنند ، گاهی بر اثر همین بر تری ، مورد قبو ل آنها قرار نمی گیرند و چون رشد عقلی و اجتماعی آنها از اطفال بزرگتر از ایشان نیز کمتر است ، در آن دسته هم پذیرفته نمی شوند در نتیجه انزواو تنهایی و بالاخره هم عقده حقارت آنها را تهدید می کند . چنانکه ممکن است گرفتار خود خواهی و خود ستایی شوند .

لیکن مادران و پدران چیز فهم می توانند که‌با رهنمایی های درستی آنها را از هر نوع خطر احتما لی حفظ کنند .

مود وفیشن

سه نمونه آرایش موی

از: سیویل استاکس

ترجمه‌وتلخیص «رز»

سرگذشت دردناک

مدتی بعد، با «ایزادورا» دریک کافه پاریس صبحانه میخوردم واوازخاطرات روسیه صحبت میکرد:

ـیکشب که من سر گرم رقص بودم، ناگهان بر قها خاموش شد ومن روی صحنه بیحرکت باقی ماندم.در صحنه‌تنها چراغ تیلی کوچکی باقی مانده بود که‌نور چندانی نداشت. تماشاگران که دهقانان روسی بودند، مدتی خاموش ماندند. ولی من دریافتم که‌این خاموشی آنان دیری نخواهد پایید. ازینرو ،برای آنکه نگذارم سرو صدا بـه‌راه اندازند، درنور بسیار کمفروغ چراغ تیلی جلو تر رفتم وبه تماشا گران گفتم «تاکنون من‌هنر خودم رابه شما نشان دادم. حالاممکن است شما چیزی از هنر خودتان به‌من نشان بدهید؟ من آرزو دارم آهنگها ی غا میانهٔ روسی رابشنوم.»

این سخنها سخت برای جمعیت جا لب افتاد. آنان به‌صورت دسته جمعی شرو ع کردند به خواندن آهنگهای دهقانی. این کار یك ونیم ساعت طول‌کشید. دهقانان پشت سرهم آواز میخواندند.

درتمام این مدت من چراغ تیلی کو چك رادردست داشتم. سخت خسته شده بودم ودستم‌را دردگرفته بود. بااینهمه نمیتوانستم چراغ رابگذارم، زیرا بااین کار مطمئن‌بودم که سرو صدای تما شا گران بلند خوا هد شد.

بعدتر، احساس کردم که آواز ها ی آنان به‌پایان میرسد وبا به‌پایان رسیدن آ وا ز هایشان هیاهویی برخواهد خواست. ازینرو، برای آخرین بار از آنان خواستم که آواز دیگری هم بخوانند وآنان شروع کردند بـه خواندن آهنگی که‌از دمیدن سپیده دم تازه‌یی نوید میداد.

ودر همین لحظه حادثه شگفتی انگیزی اتفاق افتاد: چراغهای صحنه آرام آرام روشن شد وصحنه بار دیگر غرق درنور گردید. تماشا گران شادمانی بی نظیری ازخود شان نشان دادند. چنین شا دمانی خیلی کم دیده ام.

ازکافهٔ که برآمدیم، «ایزادورا» میخواست تا «مارسی» باتکسی برویم. من به او گفتم که‌این کار خیلی گران است‌وما ازعهدهٔ‌پرداخت پولش برآمده نمیتوانیم. ولی او اصرارداشت که‌بایدباتکسی برویم ورانندهٔ تکسی که بینی سرخرنگی داشت، اورا به یاد تمسخرگرفته بود.

***

مدتی بعد، یکروز بمن تیلفون کردو گفت:

ـهمین حالا همراه «جی» به‌اینجا بیایید. خبرهای خوبی‌دارم.

ساعت نه بود که به هوتل «ایزادورا» رسیدیم ،فکر میکردیم که اوراتنها خواهیم یافت، ولی او تنها نبود. یك‌مرد میانه‌سال امریکایی نیز بااوبودو «ایزادورا» بامعر فی کردن مان به‌همدگر وقت را ضا یع نکرد.

به‌نظر میرسید که مرد امریکایی ازدیدن ماچند ان خوشحال نیست وهنگامی که‌مو قعیت اورا دریافتم، دلم به‌حالش سوخت: به‌نظرم وی آنروز برای نخستین بار «ایزادورا» را ملاقا ت کرده بود وبااو یکجا به‌استدیویش آمده‌بود. در استدیو به‌سختی زیر تاثیر فضاء وشخصیت «ایزادو را»قرار گرفته‌ووعده کرده‌بود نمایشی دایر خواهد کرد که پنج هزار فرانك برای «ایزادورا» عا ید داشته باشد.

«ایزادورا» هم‌وعده داده بود که شام‌را با اوبخورد.

روز بعد «ایزا دورا» به‌من اعتراف کردکه «آنچه من بایستی بکنم، این بود که شام‌را بااو صرف‌کنم بایداز اومیخواستم که‌پول را همان روزبه من بدهد ومن ازاوتشکر کنم. امادرآنشب هیچ چیزی ننوشیدم بغیر ازچای تیره. ولی فکر نمایش مرا ازخود برده بود. میدانستم که‌کار احمقانه یی میکنم، و لی چاره یی نبود.»

مرد امریکایی به من گفت که با کارسخت وپیگیر توانسته است از حالت جوانی‌در بـه‌در بیرون آید وشامل حلقه «چار صد» نیویارك گردد.

ازهمان لحظه‌یی که من و«جی» واردشدیم، «ایزا دورا» به‌مسخره کردن امریکا یی‌بیچاره شروع کرد.

به‌نظرمن «ایزادورا» گناهی نداشت، زیرا یگانه چیزی که درنظر داشت این بود که‌وی یك هنرمنداست وهنرمند باید در پیرامون خودش چیز های زیبارا داشته باشد. اما در مرد امریکایی چیز زیبایی به نظر نمیرسید.

کم‌کم به‌نظر می‌آمد که «ایزادورا» بـه گذشته هارجوع میکند، همان «ایزادورا»ی گذشته هامیشود ـ زنی که‌قلب بزرگترین مردان رالرزانیده بود.

گفت:

«امشب اندوه خودم را فراموش میکنم. خوشحال میباشم. آنقدر خوشحال میباشم‌که وقتی به‌بستر بروم، بیدار شدن فردا رادر نظر نخواهم داشت. حتی فراموش خوا هم کرد که‌دوستان نزدیکم دیگر بـه فکر من نیستند.»

من و«جی» به‌اوگفتیم:

«حالا دیگر بایدشام بخوریم.»

وی امریکایی میانه سال را نشان داد و گفت:

«دوست من به‌همهٔ مان شام خو بی خواهد داد.»

من گفتم:

«بهتر است شما به تنهایی شام تان را بخورید.»

«ایزادورا» گفت:

«نی،حتما باید بیایید.»

سپس به‌سوی مرد امریکا یی‌دید:

«چطور، نیایند؟»

مرد امریکایی باآوازی که بیمیلی ازان‌پیدا بود، جواب داد:

«اگر بیایند، خوشحال میشوم.»

سرانجام در رستورانی پشت میزنشستیم این شام را ازیاد نخواهم برد. «ایزادورا» مرا درکنار راست مرد امریکا یی جا دادومن درطول مدتی که‌شام میخوردیم، به‌این فکر بودم که خر ج مرد امریکا یی چند خواهدشد.

درینحال «ایزا دورا» از گذشته هاقصه میگفت:

«باری یك امریکایی ثروتمند مرابه شام دعوت کرد. ووقتی صورت حساب رابه او دادند، چهره اش سخت تغییر کرد. او مرد خسیسی بود...»

شروع کرد به‌خند یدن ،من هم دلم شد بخندم ،ولی توانستم از خنده جلو گیر ی کنم. بانگاهی‌جد ی سوی «ایزا دورا» نگریستم تاوی رامتوجه زنندگی گفته هایش بسازم.

ولی اوبه خند یدن ادامه داد. وقتی آدم خندهٔ اورا میدید، می پنداشت قصهٔ امریکایی ثروتمند خنده دار تر ین قصه یست‌که‌او تاکنون شنیده است. خندهٔ «ایزادورا» مرد امریکا یی میانه سال رانیز وادار سا خت بخندد. اما خنده یی اوخنده‌یی زور کی‌بود.

مرد امریکایی به‌سوی من نزد یك شد و گفت:

«میدانید، من دارای خصو صیت‌بزر گی هستم؟ من میتوانم برخودم مسلط باشم. همین چند لحظه پیش دلم شد که میز راترك کنم، ولی به‌خودم گفتم «نی، میز راترك‌نکن. همینجا باش. ترك کردن میز عـلا مت‌ضعف است.» ومن اکنون تصمیم گرفته ام تـا رسیدن صورت حساب در همینجا، پشت همین میز بمانم.»

«ایزادورا» به‌سوی مرد امریکا یی دید و گفت:

«بهتر نیست که «جی» مهربانی کند واین سخن رابگوید؟»

مردامریکایی پرسید:

«کدام‌سخن را؟»

«ایزا دورا» گفت:

«بگو بدکه‌شا مپین بدی‌نبود.»

مردامریکایی گفت:

«ها ،خیلی مهربان است اگر اینطو ر بگوید.»

سپس دوباره به‌سوی من نزدیك شد:

«شما به‌ادبیات علاقمند هستید. خو ب، شایدبرای تان دلچسب باشد یانباشد، و لی باید بگویم که‌دیشب من بهترین داستان‌کوتاه جهان راخواندم. میفهمید، و قتی این‌داستان رامیخواندم، گریه‌کردم؟»

«ایزادورا» سخن اورابرید وپرسید:

«شمامثل والت ویتمن گریه‌میکنید؟»

مرد امریکایی جوابداد:

«من‌والت ویتمن رانمیشناسم.»

سپس بازهم متوجه من شدوادامه داد:

«همانطور ی که‌گفتم ،این داستان کو تاه واقعی ترین داستانی بود که‌من خوانده ام. این‌داستان درمجلهٔ «ستردی ایونینگ‌پوست» چاپ شده ومن یك‌شمارهٔ این مجله رادراتاق خواب درهوتل یافتم. اگر بعداز صرف شام بامن به‌هوتل بیایید، این داستان رابرایتان میخوانم.»

مردامریکایی «ایزادورا» رادرك نمیتوانست کرد. جهان بینی او ازجهان بینی «ایزادورا» بسیار دور افتاده بود. این وضعیت مرابه‌یاد گذشته ها انداخت:

آنروز من پارچه هایی راکه از روزنا مه‌ها بریده بودم، ترتیب میکردم. یك خانم آواز خوان انگلیس نیز در اتاق اوبود. به‌نظر میرسید که‌این‌خانم بغیر ازهمان آوازش ،هیچ چیز دیگری ندارد. او دربارهٔ یك نمایش مشترك با «ایزادورا» صحبت کرد. نمیدانم این زن چرابه فکر نمایش مشترك افتاده بود. ولی این‌زن وضع دگرگونه‌یی داشت. او درحالی بریك چوکی نشست وپاروی پـا انداخت ،گفت:

«من خیلی اشتیاق دارم که‌درین نمایش‌آواز بخوانم. البته شماکسی راسراغ دارید که برای برگزار ساختن نمایش پول بپردازد؟»

«ایزادورا» جواب داد:

«من‌کسی راسراغ ندارم که‌حتی یك پو ل سیاه برای این کار خرج کند.»

آواز خوان انگلیسی‌گفت:

«درینصورت لازم نیست ازین مو ضو ع صحبت کنیم. من فکر میکردم شما پول به دست‌آورده میتوانید.»

در حین صحبت چشمهایشان با کنجکا وی همدگر را مینگریست و هرکدام درتعجب‌بود که منظور از خلقت آن دیگرچیست.

«ایزادورا» گفت:

«من فکر میکردم که‌شماپول دارید.»

«اوه، نی...»

«شاید مردثروتمندی رابشنا سید که‌این پول رادر اختیار تان بگذارد.»

«اوه، نی!»

«زن ثروتمندی راهم نمیشناسید؟»

«نی!»

این زن راتاپایین هوتل همراهی کردم. درآنجا به‌من گفت:

«دوست شما زنیست که‌شناختنش بسیار دشوار است؟»

وقتی دوباره نزد «ایزادورا» بر گشتم، گفت:

«این زن کاملا یك انگلیس است. وقتی صحبت میکرد، به‌نظر می آمد که آواز میخواند ومن حتی می شنیدم که آهنگ آیا گلهای مرا نمیخرید؟» رامیخواند. اگر من مرد میبودم، از اوهیچ چیزی نمیخریدم.»

این حادثه به صورت غیر آگاهانه به‌خاطر آمد. آنشب، بعد از صرف شام من ومرد امریکایی «ایزادورا» را با«جی» تنهاگذاشتیم

من بامرد امریکایی برآمدم تااورا تشویق کنم که از وضعیت امشب چیزی دردل نگیرد.ولی به اوگفتم که‌میخواهم‌آن داستان کوتاه را بشنوم.

درحالی که‌درپیاده روقدم میزدیم، مر د امریکایی گفت:

«میفهمید، هرگز تصور نمیکردم که «ایزادورا» اینطور باشد؟»

برسیدم:

«چطور باشد؟»

جواب داد:

دناك ((ایزادورا))

«این قدر مصرف . »

گفتم:

«ولی او همیشه اینطور نیست . امشب کمی به هیجان آمده بود .»

مرد امریکایی گفت:

«راست میگویید ؟ خوب ، من‌خوشحالم که‌افتخار شام خوردن رابا او داشتم .سالها پیش که‌در کشور خودم رقص اورا دیدم، این آرزو دردلم پیدا شد که شبی با« ایزادورا» شام بخورم . ولی دیگراین‌آرزورانخواهم‌کرد- این آرزو ها تنها یك باردردلم پیدا میشود .»

ازین سخن مرد امریکایی خوشم نیامد،زیرا احساس کردم که «ایزادورا » برای او حیثیت یك منطقه توریستیك را داشته بوده است . بااینهم پیش از شنیدن به‌هوتل او، کوشیدم برخی از پهلوهای شخصیت «ایزادورا » را برای او تشریح کنم، ولی این کارمن مثل آن‌بود که‌کسی بخواهدبازغال قوس قزح را رسم کند- تلاشهایم ثمری به‌بار نیاورد.

هنگامی که‌به اتاق داخل شدیم، مرد امریکایی بیدرنگ مجله رابرداشت و شروع کردبه خواندن داستان . داستان به نظرم طولانی آمد. زمان به‌کندی میگذشت و مرد امریکایی کلمه هاراغلط تلفظ میکرد. داستان قصهٔ زنی بود باشوهری حق‌ناشناس. با اینهمه زن به‌شوهرش وفادار میماند. در سراسر داستان مرد امریکایی تنهایك بار خواندن رابس کردوگفت:

«این قسمت است که مرا به گریه میاندازد . »

وقتی هم که داستان به پایان رسید،

«آیاقشنگ نیست ؟چه‌زنی !»

میخواستم بگویم :

«بسیار خسته کن‌است !»

ولی چیزی نگفتم واو ادامه‌داد :

«کمتر زنی پیدا میشود که مثل قهرمان این داستان خوب ودوست داشتنی باشد . زن بیچاره ! قصهٔ این زن آدم را به گریه میاندازد . این زن ازخانمی که امشب بااو شام خوردیم ،کاملا فرق دارد .»

گفتم :

«خوب شد اورابه یادم دادید. «ایزادورا» گفت که‌شما میخواهید نمایشی برای او برگزار کنید. ازین موضوع بسیار خوشحال هستم. »

مرد امریکایی به دقت مرانگریست تا مطمئن شود که‌جدی هستم وگفت:

«من میخواستم نمایشی برای او برگزار کنم .ولی دیگر از تصمیم خودم گشته ام . خوشحالم که‌اورا‌ملاقات کرده ام. وقتی به‌امریکا برگردم، ازین ملاقات به‌دوستانم قصه خواهم کرد. اما درصدد نیسم برای اونمایشی برگزار کنم. »

به‌سختی توانستم خودم را ازدست این‌مرد رهاسازم وبرای دیدن «ایزادورا» و«جی»به هوتل رفتم .وقتی به‌طبقهٔ سوم رسیدم،دیدم‌که دروازهٔ اتاقش نیمه بازاست ونور از اتاقش به‌دهلیز میافتد .

آهسته به‌درون رفتم ودوبار اورا صدازدم جوابی نشنیدم وبه اتاق خواب داخل شدم .

دیدم« ایزادورا» تنهاست. به‌پشت روی بسترش افتاده بود. دهنش بازبود وخرخر میکرد.موهای سرخش روی بالش پریشان شده‌بود و به‌نظر میرسید که‌چهره اش‌درمیان موجهای خون قرار داشته باشد. «ایزادورا» خسته وسالخورده معلوم میشد .تنها یکی از چراغها روشن بود ونور این چراغ همهٔ اتاق راپر ازسایه روشن ساخته‌بود.

درحالی که درمقابل تخت خواب او روی یك چوکی‌نشستم ،به‌یاد کلمه های «آرنولدبنت» در کتاب کتاب «داستان پیرزنان» افتادم . قهرمان داستان به‌خاطرم آمد که پس از سالها دوری ، جسد بیجان‌شوهرش رامی بیند. «آنچه بر اوسخت تاثیرکرده‌بود، این بودکه شوهرش روز گاری جوان بود،بعد پیرشده‌وحالاهم‌مرده بود.همین وبس.این‌پایان جوانی بود. همیشه پایان جوانی همین‌است. همه‌چیز به‌این نقطه میرسد ...»

دیدن «ایزادورا» مرابه یاد این کلمه هاانداخت .باخودم‌گفتم:

« روز گاری این زن ، عشق میورزید. آتشین مزاج وپرخاشگر بود. غرور جوانی داشت. »

بعد به فکرم آمدکه‌غمنامهٔ «ایزادورا»قصهٔ مرگ نیست، قصه یك زندگی تلخ‌است . باخودم گفتم:

«این‌زن چقدر ازقهرمان داستانی فرق دارد که‌مرد امریکایی برایم خواند.خیلی‌ازاو قشنگتر است. »

به‌نظرم آمدکه «ایزادورا» هنوزهم‌زیباست همانگونه که «ونیس» هنوز هم‌شهرزیباییست حتی خرخربلندش به‌زیبایی غم‌انگیزاوصدمه‌یی نمیتوانست زد.

پس ازمرگ «ایزادورا » یکی از دوستانم به‌من نوشت:

«خیلی متاسفم که هنگام مرگ «ایزادورا» درینجا نبودید. اگر میبودید، درجملهٔ‌ده‌نفری میبودید که تمام شب رادر استدیوی «ایزاورا» درکنار جسد اوبه سربردند.»

این سخنان برای من ارزش به خصوصی نداشت . شاید به نظر این دوستم‌جمع‌بودن به‌گردیك جسد بیجان غم‌انگیز بود، علامت احترام بود.به‌نظرمن - شاید برای بعضی از مردم عجیب باشد- دیدن «ایزادورا» پیش‌از مرگ بیشتر غم انگیز بود تادیدن جسد بیجان او.

درآنشب‌روی بستر ، زن سالخورده یی رامیدیدم که‌فراموش همه شده بود. خبر مرگ او همدردی همگان رابر انگیخت ، ولی اواین همدردی رابیش ازمرگ ضرورت داشت وبسیار هم ضرورت داشت.

یکی ازدوستان «ایزادورا»به‌من‌گفت:

«وقتی خبرمرگ دو کودکش راکه در اثر یك‌حادثه ترافیکی مرده بودند،به «ایزادورا» آوردند، وی احساس کردکه دیگر دلیلی برای زنده ماندن خودش وجود ندارد. هیچکس‌کاری نمیتوانست کرد. سرانجام منشی او دوگیلاس کوکتیل آورد وازاو خواست که‌گیلاسی‌بخورد وهمه چیز را فراموش کند . «ایزادورا»هردو گیلاس رانوشید ، ولی چیزی را فراموش نکرد. »

این قصهٔ کوچك همه چیز رادر بارهٔ ایزادورا تشریح‌میتواندکرد. هر کسی این قصه رامی شنید، دلش برای این زن میسوخت. حتی آدمهای سختگیر بعداًاعتراف کردند که «ایزادورا» هر کاری میکرد، برای این بودتا خودش رافراموش کند .

•••

صبح روز بعد ، «ایزادورا» ضمن اظهار تاثر از حوادث شب گذشته‌گفت:

«ولی‌این امریکایی بسیار خسته کن بود. »

گفتم:

«درست‌است. امااو برای برگزارشدن‌نمایش تان پول میداد .»

پرسید:

«خوب، چه پروا دارد ؟»

ولبخندزد. من گفتم:

«بسیار پروادارد.»

گفت:

« زیاد مهم نیست. حالا دیگر زیادمهم نیست.»

پرسیدم:

«چراحالامهم نیست؟»

گفت:

« برای اینکه امروز صبح که بی«میتری» گرفتم . من باید به پاریس بروم .»

واو واقعا رفت ومن خیلی ازخودم خجل هستم که چرا برای مشایعت اوبه ایستگاه نرفتم. گاهی هم برخودم خشمگین هستم که چرابه‌جای بوسیدن اوبه عنوان حافظی، تنها ازپنجره اتاقم‌اورا تماشاکردم.

یکروز پیش از آنکه هوتل را ترك کند، نامه‌یی از منتظم هوتل دریافت کرد.در نامه نوشته‌شده بود که‌اگر تافلان وقت پول هوتل رانپردازد ، ناگزیر است هوتل را ترك گوید.

بقیه درصفحه ٥٦

نیمرخ «ایزادورا» کار «ژان‌کوکتو»

ملاقات بیرونی با کوپرنیک

نوشته : فیض الله یف

ترجمه :شبتاب

قسمت اخیر

فانتیزی علمی

کوپرنیك : این مسئله بسو د شما حل شده است . آیا در زمان شما این عقیده که ـ مفکو ره هیلیو سنتریزم به نتیجه پیمایش حرکات روزانهٔ ستاره ها خلل میر ساند، وجود داشت ؟

بیرونی: آری ، عا دتاً اینطو ر فکر میشد ، اما نتیجه ای که من در آن زمان بدست آورده بودم چنین بود .

حرکت دورانی زمین هیچگو نه خللی به قوانین استرونو می نمی رساند ، بلکه تمام پدیده ها ی استرو نومیك با این حرکت‌متوافق اند .

کوپرنیك : آیا کسانی هم‌وجود داشتند که‌با این نظر مخالف‌بودند ؟

بیرونی : البته هم قبل از من و هم در زمان من بسا ستا ره شناسان در جهت انکار از حرکت زمین تلاش کرده اند . ما در بارهٔ حرکت زمین نه در گفتار ، بلکه‌در عمل ، نسبت با آن دانشمندا ن دارای اندیشه هایی ژرفتر بودیم من افکار خودرا درین زمینه در در رساله ای بنام (مفتاح الهیه) بیان داشته ام. اما متاسفم که آن رساله نتوانسته است از گر داب حوادث زمان سالم بدر آید .

کوپرنیك : من حالا باشتباه خود پی بردم : حرکت سیارات پیرامون خرشید بر محور های دائروی کاملا مطابق واقعیت نبوده و نیزچرخش ستاره های (فاقد حرکت) دراطراف خرشید ، نادرست بوده است .

بیرونی : سیستم شما یکی از مود لهای است ک توسط انسان بو جود آور ده شده... ونسبت بتمام مودلهایی قبل از خود کاملتر و چنان مودلی است که میتوان با استفاده از آن در ساحهٔ دانش معلومات جدیدی‌بدست‌آورد . دست آورد های نوین علوم طبیعی مثلا معلوما ت جدید در زمینه نظا م شمسی ، کشف مجمع الکواکب ها کوازر ها و پولسر ها از زمره همین معلومات جدید اند و اینکه گفته اند ممکن نبود بدون استفاده از سیستم شما منظره کنونی جهان را ترسیم نمود ، سخن معقول و بجا است .

کوپر نیك : پیوسته این سوا ل ذهنم را بخود مشغول میداشت که تا زمان من برای دیگران آزادی آن داده شده بود تا بمقصد روشن نشان دادن جهان ستار گان ، انواع دوائر فلکی را کشف بکنند ، پس چرا من نتوانم از ینگونه حقوق مستفید گردم . اساسا تمام کار از همینجا شروع شد .

بیرونی : کار درستی کرده‌اید سود نبردن از امکانات شیوه دانشمندان نیست . حالا که‌صحبت بر سر دوایر فلکی است، با ید بگویم که اگر بطلیموس به هشت فلك متعقد بود وفلك هشتم را کره ستار گان بیحرکت می پنداشت ، علی قوشچی علاوه بر آنها فلك نهم را نیز پذیرفته بود که بنام کره بزرگ یاد میگردید .

درین فلك هیچگونه ستاره ای که نسبت بستار گان دیگر فر ق داشته باشد ، وجود نداشت . مصلح الدین انصاری درین با ره معلومات مفصل ارائه کرده است دانشمندان مذکور ضمنا چنین‌گفته اگر بعقیده بطلیوس کرات سماوی متناهی‌اند ، ازنظر ستاره شناسان سمر قند کره نا محدود منبعی است که نیرو های محرکه در آن جا گزینند .

کوپرنیك : در جریان ترویج سیستم بطلیمو س ، عموما تعداد دوائر فلکی خیلی فزوانی یافته بود .

فقدان قوانین عمومی دراستفاده از (ایپی سایکل ها) ، (ایپی سنترها) و مختل شدن پرنسیب های حرکت یکنوا خت ، تضاد های منطقی موجود در سیستم مذکور را حدت بخشید .

بیرونی : علاوه برین فقدا ن صراحت در محاسبه ، تفهیم و توضیح ، عدم امکان درك مناسبت بین ثقل وحجم اجزای‌مر کبه سیستم جهانی و اهتمام زیاد به غیر ضرور ی بجای ضروری ، تما م اینها نشان دادند که فرضیه بطلیموس (ژو سنتریزم ـ م) کاملا مصنوعی و سر انجام نادرست بوده است . اینها سخنان من‌نیست دیروز درین باره به تفصیل صحبت کردند .

کو پرنیك : حالا معلوم شد که من در جریان‌تحقیقات خویش‌برخی ازین مسائل را مورد توجه ، قرار داده بودم .

بیرونی : ضمن سخنرانی ها و مناظرات علمی اشتراك کنند گان جلسه از میخا نیك و فلسفه متکی بر پرنسیپ های حرکت اجرام سماوی و حرکت اجسام زمینی ارسطو که سخت مورد تایید و پشتیبانی پندار گرا یان قرا ر داشت ، بحیث معضلات متود و لوژیك یاد آوری گردید و حقا که بحث جالبی بود . فرقی که بین دو نوع حرکت متضاد حرکت مستقیم و حرکت مستدیر از زمان ارسطو شروع گردیده بود ، در نزد شما از بین رفته است ... اکنون همان حرکت مستدیر را که زمانی بنام کاملتر ین نوع حرکت محسوب می شد ، زمین نیز انجام میدهد ..اما طوریکه درینجا اظهار داشتند گالیله با وجود اطلاع از حرکت مستدیر شما و حرکت بیضوی کپار کو شیده است‌اندیشه ار سطو را در مورد بر تری حرکت مستدیر حفظ نماید و با نتیجه حرکت ناشی از عطالت را دایروی دا نسته است فقط نیوتون بود که این حرکت را بر اساس خط مستقیم مستد ل ساخت .

کوپرنیك : طوریکه از بیانا ت بر می آید عدم مرز بندی دقیق بین حرکت مستقیم و حر کت دا ئر و ی هو ز هم وجود دارد . مثلا بو خ گو لتس ، لوری ، لیوی شیویت و املدی در کتابهای خویش ضمن اینکه قانون عطالت را بر اساس خط مستقیم تعریف کرده اند، از عطا لت حر کت مستدیر نیز حرف زده اند .

بیرونی : شماسر انجام دائروی فلك را بزمین انتقال دادید . سابقا حرکت زمین را طبیعی ، جبری و مستقیم میگفتند . من وا بن سینا درین باره خیلی با هم مشاجر ه کرده ایم . اما نمیدانم چرا در نزد شما هم مانند بطلیمو س حرکت مستدیر فقط یکنوا خت است ؟

کوپر نیك: ... من برای نزدیك ساختن حر کت نایك‌نواخت(تعجیلی) با حرکت یکنوا خت خیلی مسا عی بخرج داده ام .

بیرونی : در جلسه راجع به‌نظر آنیشتین درین باره گفتگو بعمل آمد و این قول او را نقل کردند که

(قدما) (حتما باید منظور شس ما باشیم) به نسبت اینکه با میخا نیك نظری آشنایی نداشتند ، کوشیده اند تمام حرکات‌مرکب قابل‌مشاهده را بحیث حرکت دائروی یکنوا خت تعبیر کنند .

کوپرنیك : از نظر بطلیمو س حرکت فقط یکنواخت است ، اما همزمان با آن حرکت تعجیلی نیز بمشاهده میرسد ...

بیرونی : شما از میان بر داشتن نایکنوا ختی حرکات ستا رگان را یکی از وظایف مهم خویشس قراه داده بودید، مگر چنین نیست ؟

کوپرنیك : .. مگر نتوانستم‌این وظیفه را کاملا بانجام رسانم و نا گزیر از اصول (ایپی سایکل ها)و (دیفیر نت ها) ی بطلیموس استفاده کردم .

بیرونی : بهرحال‌شما توانستید بااساس گذ ا شتن سیستم خود کثرت دوائر ، ایپی سایکل ها و ... را از میان‌بردارید. در زمان خود کلیپ هفت کره و ارسطو ۵۷ کره بتعداد ایپی سایکل های ایودوکس (قرن ٤ قبل از میلاد افزو ده بودند .

کوپرنیك : بلی ، من سبب‌آنرا قرار نداشتن زمین در مرکز دوائر فلکی حساب کرده ام .

بیرونی : فکر شما درست ازآب در آمد . اما در نزد شما هم مانند بطلیمو س نا یکنوا ختی در حرکت سیا رات بمشاهده میرسد .

کوپرنیك : و از همین نقطه نظر نا گزیر شدم‌اصول ایپی‌سایکل ها را با همان قوت شان نگهدارم و این امر طوریکه در جلسه گفتند از در جه تفوق نظریه من بر نظریه بطلیمو س تا حدود ی کاست ...

بیرونی : این اندیشه نا درست که حرکت یکنو اخت را (بهترین ترتیب) می پنداشتند ، باعث آن گردید تا نجات از ایپی سایکل ها و دیفیریت ها بزودی و آسا نی دست ندهد .

کوپرنیك : درست است و از همین رهگذر من نتوانستم ازگرداب انبوه پدیده ها خود را بیرون بکشم و راهی را که از پدیده تا ماهیت وجود دارد، کا ملا طی نما یم.

– بیرونی : ماهیت این امر فقط توسط کپلر نشان داده شده است.

– کوپرنیك : فقط بعد از آن‌بود که استرو نو می است از تسلط ایپی سایکل ها رهایی یابد . اما اند یشهٔ شما در باره اشکال دیگر اجرام سماوی غیر از شکل کرو ی شگفت انگیز بوده است .

– بیرونی : بعیقده ارسطو جسم کروی در حرکت بدور محور خود مستلزم خلا نیست ، بر خلاف ، اجسا میکه دارای اشکال دیگرند ، نمیتوانند بدو ن خلا حرکت کنند

بیرونی: واین دوام همان‌سخنا نی بود که‌در جر یان مخا لفت‌بااندیشه قبل الذکر ارسطو گفته میشد .

کوپرنیك : ضمن سخنرا نیها اندیشه های دانشمندان در مورد چگونگی اشکال هندسس اجر ام سماوی بترتیب ذیل توضیح گردید :

دائروی (ارسطو ، قرن چهارم قبل از میلاد)

بیضوی متشکل از قطع مخرو ط (اپو للونی ، قرن ۳ قبلا از میلاد)

بیضوی شکل بودن اجرام‌سماوی (ابوریحان بیرونی ، قرن دهم)

حرکت‌دائروی‌سیارات (کوپرنیك قرن ١٦)

حرکت بیضوی آنها (کپلر ،قرن ۱۷)

اثر ادیبی چون سوفو کل– ایلکترا تصور میکنند که خرشیدتمام چیز ها را می بیند . هر گاه بدقت نگاه کنید ، چنین بنظر میرسد درجهان ستاره گان وظیفهٔ رژیسور را اجرا مینماید .

بیرونی : طبعا این گفته شما بمعنی استتیك خود است .

کوپرنیك : هر گاه قدرت جاذبه ستار گان را در نظر بگیریم ، میتوان گفت که بمعنی لیریك (تغزلی –شاعرانه) خود هم است.

بیرونی : این گفته آنیشتین‌برای من خیلی خوشایند است : (ما خاطره کسی را که راه رهایی‌خرد را از زنجیر خرافات و معتقد ات مسلط بر علم‌نشان‌داد ، با خرسندی و سپا سگذاری تجلیل میکنیم)طبعا

اما این گفته با حقیقت نا ساز گار است .

مثلا تخم یا کدو را در نظر بگیریم ، برای حرکت آنها بدو ر محور شان وجود خلا شرط نیست .شکل فلك کروی نه ، بلکه بیضوی است .

کوپرنیك : ... بعد از من وشما کپلر اولین کسی است که توانست شکل بیضوی را در آسمان تصور نماید .

گامی که شما درین عرصه بر داشته اید ، خیلی بزرگ بود ه است .

اساسا حرکت سیارات بدو ر آفتاب در مدار بیضوی بوده است.

بیرونی : حالا میدانیم که تمام پدیده ها در تحت تا ثیر قا نو ن عمومی جاذبه قرار داشته اند و در زمینه تمام آنها سیستم‌هیلیوسنتر – لیستی موجود بوده است .

کوپر نیك : اساسا چرا درمرکز چنین دستگاه شگفت انگیزی بجا ی آفتاب عالمتاب ، چیز دیگری قرا ر داشته باشد ؟

اینکه برخی آفتاب را چرا غ کاینات ، برخی جان جهان و برخی هم مرکز اداره آن تصور کرده اند بی چیز نبوده است .

حتی بر خی از فضلا خر شید را رب النوع مرئی پنداشته اند . در این سخن در باره شماست .

کوپر نیك : در باره همه ما و شما است .

بیرونی : این گفتار دیگر انیشتین را بشوید : چون‌زمین مرکز کاینات نبوده و بحیث یك سیاره عا دی قبول شده است ، لذا پندار های دایر به رول‌اساسی ساکنین آن‌نیز تصوری غیر عملی است .

بدین سان کو پر نیك با آثار بزرگ و شخصیت بزرگ خویشس انسانها را به تواضع و فروتنی فرا میخواند .

شاید از تا ثیر شدیداین سخن بود که چشم از خواب گشودم .

(پایان)

ورزش

دور اول مسابقات کلاس اول تا چهارم پهلوانی خاتمه یافت

دور اول مسابقات کلاس اول تا چارم پهلوانی برای انتخاب تیم ملی که روز ۱۵ حمل در غازی استدیوم آغازشده بود روز ۱۷حمل پایان یافت .

کمیته موظف ریاست المپیک نتایج مسابقات این سه روز را در کلاس های اول تا چهار چنین اعلام کرد .

در کلاس اول وزن ٤٨ کیلو گرام :

بناغلی ملا محمد عضو کلپ افغان قهرمان .

بناغلی نجف علی عضو کلپ میوند دوم و بناغلی محراب الدین عضو کلپ فیض سوم در کلاس دوم وزن ٥٢ کیلو گرام .

بناغلی محمد اسلم عضو کلپ میوند قهرمان بناغلی توکل عضو کلپ میوند درجه دوم بناغلی محمد عارف عضو کلپ معارف درجه سوم در کلاس سوم وزن ٥٧ کیلو گرام .

بناغلی محمد اسمعیل عضوکلپ میوند قهرمان بناغلی میاگل عضو کلپ معارف درجه دوم و بناغلی میر علم عضو کلپ میوند درجهٔسوم در کلاس چهارم وزن ٦٢ کیلو گرام .

بناغلی احمد جان عضو کلپ پنجشیر قهرمان بناغلی عبدالرزا ق بلال عضو کلپ رهین درجهٔ دوم و بناغلی محمد کبیر عضو کلپ اردو سوم درین مسابقات اضافه از دو صدو پنجاه پهلوان از کلپ ها و نقاط مختلف کشور اشتراك ورزیده بودند .

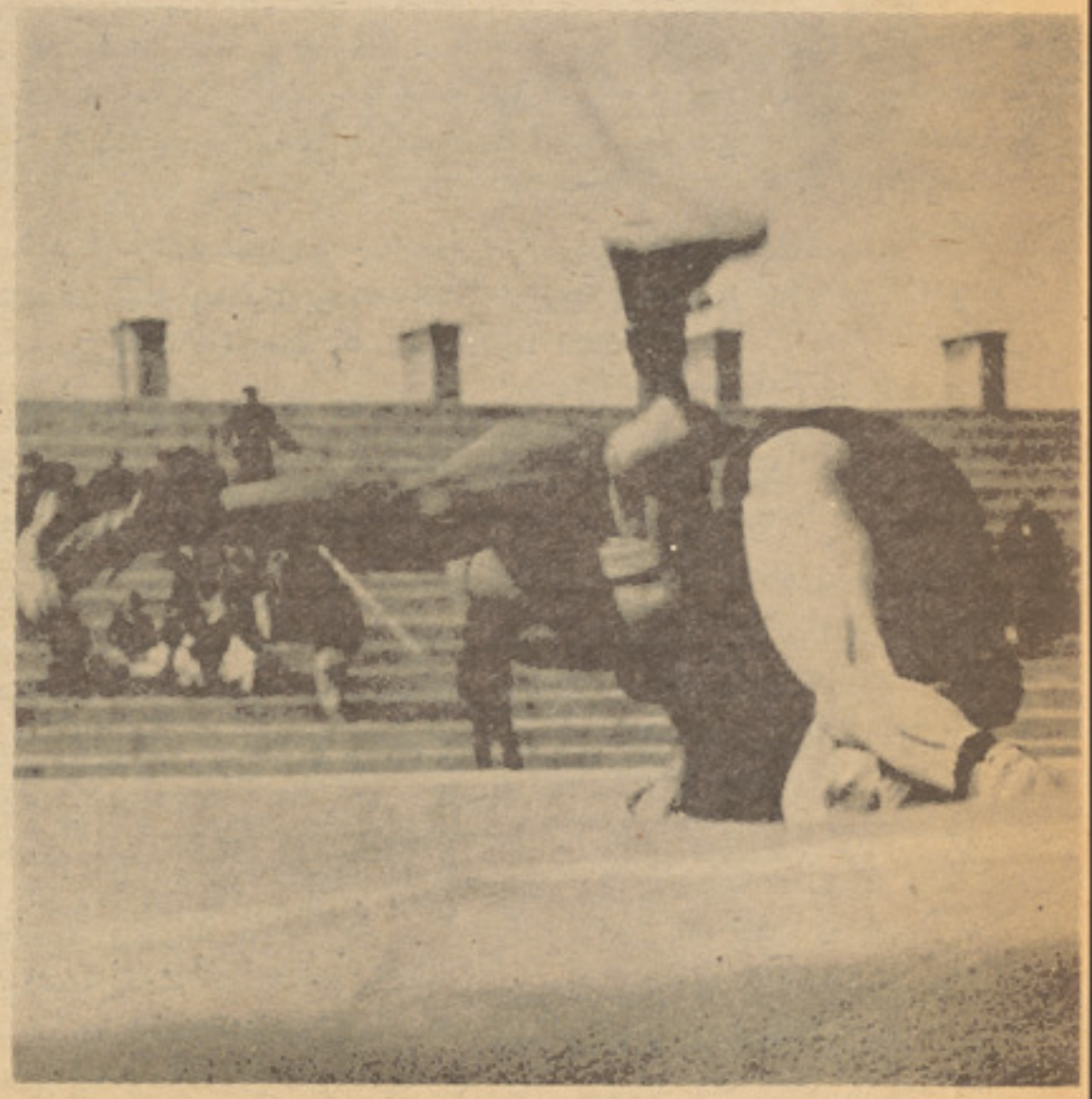

چهره ورزشی

بناغلی معراج الدین (نوری) یکی از ورزشکا ران لایق و پر

آوازه لیسه پلخمری بناغلی معرا ج الدین (نوری) می باشد .

وی از مدت چهار سال باین‌طرف بحیث عضو فعال تیم ـ والیبال لیسه پلخمری ، رشته والیبال را پیشس برده است .

بناغلی نوری که در صنف یازده لیسه مذکور مصروف فر ا گر فتن دروس می باشد علاوه از رشته والیبال ، به شنا و اسپ دوانی نیز دسترس دارد .

موصوف اظهار امید واری نموده میگوید : قبلا در پلخمری وسایل ورزشی و زمینه پیشرفت آن محدود بوده ولی با مستقر شدن رژیم جمهوریت امید واری زیادی در دل های ما پیدا شده که ورزش بعد از این در سرا سر افغانستا ن انکشاف متوازن خواهد نمود .

هیات پنج نفری پنگ پانگ بازان افغا نی مصرو ف اجرای مسا بقات در جاپان هستند

هیئات پنگ پانگ بازان افغانی در دومین مسابقات پنگ پانگ کشور های آسایی که در شهر یوگو هامای جاپان بر گزار گردیده اشتراك دارند هیئت پنج نفر ی افغانی عبارت اند از بنا غلی عبد السلیم حمکتی بناغلی عطا محمد بناغلی‌اختر محمد بناغلی عبدالولی کریمی و بناغلی کریم‌الله امیری .

این عده جوانان در تور نمنت بزرگ پنگ پانگ که به اشتر اك همه کشور های آسیایی ـ افریقایی و امریکای لاتین در پیکنگ انعقا د یافته بود نیز اشتراك داشتند .

مسابقات پنگ پانگ که از ۱۳ ۲۷ حمل در شهر یوکوهاما جریا ن دارد نظربه تجویز قبلی جلسات کشور ها ی اشتراك کننده در تورنمنت‌سال گذشته‌منعقده‌جمهوریت مردم چین بر گزار گردیده و هیئت پکنگ پانگ بازان افغانی باز هم متشکل از پسران است در حالیکه از کشور های‌دیگر دختران واطفال نیز اشتراك دارند .

تورنمنت بهاری ورزش در ولایت بلخ آغاز یافته است

تو ر نمنت ور زشی بهاری ولایت بلخ ۱۰ حمل شرو ع گردیده اکنون جریان دارد .

آمر یت ورزشی ولایت بلخ در جواب سوا لی گفت: که تور نمنت مذکور پنج هفته دوام خواهد کرد .

درین تور نمت‌بازی های فوتبال والیبال باستکبال واتلتیك شا مل بوده که در هفته اول بازی فوتبال و در هفته سوم باسکتبال والیبال ودر هفته اخیر بازی اتلتیك انجا م خواهد شد .

آمریت سپورت ولایت بلخ علاوه کرد که در تور نمنت بهاری امسال بر علاوهٔ تیم های ورزشی مکاتب شهر مزار شریف ولسوالی ها ی مربوط ولایت بلخ تیم های ور زشی کود و برق ، تفحصات پطرول لوای ژاندارم شامل است .

درین تورنمنت تیم های الفوب شامل میباشد به این مفهوم که تیم های مکاتب متوسطه در ردیف ب و

بقیه درصفحه٥٨

کرس ایورت تینس باز برازنده امریکا

هنگامیکه وی، برای‌بار اول سه سال‌قبل داخل صحنه تینس امریکا گردیدبنام «دخترک آفتاب» و «سندریلای‌دوم» یاد میشد اخیرا یکی از روز نامه نگاران اورا به نام «خرپول کوچك» یاد کرد .

زیرا کرس ایورت ستاره تینس‌امریکاکه روز یازده دسمبر بیست ساله گردید سالانه پنجاه هزار دالر تنها از راه نامگذاری خود دریك کلکسیون لباس تینس زنانه دریافت میکند .

این ستاره تینس که دارای‌پنج فت پنج‌انچ قد و یکصدو پانزده پوند وزن می‌باشد در بین بهترین پلیرهای نسوان جهان درجه سوم را اخذ نموده‌است .

وی معتقد است اگر می خواهید خوب بازی‌کنید باید احساس کنیدکه‌خوب هم بنظر میرسید هدف من‌همیشه این بوده که پلیر نمبر اول‌جهان گردم پس چرا خوش‌لباستراز دیگران هم نباشم ؟ »

در مقابل عایدات وی جیمی ایورت پدرو منجرکرس قرار دارد که هفته وار یکصدو شانزده دالر از راه‌تدریس پروفشنل‌تینس‌در لودرویل فلوریدا جاییکه کرس زندگی‌نموده‌و درس می‌خواند دریافت میکند .

داستان کرس ایورت هنگامی آغاز یافت که وی، فقط شانزده‌سال داشت . در آنوقت وی دراولین تورنمنت تینس آزاد ملی در فارست هل نیویارك اشتراك کرد . این‌متعلمه لاغر اندام خونسرد با دو دست برق آسای خود فضای تورنمنت را محصور خود ساخت وبالاخره در مسابقات سمی فاینل بعد ازیك مسابقه‌شدید توسط بیلی‌جین‌کنگ‌دفیع‌گردید.

کرس ایورت سیزده سال را ازجمله‌نزده سال حیاتش باریکت تینس به جنب وجوش گذشتانده و هنوز هم تینس را بحیث یك مشغولیت تلقی میکند .

وی میگوید «من حقیقتا به تینس علاقه دارم باوجودآنکه همه ازمن میپرسند که‌چقدر مدت دیگر به‌بازی تینس دوام میدهم اما من نمیتوانم مدتی برای آن تعیین کنم‌در حال حاضر من به مسا فرتها ورفت‌و آمدهاعلاقه دارم .»

پیغله ایورت اخیرا یك پیشنهاد«وسوسه‌انگیز» را جهت اشتراك دریك مسا فرت پروفیشنل جدید تینس برهبری بیلی جین - کنگ ردنمود . زیرا وی،تصور میکند که‌اعضای آن از اشتراك در ویمبلدن وفارست هل دو تورنمنت که‌وی مخصوصا می خواهدبرنده‌شود ممنوع میشوند .

درنتیجه کرس ایورت در اتحادیه تینس‌لان ایالات متحده امریکا داخل گردید .

پیغله ایورت که در افراطبه تینس‌معروف است گفت: «اگرمن‌تورنمنت رابیرم میخواهم بهترین اشتراك کننده آنرا مغلوب سازم.»

درظرف چند ماه وی بیلی جین کنگ تینس بازدرجه اول را در شش میدان چهار مرتبه شکست داد باوجود آنکه نانس ریچی کنترکه درجه دوام داشت کرس را پنج بار مسلسل مغلوب‌ساخت .

قبل از اینکه وی درجهان تینس داخل گردد پدرش - کرس- خواهر چارده ساله اش جینی برادر هژده ساله اش درووگلبیرده ساله‌زیر یك رژیم سخت تمرینات گرفته‌بود.

هنگامیکه ایشان بهتر شده رفتند پدرشان قوانین‌تمرینات تینس را محکمتر ساخت. هر روزبعداز مکتب تمرینات تینس برای‌دوساعت صورت میگرفت . این تمرینات در روز های رخصتی به‌سه ساعت و روز های تابستان به‌چهار ساعت تمدیدمیافت . معذرت هیچکس درغیر آنکه مریض‌می بودند و یا روز های بارانی می‌بود پذیرفته نمیشد .

میرمن ایورت‌وظیفه داشت تادر غذای ایشان موازنه گوشت - کچالو و سبزیجات را مراعات کند . وقت خواب درطول هفته ساعت ده شب وروزهای رخصتی برای‌بزرگتر ها یازده‌ونیم شب بود .

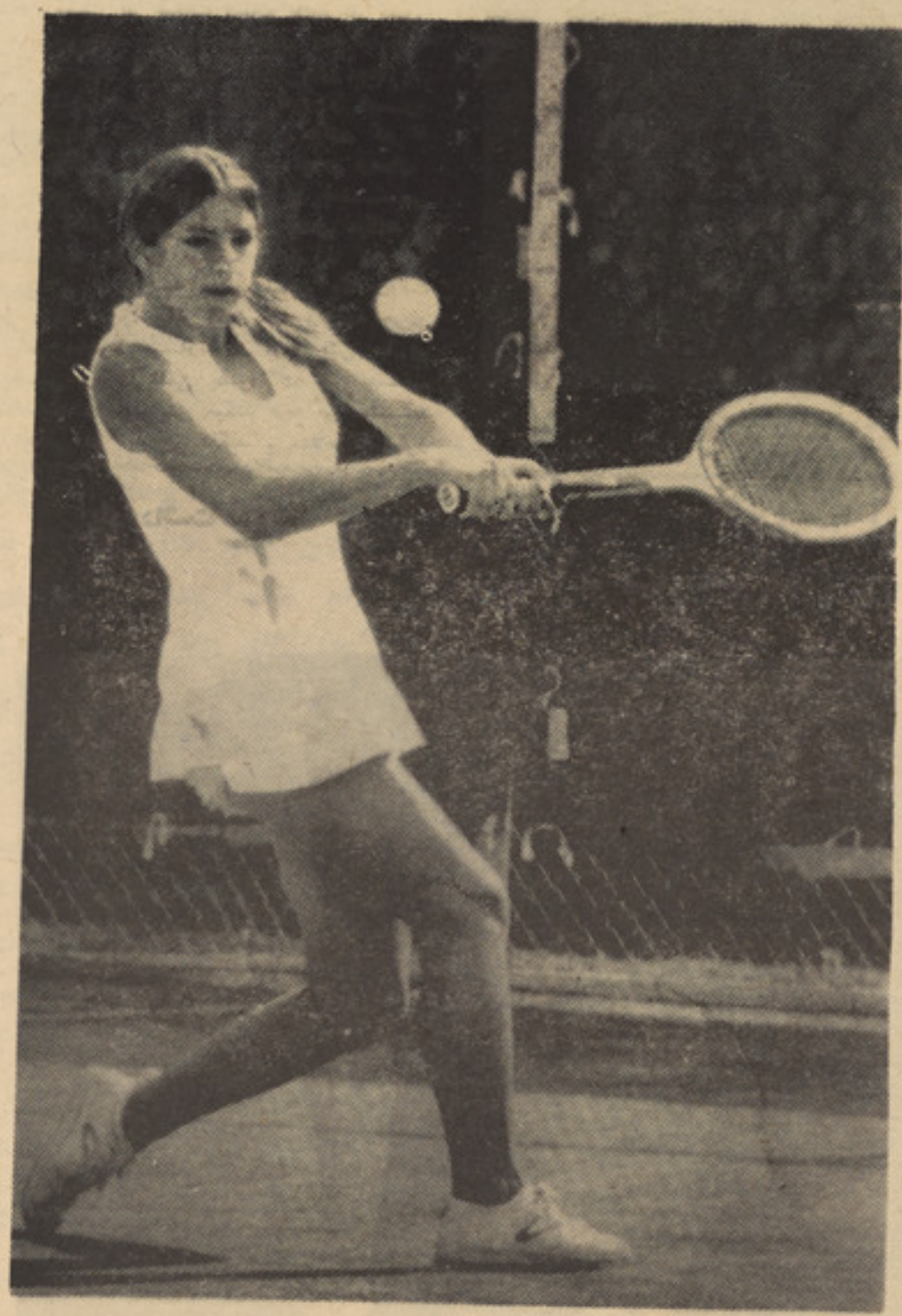

همانطوریکه فامیل ایورت در بازی تینس پیشرفت کردند داخل تور نمنت های اماتور گردیدندرسال۱۹۷۱بشاغلی ایورت مبلغ چهار هزار دالربرای شمولیت فامیلش درین‌تورنمنت هابر داخت .

بشاغلی ایورت که‌یك شخص دارای‌دسپلین قوی می‌باشد تنبلی‌را درمیدان تینس قبول نتوانسته وهیچنوع تشویش هم ندارد اگر اطفالش از عکس‌العمل های حرکات نادرست شان در هنگام بازی آگاه‌شوند .

کرس تا سال ۱۹۷۲ در حدود دو صدو پنجاه نشان ظفر کمایی کرده است.

چیزیکه پیغله ایورت به علاوه تازگی در تینس زنان‌وارد نمود عادت غیر معمول‌بازگشت توپ با هردو دست‌بود .

هنگامیکه وی بازی تینس را با پدرش آغاز نمود نمی توانست ریکت‌را هنگام باز- گشت توپ توسط یك‌دست‌نگهدارد بناء آنرا باهردودست محکم میگرفت و هیچگاه هم این عادت‌راترك نکرد . وی معتقد است‌که محکم گرفتن ریکت با هردو دست اورا کنترول‌بهتر میدهد.

وی‌دوسال قبل از مکتب فارغ گردیدکرس دربیست ویك تورنمنت و چهل وپنج‌مسابقه مستقیم بدو ن کدام شکست قبل ازظهورش درفارست هل درسال ۱۹۷۱ برنده‌شده‌است.

بازیهای وی‌عمومادفاعی‌بوده و ترجیح‌میدهد تا در بیس‌لاین ایستاده شده و بدون‌خستگی حملات راجواب بدهد .امادر حال حاضرآموختن حمله بالای نت وآموختن سرویسهای قوی‌تر رانیز تمرین میکند . وی‌بااطمینان و سرعت بازی نموده‌وتاکنون حتی یك‌علامه‌عصبانیت‌در چهره اش هنگام‌بازی‌به ملاحظه نرسیده‌است.

پیغله ایورت معتقد است‌که وی در حدود شصت هزاردالر را نظربه‌نرسیدن‌به‌پروفیشنل قبل ازسن هژده از دست داده است اما درین قسمت هم‌عقیده‌داردکه سالهای زیادی‌را پیشرو دارد.

روان شناسی برای جوانان

پیمایش شخصیت

روان شنا س، معلم وحتی اشخاص عادی در باره مجمو عه صفا تی که شخصیت یکنفر را تشکیل مید هد دلچسپی و علا قه دارند برای تصنیف شخصیت ها مسا عی زیادی بخرج رفته و کوشش کر ده ا نـد اشخاص رابه اقسا م مختلف تقسیم ودسته بندی نمایند اما هیچ یك ازین تدا بیـر تا کنو ن به صور ت کا مل موثر نیفتاده بعضـی تـدا بیر یکه بر ای پیـمایش شخصیت بکار برده میشود عبار ت ا ست از مو جودی صفات مقیا س در جه بندی آزمایش طرز تلقیات و آز ما یش دلچسپی هـا ی شخصیت است . اصو ل مو جو دی صفات ایـن ا ست که یك فهر ست طولانی طولانی سو الات به نفر داده میشو د کـه جواب گوید مثلا : ایا درباره خورا کـت جنجا لی هستی ؟آیا ازرفتن بنز د دا کتر واهمه داری ؟ آیا درواً ب سایه پخشـت میکند ؟ آیا از تنها بود ن خو شـت می آید ؟آیا در اثر گفتگو ی دو ست یـا رفیقی را از دست داد ه یی ؟آیا معلمین در بارهٔ تو رعایت انصاف را می نمایند ؟ آیا علی العموم به تشویش می افتی ؟

این سوالات علی العوم بدو ن ر عا یت ترتیب عر ضه میشود امابنز د ممتحـن بصور ت چید گانو ترتیبی و جود دارد که به اساس آن نفر رانمره داده وشخصیتش را تعین مینماید .

مقیاس در جه بندی چنین است که نزد ممتحن لیستی از صفات وجود دارد از قبیل صبرو حوصله ،ثبات بی قرار ی، لیا قت ذهنی و ساز گاری به زمینه های جد ید لیاقت اجتما عی، انهما ک در امور و غیـره ممتحن درباره نفر مطلو ب فکر میکند که تا کدام اندازه حایز یك صفت است وهمان درجه رابر ایش قایل میشو د بعضـی اوقات یکنفر دیگر را درجه بندی میکند و بعضا خود وی را موظف میسا زد کـه خویشتن راد ر جه بندی نماید یگا نوقت هر دوطریقه را بکار اندا خته ونتیجه هردو راباهم مخلوط میسازند . آزما یش ها ی دلچسپی وطرز تلقی بصور ت غیر مستقیم شخصیت را پیمایش میکند وبه مر حلـه روشناس مز ید می افگند . مثلاهرگاه طرز تلقی شا گرد بیك عده از مسا یل جاریه محافظه کارانه باشد نتیجه گر فـه شـده میتواند که محافظه کاری از جمله صفا ت مشخصیت وی میباشد هر گاه ا متحـا ن دلچسپی بیك دختر شا نز ده سا له داده شود وآشکار گراند که مستی راخوش دارد ناول های ماجر اجو یی رازیاد میخوا ند به جنس مقابل کدام علاقه ندارد عـدم ساز گاری خودرا بحیث یك دختر جوا ن ونورمال هو یدا خواهد ساخت .

یاد داشت سوم

آداب سخن گفتن

در این هفته عدهٔ از دو ستان نامه های برای مافر ستاده اند که همهٔ این نامه ها مربوط میشود به آدا ب معاشرت وماز جمله یکی را انتخاب نمودیم که اینك خدمت شما تقدیم میگردد .

پیغله فریده از لیسه ملالی ضمن مکتوبی در قسمت آداب سخن گفتن چنین نوشته اند :

خوب ودرست حرف زدن یك هنـر است ،هنریکه همه آنرا دار نـد مشروط بر آنکه از آن بخوبی استفاده نموده وآنرا درست بکار بزند .در موقع سخن گفتن محل ، محیـط و موضوع صحبت ومو قعیت خـود و طرف را باید مدنظر داشت .بایـد کوشش شود که صحبت شما برای همه جالب باشد قبل از اینکه بـه

بقیه در صفحه ۵۹

یک نامه از چند نامه

به مدیریت محترم مجله ژوندون صفحه جوانان :

واقعا جای بسی خوشی برای جوانان است که در مجلهٔ زیبای ژوندون ستون بنام (یک نامه از چند نامه) دیده میشود . زیرا با باز شدن این ستون که نه تنها برای تشویق یك عده از جوانان است بلکه برای انعکاس دادن آرزو ها ، درد دل ها و انتقادات معقول جوانان خیلی‌مفید و باارزش شمرده میشود . درین جابحیث یك جوان میخواهم نکته را یاد آوری نمایم و شاید این مسئله بار ها در جراید و مجلات‌نشر شده باشدولی من خود را ناگزیر میدانم که یکبار دیگر این موضوع را بیان نمایم ویاد آوری کنم :

از دیر زمانی است که جوانان ما در قسمت تفریح های‌سالم کمبود احساس میکنندو البته‌بشما خوبتر معلوم است که در پهلوی درس و مطالعه جوانان به تفریح های سالم احتیاج مبرم‌دارند و این احتیاج روز بروز محسوس تر میگردد . بحیث یك جوان امید وارم که این آرزوی‌ما جامه عمل پو شیده و ازین بی پرو گرامی نجات یابیم .

جوانان وروابط خانوادگی

نظم وسیلقه در همه امور زندگی برای هرجوان‌لازم است.زیرا زندگی منظم وخالی از هر گونه جنجال‌برای انسان فرحت وخوشی بار می‌آورد.

چون هر انسان‌به‌آرامش ضرورت دارد لازم است که برای خود محیط آرام وخالی از هرگونه مشکلات را خلق نموده تا بهتر به‌امور زند گی‌و کار های خود رسیدگی بتواند .مثلا انسان برای مطالعه یك محیط آرام را بکار دارد وباید تا حدامکان و با وسایل دست داشته خویش این امکان را بو جود بیاورد .

خو شبختانه امروز نسل جوان ماین موضوع‌رادرك نموده واز همین جاست که‌هر جوان نظربه استطاعت

مالی خویش تاحد امکان این وسایل رامهیا ساخته‌اند ومحیط خودراباذوق وسلیقه خویش سازش داده وآن‌را آماده‌کرده‌اند چنانچه‌بسیار دیده شده که دختران و پسران جوان از خود اتاقی جدا گانه **برای‌استراحت ومطالعه خویش‌دارند وازین یگانه اتاق حداعظم استفاده رامی نماید البته‌نباید فراموش نمود که‌ان یگانه اتاق دست‌داشته خویش** را بصورت نامنظم وبدون اینکه‌سلیقه دران بکار برده شده باشد مورد استفاه قرار گیرد بلکه لازم که **تا حدامکان منظم‌بوده وذوق وسلیقه در آن بکار بریم، باید خاطر نشان کرد که دختران بیشتر نسبت به پسران در این کار موفق بوده اند** ولی در عکس شما میتوانید اتاق یك پسر جوان راکه نمایندگی از ذوق او میکند ببیند اگر چه بظاهر این اتاق تا اندازه بی نظمی بچشم میخورد ولی باآن هم کاملا یک **محیط بچگانه بوده وانسان در آن آرامش احساس میکند .**

معلو مات برای جوانان
کالرو ی چیست ودر کدا مواد بیشتر است

کالروی مترادف با انرژی بوده که برای وجود قوت وانر ژی تو لید میکند.

کالری در گوشتها :	
گوشت گوسا له	۱۵۰ کالری
گوشت گاو	۲۵۰ کالری
گوشت گوسفند	۲۵۰ کالری
گوشت مر غ	۳۰۰ کا لری
کالری در لبنیات:	
در مسکه	۲۵۰ کا لری
درشیر خشك	۳۲۰ کا لری
درپنیر وشیر گاو	**۲۵۰ کالری**
کالری در میوه جات :	
سیب	۵۰ کا لری
مالته	۴۵ کالری
انگور	۸۰ کا لری
تاك	۶۰ کالری
گیلاس	۸۰ کالری
انجیر	۹۰ کالری
آلو	۶۵ کالری
کالری در سبز یجا ت:	
در بادنجا ن رو می	۲۰ کالری
زردك	۴۵ کا لری
بادنجان سیاه	۳۰ کالری
سماوق	۴۵ کالری
بالك	۳۰ کا لری
کرم	۳۰ کالری
گاهو	۲۰ کالری
پیاز	۴۵ کا لری
لوبیا	۳۳۵ کالری
کا لری در غذا های مختلف :	
نان سفید	۲۲۵ کا لری
برنج	۳۶۰ کالری
مکرو نی	۱۵۰ کالری
کالری در مواد مختلف :	
جگر گوسفند	۱۳۵ کالری
مغز	۴۱۰ کالری

درجستجوی دوست

من غلام جیلانی لبیب ما یلم تا با جوانانیکه به شعر ، ادبیات موسیقی ، آواز نا شناس وخصوصا به جمع آوری آثار،فو لکلوریك ملی خود علاقه داشته باشند مکا تبه نمایم .

آدرس : هرات ، لیسه سلطان صنف دوازدهم (با) .

• • •

میخواهم با خواهر نائیکه به‌جمع آوری تکت پستی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم .

آدرس :
فوزیه متعلم صنف‌نهم‌لیسه آریانا .

• • •

آرزوی مکاتبه با برادران و **خواهران که به شعر و ادبیات** علاقه داشته باشند دارم لطفا به‌این آدرس مطاتبه نماید .

محمد فرید از لیسه شیر خان کندز .

• • •

اینجانب محمد عثمان آرزوی مکاتبه را با خواهران و برادران خوبش را که به ورزش و سینما علاقه داشته باشد دارم لطفا به این **آدرس نامه بفرستید :**

محمد عثمان متعلم صنف دهم لیسه حبیبیه .

• • •

من محمد کبیر مایلم با جوانانیکه به مضامین سیانس علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم .

آدرس :
لیسه استقلال ـ صنف‌یازدهم .

• • •

کسا نیکه به تاریخ اسلام علاقه دارند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند .

محمد کاظم از لیسه شیر خان کندز .

برگزیده آلفرد هیچکاک

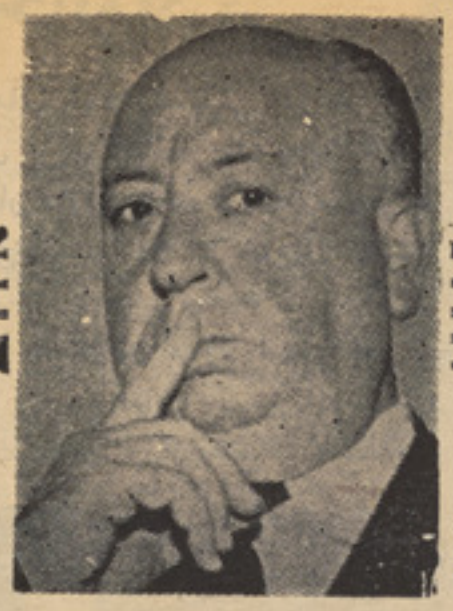

نوشته‌از : الکزاندربودل

مترجم، نیرومند

ورثه‌خواهان‌مرگ‌اوبودند

مهمانان عمه لبینی‌تاسر حدمرگ وحشت‌کردند، زیرا عمهٔ پیر درمقابل چشم آنهاجان سپرده بودعمه لینی ثروت فراوان داشت‌ودووارث داکتر عدلی گفت: مرگ اوبواسطهٔ خوراندن زهر اتفاق‌افتاده است.

کمیسر الف‌بورنمن به‌قیافهٔ دا کتر پانگاه پرسشگری خیره نگریست واظهار داشت: «داکتر هیچ تردیدی وجودندارد ؟»

داکتر دوباره به‌روی جسد خم‌شده،مجدداً پلکهای مرده رابا‌انگشت امتحان نمودوسپس خود شرا راست کرد جواب داد:

« اگر تمام رویداد، طوریکه مقابلم قرار دارد غیر از آنچه که‌من تشخیص میدهم نباشد ،عامل مرگ‌استرکنین‌میباشد. »

کمیسر سرش راتکان داد :«امااستر کنین ازخود طعم بخصوصی دارد وفورا مزهٔ‌آن فهمیده‌می‌شود. «قاعدتا» بلی همانگو نه که گفتید استرکنین بصورت عادی طعم تلخی دارد. راپور نهایی از معاینات را فردادریافت میدارید. »

داکترخدا حافظی نموده، بیرون رفت و کمیسر الف بورنمن یك بارد گر متفکرانه‌جسد مرده را ازنظر گذشتاند : یك‌زن پیروموقر با موهای‌سپید وصورت پراز چین مقابلش قرار داشت. داکترچه گفته بود ؟ استرکنین اشخاص مسن رادرفاصله ۱۰ دقیقه بدیار نیستی می فرستد ...

او دروازه سمت سالون‌راباز کرده، مهمانان شامل دعوت رامخاطب قرار داد : بسیار معذرت می‌خواهم که‌بازهم شمارا در ینجامعطل می‌سازم این محفل به‌علتی یك جشن تاسف انگیز بشمار می‌رود که هفتادو مین سالگر د تولدی خانم ایورینگ ،روز مر گش هم می‌باشد . »

معاون کمیسر لستی ازاسمای حاضر ین درپارتی رابه اوداد وکمیسر یك نگاه به‌تمام کسانی که‌آنجا حضور داشتند افگند: دوخانم نسبتا کهنسال تر، یك‌زن وشوهر نسبتا پیر ودوجوان حاضر بودند .کمیسر به‌طرف‌دختر جوان باسر اشاره‌یی کرده پرسید :«وشما برادر زادهٔ مقتوله معذرت می‌خواهم متو فی هستید. من اولتر باید باشما درین باره‌چند کلمه حرف بزنم .لطفا بفرمایید، ا ینجا بیایید .»

«اسم شما انگریدریورینگ است ویك محصلهٔ ۲۰ساله می‌باشید ؟ تصور می‌کنم،خانم ایورینگ یکی از جملهٔ خواهر های پدر شمابود؟»

«بلی، وحشتناکست صحنهٔ مردن او. یقینا احساس درد فراوان نمود وآنهم درحالی که شعورش درست کار میکرد وهوشش سر جا بود . شمامی‌توانیدرونالدرا گرفتارکنید، زیرا غیراز اوکسی دگر دستش رابچنین جنایتی آلوده نمی سازدوهم‌اوست که‌قادر به‌چنین‌عمل زشتی می‌باشد. »

کمیسر سگرتی برای خودروشن کرد و پرسید :« شمانسبت به‌برادر خود نظرخوبی ندارید .»

انگرید سرش راشور داده سپس به کمیسر حکایت نمودکه‌برادرش برای سو مین بار کاروبارش را تغییرداده است وفعلا هم‌به فروش موتر اشتغال داردواگر اریك ر وز نتواندموتری بفروشد ،همان روز را پو ل نخواهدداشت. میراث پدرراهم مدتهاپیش‌خاك ودود کرده وازان چیزی برایش باقی نمانده است. ورونالد بارها ازعمه‌اش هم‌باپررو یی ودیده درایی پول گرفته‌بود. وموفق‌به‌حصول پول هم‌شده بود ؟»

«نی، اگراوبه راستی کارمی‌کرد، می‌توانست ازعهدهٔ خرج دختر هاورفیقه هایش شخصا بدرشود. ومن اجازه نمی‌دادم که‌اوپول های مرابه مصرف معشوقه‌هایش برساند.»

«وشما هردو ورثهٔ خانم ایورنیك‌هستید؟»

«تصور می‌کنم که‌بلی . زیرا غیرازمادگر قوم قریبی وجود ندارد.»

کمیسر لختی به‌اندیشه فرورفته سپس سوالش رااینطور طرح‌کرد: «وبرادرشماچطور توانسته است زهر رافراهم‌سازد؟»

انگرید شانه‌هایشراتکان داد :«درین مورد بهتراست ازخودش بپرسید. »

«اینکار را خواهم کرد. علاوتا شمابصفت یك محصله دررشتهٔ طب حیوانی هم از زهریات یك مقدار بدانید. به‌نظر شماچگونه ممکنست عمهٔ شمامسمو م شده‌باشد؟ وتوسط چه‌نوع زهری؟» دوردهان قشنگ دختر جوان بشدت کش‌شده درپاسخ گفت: «منهم فو را باخودفکر کردم باچه وسیله‌ی می توانم علیه آن اقدامی نمود. عارضه ابتدا شبیه یك رعشه ظهور کرد ومی‌تواند استرکنین باشند اماطوریکه رونالد باعمه .. آقای کمیسر ! لطفا هدایت د هید که پاکت بو ره را تحت‌نظرقرار دهنداهمین‌حالا به‌فکرم‌رسیدکه: عمه لسین یکی دو مرتبه گفت که‌قهوه طعم تلخی دارد. »

کمیسر باسر اشاره نموده گفت :«ازشما بسیار تشکر می‌کنم، مادموازل ایورنیگ . تصور می‌کنم شما کارمرا ساده ساخته‌وزحمت مرا بسیار تقلیل بخشیدید. حال برادرتانرا نزدم بفرستید . »

مرد جوان که چند دقیقه بعدوارداتاق‌شد، لاغر اندام بامورت‌بی‌رنگی بود. بسه‌شدت ناراحت می‌نمود . او دروضع نامطمین حر کت میکرد وازنگاه کردن به‌طرف کوچی که‌جسد مرده درآنجا افتیده بود، بازحمت فراوان‌احتراز می‌نمود کمیسر شروع کرد به‌حرف زدن«آقای ایورینگ ،شما سچندساله‌هستید ؟»

«۲۳ ساله باشم. »

«پس‌بزرگتر ازخواهرتان هستید ومن‌فکر نمی کردم. شمابرخلاف جوانتر به نظر می‌آیید .عمهٔ شمارا کشته‌اند. »

مردجوان اظهارداشت : «اوه خدای من، وحشتناکست... من عمه ام رابسیاردوست داشتم .»

کمیسر نگاه متجسسانه به‌صورت رولاند افگنده پرسید: «راست می‌گویید ؟ شما اورا بسیار دوست دا شتید ؟ شما درحا ل حاضر چه‌مشغولیتی دارید ؟»

«من فروشنده موتر هستم. »

«درجه تحصیل تان ؟»

رونالد خنده خفیفی کرد وگفت : «آقا ی کمیسر ،درس‌چندانی نخوانده ام. دو مرتبه ناکام مانده، سپس شامل یك کورس‌تجارتی شدم. ولی آنجا هم حوصلهٔ ادامه درس رادر خود ندیدم وبصفت نماینده مقرر شدم. اما عایدی نداشتم و.. »

«وشما برای دختر هابه یك مشت پول احتیاج داشتید ؟»

این مطلب رانگرید ..به‌شماگفته‌است ؟

«این بلی درست است. من ... من به

«بلی. همینطوراست که‌اوگفته؟»

بسختی می توانم تنهایی‌را تحمل کنم.من... خوب بهرحال بمن بنگرید: مگومن به‌مرد ی میمانم که‌دختر ها ازسرو شانه هایش ببرند؟ باید همیشه پول خرج‌کنم »

کمیسر باسر حرفش راتایید کرد:«می‌فهمم وسر انجام شما به‌این فکر افتیدید که عمهٔ تانرا به‌قتل برسانید ، همینطورنیست؟»

پسر جوان به‌چشمهای کمیسر خیره شد وطوری به‌اونگریست گوآنکه خواب می‌بیند و آنگاه بالحن آرامی پاسخ‌داد: «من‌گاهی به‌این موضوع فکر مینمودم که یك روزی میرا ث عمه جان را تصاحب خواهم کرد. ا لبته ثروت هنگفتی بمن می‌رسید ، زیرا عمه‌لبنی هستی فراوان داشت . اما من‌باعث مر گ‌او نشده ام. »

«پس کی اوراکشته است ؟ این‌دوخا نم پیری که‌در اتاق سالون نشسته اند ؟ یاآن زن وشوهر مسن که پهلوی آندو پیر قرار دارند ؟» کمیسر بابرداشتن دو قدم روبرو رونالد ایستاده بود وپرسید:

«شاید جریان همینطور بوده باشد : «شما استرکنین تهیه کرده باشید . استر کنین را می‌توان اززهر موش بدست آورد و شما آنرا عوض بوره درقهوه به خورد عمهٔ تان داده‌اید. غیر ازشما چه‌کسی دگر می‌تواند قا تل عمهٔ تان باشد ؟»

پسرجوان لختی سکوت اختیار کرد وسر انجام سرحرف آمد : «خواهرم آقای کمیسر زیرا اوهمیشه به‌پول می‌اندیشید وبهر اندازهٔایکه در تصورتان بگنجد ، خسیس‌است وهروقتی که در فشار مالی‌قرار دا شته باشم وازاو تقاضای کمك کرده ام، خواهرم حتی یك‌مارك هم بمن نداده است. عمه لینی نمی توانست این عادت او راتحمل کند و احتمالا از همین ناحیه از عمه لینی وکمکهای که اوبمن مینمود می ترسید . می‌ترسید که عمه لینی نسبت به‌او برای من محبت بیشتر داشت .»

کمیسر بالحن مستهزانهٔ اظهار داشت : «مفکورهٔ عالی» اما اومیدانست که: در اینجابه نوع‌اظهاریه های مواجه بود که هردو گفتار در صورت توجه عمیق چندان دور از حقیقت جلوه نمی نمود.

کمیسر گفت : «خوبست، بروید . من حالا میخواهم ازسایر مدعوین هم چیز هایی بشنوم .

وقتی او تقریبا یك‌ساعت بعد بالا پوش وکلاهش راگرفته میخواست از آنجابرو د بایداعتراف می‌کرد که‌بیشتر از آنچه در ابتدا دستگیرش شده‌بود، چیزی‌از ماجرای کشته شدن عمه‌لینی نمی دانست دردهلیز بیرو ن بادختر جوان روبروشده پرسید :«شمارولاند راتوقیف نمی‌کنید ؟ ولی‌من که‌بشماگفتم ... وعلاوتا .. » کمیسر با لحن خشکی اظهار کرد :

«من کدام دلیل صحیح علیه برادرتان‌ندارم دلیل واضحی دردستم نیست .»

تااورا بازداشت کنم- همانطوریکه علیه شما دلیل واضحی در دستم نیست . »

دو روز بعد. دوسیهٔ مربوط به‌قتل خانم ایورینگ‌رامیز کاربمقابل کمیسر بورنمن گذاشته شد. عامل مرگ او حقیقتا استرکنین بود . اما در بوره دانی اثری از استرکنین و جود نداشت. پس چه‌کسی آن زهر را درپیالهٔ قهوه خانم ایورنیك مخلوط‌کرده بود ؟

یك مامور پولیس وارد اتاق کمیسر شده خبرداد : آقای کمیسر ماد موزل ایورنیك به ملاقات شما آمده است ومیخواهد شما را ببینید .» «بیاوریدیش به‌درون ... روزشما خوش مادموزل ایورنیگ . چه‌عاملی شما را تااینجا کشانید که مرا ببینید ؟

ماد موازل ایو نیگ گفت: « من ثبو تی برای محکومیت اودارم. البانی که شما می‌خواهید . » انگرید ازمیان دسکول خود تصویری رابیرون آورده اضافه نمود: «من‌این تصویررابرداشته‌ام. یك مرتبه آنرا دقیقا از نظر بگذرانید.»

مردی با نقاب بقه

شما در سوراخ بوده اید ؟ آخ بلی، منظورم محبس است مادموا زل ؟ طبعاً دختری مثل شما نمیتوا نـد از ان چیزی بداند .)

مایتلند به‌اطرافش نظر انداخت.

(من با تمام شخصیتها ی بـر جسته درآنجامواجه شدم . حاضرم شرط ببندم که من یگانه کسی هـم هستم که ساول مو ریس را دیده‌ام خطر ناکترین مرد در میان ما هـمه شما فکر کنید که بجای من هستید تمام مسایل بهمین ارتباط می‌گیرد درست فکر کنید، شما عو ض مـن هستید .

ما دموازن – آخ وحشتناك است ماد موازل .)

ایلا تمجمج کنان اظهار داشت : آقای مایتلند ، می ترسم بگویم که من منظور شما را تااینجا نفهمیده‌ام ایلا دید که مایتلند بانـا را حتـی فرا وان مجدرا اطرا فش را بدقت مراقبت کرده سپس سرش را به

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك مـعاون کمیسـر پـو لیس‌به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیر که‌مردمرموزی‌است‌میپیاید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کـار میکند،به‌اثر تشویق لولا بسا نـــواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار اونزد ماتیلند به کـدا م‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر قت‌میرود تحقیقات پولیس هاگن مد یر کلپ‌هیرون گر فتار میشود. اما هاگـن بطرز عجیبی فرار میکند واکـنـون‌پولیس به اثر اشتبا هی کـــه دارد بکس هایی‌راکه مرا جعین درشعبات‌حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپر ند در دفتر مر کزی تفتیش‌مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشودواینـك‌بقیه داستان.

طرف ایلا نزدیك آورده گفت :

او بالحن تفریح آمیزی حر ف می سپس دستش را دور شانه ایـــلا گذاشته ادامه داد :(شما مطمئا به نفع من یك کلمه را به او خواهید گفت همینطورنیست ؟ به او بگویید که شما را اخطار کره ام ذهنیـت او دوبار ه‌نسبت بمن تغییر خواهد کرد و کار ها را به نفع من انجام خواهد داد ، چطور ؟)

او با لحن تفریح آمیزی حرف می زد و ایلا به تدریج میفهمید منظور ما یتلند از ذکر کلمه (او) کسی جز دیك گاردون نمی باشـد. مایتلنـد دستهای ایلا را گرفته ، میـــان انگشتان خود مالش داد و اگر چه ایلا صور تش را نمی دید . بـــا اینهم حدسهی‌می زد که مایتلنداشك می ریزد «من هر کاری از دستـم بر بیاید یقینا برای شما انجام می دهم **اما شما بسیار هیجان** داریـد آقای بسیار عزیز مایتلند . چطور است اگر در باره نا راحتی خود با یك طبیب مشور کنید ؟ »

مایتلند با لحن موثر و به تانی گفت :

«نی نی ماد موازل ، به طبیـــب احتیاج ندارم . این یکی را نمی‌شود به کمك داکتر معالجه کرد !

اما من به شما می گویم که چـــه تکلیفی دارم .شما مرادرك مـــی کنید و مایتلند ! اما من‌تمام‌جایدادم به کسی بعد از مرگ خود واگذار شده ام ، بیك ، نفر خاصی که‌تمام شوخی و مسخره‌گی در همینجا می باشد . ماد موازل ! و آن کســـی هست که بعد از سر من او را باز داشت خواهند کرد .)

مایتلند در حالیکه خنده بیصدایی سر داده‌بودبا کف دست بزانویش زد. ایلا به تدریج به این فکر مـی افتاد که مایتلند دیـوانـه شـــده است .

«اما من یك پلان وسیع دارم ، هاها بلی ! ماد موازل ، من هیچگاه پلانی به این بزرگی نداشته ام‌شما به نوشتن با ماشین تایپ بلـــد هستید . ؟

«البته که می توانم . اما نه‌بسیار خوب »

بقیه در صفحه۶۰

گذرگاه تبسم

این بچه‌های شوخ

دختر زیبا و تنازی که تازه از خرید بر گشته‌بود برای دوستانش ما جرای را که در بازار برایش اتفاق افتاده بود اینطور قصه میکرد .

... بلی من عاد ت دارم که با دوستم دست بدست‌راه‌بروم‌چراکه‌من عقیده دارم ، اینطوری در بازار های مزد حم راه را گم نمی کنیم وهم ازشر... پرزه‌گفتن‌پسران زیادمنزجر نمیشویم .زیرا هنگامیکه پسر ها پرزه ی برای دلخوشی شان به‌دختر ها میگو یند اگر دختر ها با هم و شانه به شا نه باشند هر یك ازین دختر ها فکر می کنند که طرف ،بالای خواهرخوانده اش‌پرزه رفته نه بالای‌خودشس و به اینتر تیب کمتر تحت تاثیر سخنان بچه ها ییکه بعضا واقعیت های در پرزه های شان بشکلی نهفته ا ست میروند .

من وذوستم در جاده ای مزد حم بی خیال راه می رفتیم که مردی‌به او شانه زد دوستم از من جدا شد و من نیز بفکر اینکه او دو باره پهلویم بر گشته است دستم را در قولش انداختم و عرض سرك را بااستفاده ازموقعیت ترافیکی‌واشاره سبز طی کردم . وقتی به آنطر ف سرك رسیدم دفعتا متوجه شدم که عابرین بر من می خند ند .زود متوجه دوستم شدم تا دریابم مردم بر کی میخندند . ولی همینکه روی خودرا بسوی او کردم نزدیك بود از وحشت شاخ بکشم . من دستم را در بغل یکمرد انداخته بودم و او نیز تا آن لحظه صدای از خود در نیاورده بود . من در آن لحظه‌خیلی تنها بودم ، خیلی ، میدانید چرا ؟

برای اینکه همه میخند یدند . دوستم هم میخندید باتمام وجودش بر من میخندید و بعد خودم نیز که در همان جاخشکم‌زده بودخندیدم‌و یکجا با دیگران .

اما یکبار احساس کردم چیز سنگینی به شانه ام خورد بطوریکه نزدیك بود بزمین بخورم او یك جوان بود که بمن شانه زد ازهمین جوانهای به اصطلاح شیك واتو کرده گی .

به او گفتم :

– سعی کنید متوجه راه رفتن‌تان باشید .

– مثل که شما متوجه راه رفتن تان بودید .

– ولی من ...

– ولی ندارد ، شما به میل‌خود دست بدست آن مرد مسن و معمر انداختید و عرض جاده را با او پیمودید . منکه از او جوانترم باید چند جاده را با من یکجا برو ید اینطوری یکدیگر را بهتر خواهیم شناخت .

– شما مگر دیوانه شده اید من آنمرد را بجای دوستم عوضی گرفته و ...

– درست پس شما متوجه همه چیز هستید که بر دیگران حکم . که ...

– والله ...

–... وازدیگران تو قع دارید که متوجه راه رفتن خود باشند .

عجب گیر کرده بودم حالا کی مرد است این جوا ن را قانع بسازد .اصلا من غلطی نکرده بودم فقط از دحام مردم واز همه بالا تر توجه به اشاره ترافیك عواملی بو که آنمرد را بجای دوستم عوضی بگیرم .

به آن جوان میگویم :

– خوب حالا ممکن است ازسرم دست بر دارید .

– ممکن نیست .

– پس از جان من چه می خواهید !

– اینکه شما دختر ها چرا از ستاره های سینما غرب پیرو ی میکنید .

گپ های عجیبی میزد . تقلید از ستاره ها ی سینما .

– کی تقلید کرده .

– شما .

– چگونه تقلیدی .

– ستاره های سینماتر جیح می دهند با آدمهای مسن از دواج کنند آینها عقیده دارند که مردان سالمند دارای تجربه بیشتری هستند و بالای احساسات شان غالب . این تسلط بر احساسات است که مردان مسن کمتر از زن خود طلاق میگرند درموارد دیگر نیز عاقلانه فکرمی کنند .

– من همچه عقیده ندارم ؟

– پس چرا با من نمی آید ؟

– آقا مگر قرار بود من وتودر سر سرك عقد کنیم .من با تو کجا بروم .

– عجیب دختری هستی تا بحال هر کس میبود راضی میشد .چندان قیافه ای هم نداری که اینقدر بخود مینازی .

بعد ها هم چند بدو بیراه بمن گفت و راهش را گرفت و رفت .

حالا دیگر دوستم نیز در پهلویم بود و مات مبهوت به تمام کسانیکه به ما می خندید ند نگاه می کرد.

بدون شرح

انعام

مردی درهوتل موقع شماردن‌پول هایش‌متوجه‌شدکه نوت هزارافغانیکی خودراگم کرده است غرق تفکربود که خدمتگار هوتل نزدش آمده و گفت :

میدانم حتما پولتانرا گم کرده‌اید.

مرد باتعجب گفت: شما اینرا از کجا میدانید .

خدمتگار گفت :

پولت رامن یافته‌ام ودست درجیب خودکرده ده نوت‌صدافغانیکی‌رابرای طرف مقابل داد .

مرد باتعجب گفت : پولی را که من گم کرده‌ام هزار افغا نیکی‌است نه‌ده نوت صد افغا نیکی .

خدمتگار گفت :

من پول راقصدا خورد کرده ام . بخاطر اینکه هروقت مسافری بـــه هوتل می آید من مجبور هستم نوت های هزار افغانیکی رابرایش خورد کنم . تابرای من ازین پولهای خورد شده انعام بدهد .

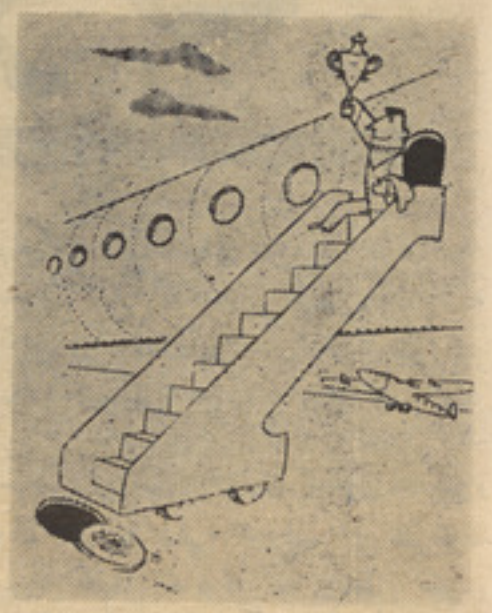

بدون شرح

درکشتی

دورفیق دیوانه سوار یـك کشتـی کوچك شدند . ناگهان کشتی درآب غرق شدیکی ازدیوانه ها خودش را نجات داده به ساحل رساند ودیگری درآب درحال غرق شدن بود .

دیوانه اولی دوباره داخل آب شده وآواز میداد .

ـ رفیق تشویش نداشته باش و ترسی بدل راه مده . من‌که خودرا نجات دادم حالا برگشتم که ترانجات بدهم .

اینجا که برای‌مست کردن‌ساخته‌نشده است .

مشکل بزرگ

ار اتا ق معاینه خـانـه داکتـر روانشناس ، خانم قشنگی که تازه بکار سینماشروع‌کرده بود باداکترسر گرم صحبت بود .

ـ چه فرمایشی داشتید ؟

ـ داکتر صاحب شمابايد مراکمك‌کنید ...

ـ یك مرد پولدار، خوش تیپ که‌مرافو ق‌العاده خـوشـ نمـو ده و خواستگار من شده است .

داکترگفت : اورا دوست دارید ؟

ـ بلی داکتر صاحب .

داکتر می پرسد :

پدر ومادر شمابه اینکارراضی‌اند.

ـ بلی کاملا .

ـ پدرومادر طرف چطور ؟

ـ آنهاهم موافق اند .

ـ پس مشکل شما چیست ؟

ـ مشکل من اینست که چطـورروحیه شوهرم رابه شنیدن ایـــن خبر آماده کنم .

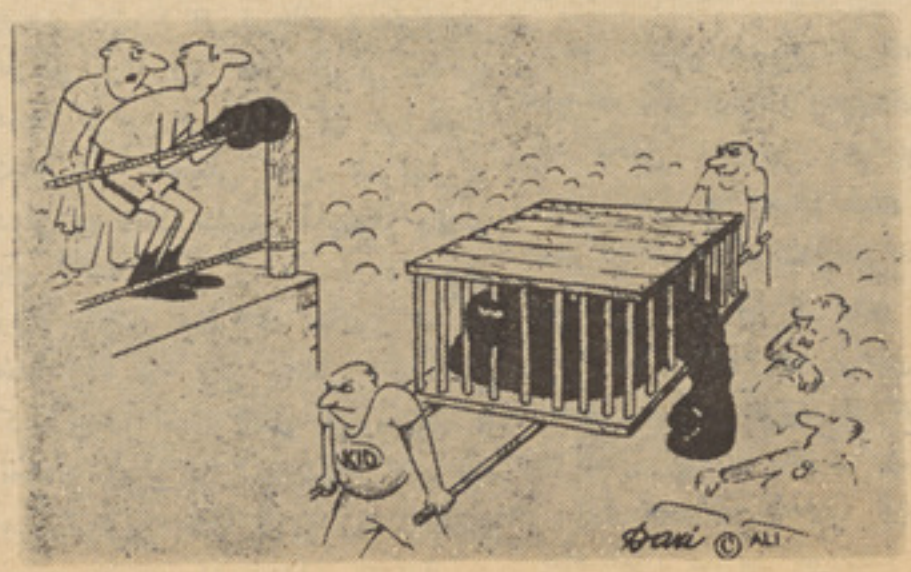

بو کسر : نجاتم بد هید

مار

احمد همیشه از شکارش تعریف میکرد وادعا داشت که شکارچـــی ماهری‌است وبهمه چیزمعلومات دارد تصادفا در مجلسی‌که راجع به مـار عینکی سخن به‌میان آمد. احمدسرفه بلندی کرده وبه غرور زیاد گفت : بنده چند سال قبل به هندوستان سفری کرده بودم اتفاقا مار بزرگ عینکی به من حمله ورشد .

میدانید ؟ مار عینکی خطر ناکترین خزندگان است . درین اثنا یکی از رفقایش گفت :

ـ چطور بامار مقابل شدی ؟

ـ هیچ وقتی بمن نزدیك شد به طرفم حمله کرد. من فورا با چوبی که دردستم بود عینکش راازچشمش دور کردم . حیوان جایی را دیـده نمیتوانست . گـــز ندی برای من نمی توانست برساند .

بدون شرح

درداخل سرویس

دودیوانه داخل موتر پهلوی هـم نشسته بودند . یکی ازآنها روبـه دیگری کرده پرسید .

ـ ببخشید آقا ، ممکن اســـت بگویید ...

دیوانه دیگر نگـذاشت گپ اولی تمام شود و جنتری کو چـکـــی که در جیب خود داشت بیرون کرده جواب داد :

دیوانه‌اولی باخوشحالی‌گفت امروز چهارشنبه است .

ـ تشکر میکنم آقاپس رسیدم ... من همین جاپیاده میشوم .

دهوشیاری سیوری

سړی خپل‌ځان خورا زیات‌سپک احساس سوه. هرشی ته‌به یی چه کتل نو ښه به ورته پسیده او دهر ساز په اوریدو سره به یو ډول خو ښی اولړ څه سستی ورته پیدا شوه .له غوږونو څخه یی‌تپ پورته کیده. او داسی یی احساسو له چه سترگی یی درندی دی اود سترگو دپاسه یی یوه اورنی پرده راکښته شویده. ډیوه میز دپاسه یی یوه ښکلی مجسمه ولیدله. یوه کوچنی غر څه ډیره یی خوښه شوه خووارہ یی کښته پورته کړه ،دخپلو تودو گوتو په څوکه یی ومو ښودله.

مجسمه گوتی له‌گچ نه جوړه وه. بیرته یی په‌ځای کیښودله. له بلی گوتی نه دساز اوتنگ تکور غږ پورته وو، ټولو خوښی کوله او ټولو خپل سات تیراوه. دتنگ تکور له‌غږ سره لږ څه په سدشو. اومجسمه گوتی یی بیرته په ځای کیښوده . هغه له خپلو دوه اورینو سترگو سره لری شو. سړی خپلی سترگی ومو ښودلی، خو ویی‌نه‌لید ورو ورو هغی بلی گوتی ته روان شو. داسی ورته ایسیده چه په هوا کی روان وی. همدا چه گوتی ته ننوت نود څراغ چاپیر دلوگی یو شپول جوړ شوی وساز ښه‌مست‌و یوی‌پیغلی سندری‌ویلی. اوسازیانو په مستی سره ساز ورته واهه .د بیړی دباد بان په‌شان هاخوا دیخوا ځنگیده. خپل ځای ته ورسید گوتی په رڼاکی ډوبه وه. ټول خو شا له ښکاریدل ځینو خبری کولی، خو ټولو سازته غوږ نیولی و. همدا چه سړ په خپلی‌څوکی باندی‌گشیناست نویی خپلی مخی ته وکتل. ددوی ترمنځه دمیز هاخوا، په کوچ باندی یوه ښکلی پیغله ناسته وه. دهغی په برندو سترگو ورته وکتل. په همدی وخت کی پیغلی بیاهم کټ کټ وخندل. او سړی ور سره‌خوله خلاصه کړه او ویی خندل. کټ‌کټ پیغلی بیاهم وخندل او سړی بیا خوله خلاصه کړه اود زړه له کومی یی‌و خندل. اودی پرله پسی خندا گانو هغه سخت وپاروه. دایی‌یقین وچه دا خندا گانی دده لپاره کوی که‌نه خو ړومبی چوپه وه. له مخ، تټر او لمنی څخه یی ورو نظرلاندی وښویدل. بیایی‌هم ستر گی د پیغلی په سپینو پونډیو او ورونو باندی ولگیدلی. دشو دو په سپینی وی ترخنډه یی دپیغلی پښو اوورنو ته‌کتل. تر هغو چه ټول پاڅیدل‌او دډوډی دمیز خواته ولاړل.

په پیغلی پسی یی کتل. پیغله یوه دنگ ځوان سره اوږه په اوږه روانه وه. لاس یی دځوان په لاس ورسره ټوله گوته تاویده. دډوډی دمیز خواته ورنژدی شو. هلته د کاچوغو، پنجو، چړو، غابونو او نورو لوښو یوه جرنگاوه . هرچا خپل غابونه‌ډکول سړی‌هم وغوښتل چه خپل غاب ډك کړی، خو چه مخامخ یی‌وکتل‌بیاهم هماغه‌پیغله‌وه ورو یی نظر دهغی په لوڅی او بربنډی تتی باندی ونښت تټر یی تك سپین اود واوری په شان ژ. او غاړکی یی بیاهم څراغونه په خپلو غمیو کی ځلول. نظریی په ډیره گستاخی سره دپیغلی په‌لوڅ تټر باندی لوبیده. پیغلی بیاهم له هغه ځوان سره خبری کولی، ورو ورو ورسره پستیدله او بیابه یی وار په وار کټ‌کټ خندا کوله . سړی هماغسی ورته کتل. او چه دپیغلی خوله به دخندا لپاره‌خلاصه شوه نود به‌هم دژړه له‌کومی‌وخندل

غوښتل یی چه دهغی گوتی په خوا وخو ځیږی ،خو همدا چه بیایی په مجسمه گوتی باندی سترگی ولگید لی‌نو خدا زده چه ولی یی زړه ته‌دا تلوسه پیدا شوه چه هغه واخلی. هغه یی اندازه کړه چه په جیب‌کی یی‌خاییږی که نه، په جیب کی یی نه یواځی داچه خاییدله، بلکه همدا شان هم‌د هغه جیب دمجسمی وړلو ته‌ډیر لوی او ارتو. زړه یی لوی کړ. هغه یی لومړی په ویره ویره اوبیا په زغرده سره په جیب کښی ومنډله اوچه غوښتل یی روان‌شی نویی (هغه) ولید چه په سروسترگو ورته گوری .دواړه سترگی یی د دوه سکروټو په شان ځلیدلی . او کاته‌یی دتیره لور په شان. سړی داسی احساس کړه او هغی وا یی وریدل چه (هغه) ورته وایی:

«ای غله! ماو لیدلی، مجسمه گوتی په ځای کیږده!»

ورږید ژر یی جیب ته لاس کړ سترگی هم سری سری وی، هروار به‌یی کټ‌کټ خندل اویو لړ سپین غاښونه به‌یی دږلی په شان دشونډو له‌منځه ښکاره شول. دنجلی یو آسمانی رنگه لنډ کمیس په ځان کی‌و. پونډی یی ترورنو پوری بر بنډی وی. تکی سپینی پونډی یی داسی وی لکه چه‌د مرمر دډ بری نه‌تراشلی شوی وی. جگه غاړه یی وه. ترزنی لاندی یی په غاړه‌باندی یوتور خال و.او ترخال لاندی‌دهغی غاړکی پرته وه. هغه غاړکی چه په غمیو کی یی یو څراغ گن څرا غونه ښکاریدل. دپیغلی سرو شونډو او دږلی په شان سپینو غاښونو دټولو پام ځانته اړولی و. همدا دسړی ورته پام‌شو چه هغه خاندی نو یی خدا زده چه ولی داسی احساس کړه چه‌دا خندا دهغه لپاره ده. او له‌ځانه سره یی ایستدلال کاوه چه هرو مرویی خندا گانی زما لپاره‌دی ړومبی خویی نه خندل. نو وار یی ورغوټه کړی و. له هغه سره یی خبری کولی، خو شاله وه او خندل یی. غوصه ورغله خو چه غوښتل یی‌تر هغوی ور سیږی نو «هغه»یی بیاهم مخی ته شین شو.

هماغه دوه سری دسکروټو په‌شان ستر گی ، نیغ یی ورته کتل.وچ په ځای ودرید. «هغه» په خیر سره ورته وکتل . داشی چه یوه شیبه یی‌هم له نظره ته غور ځاوه.

څو شیبی دسړی هرڅه هیروی دټینگ تکورغږونه‌دنو رو گڼه گو نه اود محفل تودوخه . او یواځی یی خپلی مخی ته (هغه) لیده له سرو سترگو سره. غوښتل یی چه ترینه تیر شی. خو غږ پر وشو .

– (پام کوه چی بی‌عقل نشی ! پیغلی کوژده کړی. او هغه رنگ ځوان بی دژوند ملگری دی !)

اود سترگو په رپ کښی ترینه پناه شو. سریی جورلیده اوورسره ټولو خندل خودی نه پو هیده چه هغوی ولی خاندی. ټولو هغه ته وکتل او خندل یی.خو دهغه‌ستر گی بیاهم دپیغلی په‌تټر باندی لامهانـد سره رغړیدی. ډوډی وخوړله شوه ټول خواره واره شول. او هرڅوك بیرته خپلو ځایونو ته راغلل سړی پیغله ځارله چه چیری کښینی. او همدا چه هغه یوه کوچ بانـدی کښینا ستله نودی بیاهم په مخامخ ځوکی ورته کښیناست. بیایی هم‌په خلاصو سترگو دهغی پونډی کتلی

او ترورنو پوری یی نظر رغړاوه. یوځل بیایی هم سروچورلید. ځان یی سپك احساس کړ . او پیغلی بیاهم کټ‌کټ وخندل. نور طاقت ورنغی. غـو ښتل یی چه له‌ځایه پا ځیږی او ولاړ شی دپیغلی څنگ ته کښینی آخر پیغلی هغه ته‌ځندل

ظاهرا یی دځوان لەخبرو نەخوښی کوله خودی‌یی‌پوهوه‌چه داخنداگانی ستا لپاره دی ستا لپاره دی ! وار په وار بەیی دسترگو لەگوټه ورته کتل هم . او همدی خبر و تـــه جرئت ورکاوه چەپه سپین سترگی سره پیغلی ته وگوری، غوښتل یی چه لەځایه پاڅی ورشی اود پیغلی څنگ ته کښینی، په ټټریی لاس ووهی اود پونډیو او ورنو دپاسه یی گوتی وکاږی او له ځـا یه هـم لەځایه هم‌وخوځید چەبیاهم (هغه) پیداشو. شك یی مخی ته ودرید. لەهماغه دوه اورنیو سترگو سره. سترگی یی تکی‌سری دسکرو ټوپه شان وی. دهغه غـږ یی لـه ورایه واورید ـ

ـ (پام کوه چه له ځایه دی وته خوځیږی ، داتش خیـال دی چـه پیغله تاته خاندی. هغی میړه کړی دی. هغه خپل میړه ته خاندی . دهغه ځـان، دهغه ښکلی ټـټر او ښکلی ورنونه او لـنډه داچه ټول وجود، دهغه پەمیړه پوری اړەلری. له ځایه مه خوځیږه، مه خو ځیږه، مـه خو ځیږه ، اودی پرلـه پسی اخطارونو هغه بیر تـه پـه ځای کښینا وه . خپلی ستر گـی یـی وموښودلی خدازده چه ولی یی دا اندیښنه په ذهن کی تیره شوه .

ـ زما سترگی هم‌د (هغه) پەشان سری‌دی.. زماسترگی هم‌دسکروټو په شان دی.. زما نظر هم دلور په شونډو باندی یوه‌ترخه موسکاتیره شوه. سریی سخت چورلیده، زړه یی دډوډی له خوړلو نـه وروسته ښه نەو، او پورته پورته کیده ورو څیر تیره دی ..)

او لدی اندیښنی سره یی پـه له ځایه پو رته شو. همدا چه ود ره خواته وسید نویی لەیوه تن سره څو شیبی خبری و کړی ، هاخوا دیخوا ځنگیده ، پښی یـی کښل کیدلی. لەهغه سړی سره یی‌ډیری خبری وکړی ، ډیری خوږی پستی خبری څو څوواره یی هغه پەمخ او تندی باندی ښکل‌کړ، څووارەترینه ځار اوقربان شو، او بیایی خدای پامانی ورسره وکړه ، دشپی پـه تیاره کی کو څی تـه ووت، لاهم دټنگ ټکور غږو هغه غوږو نو ته ورته. همدا چه دواټ زی تەورسید نویی اشپلاق وکړ او یوټکسی یی ځانته وذراوه. تکسی ودرید اوځان یی‌پکښی واچاوه. دخپل‌کور آدرس یی ورکړ. شپا ښه پخەوه. لەځان سره‌یی فکر وکړ ـ

ـ دی تکسی والا به نن ښەکار کړی وی .

اولدی خبری سره یی په شونډو باندی‌یوه شیطانی موسکا و گدیدله

ـ راځه چه پەلاره کی یی لوڅ کړم... ډیری پیسی به لری ،)

همدا چه موتر یوی گوښی‌کوڅی ته تاوشو نو سړی غوښتل چـه تکسی والا نه ووایی چه ویی‌دروی او هلته یی لوڅ کړی او پیسی یی ترینه وشکوی خوچه خپل لاس‌یی سوك کړ نوناڅاپه هماغه دوەسری اود سکروټو په څیر سترگی یـی مخی ته راغلی چه ورته کتلایی. د هغه ترغوږه شول چه (هغه) ورته وایی ـ

ـ (ای‌غله ! پام‌کوه چـه داکار ونکړی، داغریب بـه سبا ځی اود تکسی دخاوند حساب به ورکوی. داپیسی خویی خپلی ندی څه ... دهغه بچیان هم ډوډی ترینەغواړی هغه خوب په ځان حرام کړیدی‌چه دبچیانو گیډی یی مړی شی ...

او لاپه همدی فکرونو کی ډوب وو چه تکسی والا برك وواهه. او سړی پیسی ورکړی، ترینه کوزشو ددغو دوه اورینو سترگو له ځارنه یوه شیبه هم‌نه پەکراره هره شیبه اورینو سترگو ځاره. خپل کورته ننوت. همدا چه تشناب ته ورسید نویی ځان په هینداره کی وکوت ـ سترگی یی ذدوه سکروټو په شان سری وی. لەځانه ودر شو بیاهم هماغـه دوه اورنی سترگـی، پـه هیندره کی‌یی هم نه پـر یښود. اسویلی وکیښ، په قار سره یـی وویل ـ

ـ (دا دوه سترگی ماپه کرار نه پریږدی ...)

اوبیایی په ذهن کی تیر شول ـ

ـ (آه چه څومره‌ښکلی پغلەوه .)

له ځان سره‌یی فکر کاوه چه که لـه دغسی یوی پیغلی سره ژوند نه وی، اوکەدغسی یوەپیغله دسړی غیږ توده نکړی نولدی ژوند نـه څه‌گټه... او بیا یی وویل ـ

ـ (آه زه نه پوهیږم چه داژوند پخپله څه گټه لری ؟

دژوند یو پوچ اوتش شـی دی ... آخر زه څەله ژوند کوم ؟

دی پوښتنی ښه شیبه په چرت کی ډوب کړ ورو ورو د اعـتقـا د ژوریده اود پوخوالی خواته ورته . یو وخت یی بیا هینداری ته وکـتل په هینداره کی یی وکتل چەپەلاس کی‌یی دږیری خریلو یوه چاړه ورو ورو هغه خپلی مری‌ته نژدی کوی ـ

ـ (دا ژوند څه گټه نلری !) .

همدا چه چاړه یی په خپلی مری باندی کیښوده نا څاپه یی ولیدل چه هماغه دوه سترگی چه دسکرو په شان سری وی اود اور بڅرکی ترینه اوریدل. سترگو ورته کتل او (هغه) موسکی‌ؤ. څه ورته ویل. چه ښەیی غوږونیو ، هغه له خپلو اورینو سترگو سره ورته کتل او دوویل یی ـ

ـ (بس کـړه! دا دلنډ پـاری کارونه دی.. ځان وژل دکمزورو او او ډارنو انسا نـانو کـار دی !)

او خپلی سری سترگی‌یی یوه شیبه هم ترینه نه لری کولی لاس یـی بیرته کړ او هیند ره یی په سوك ووهله دړی وړی شوه. او سوك‌یی وینو کی لیت پیت شو .

خود ماتی هینداری دچاودو په منځ کی بیاهم دوه اورنی سترگی ورته متوجه وی اوهغه یی څاره ـ

ـ (ځان وژل دډارنو انسا نا نـو کار دی !...)

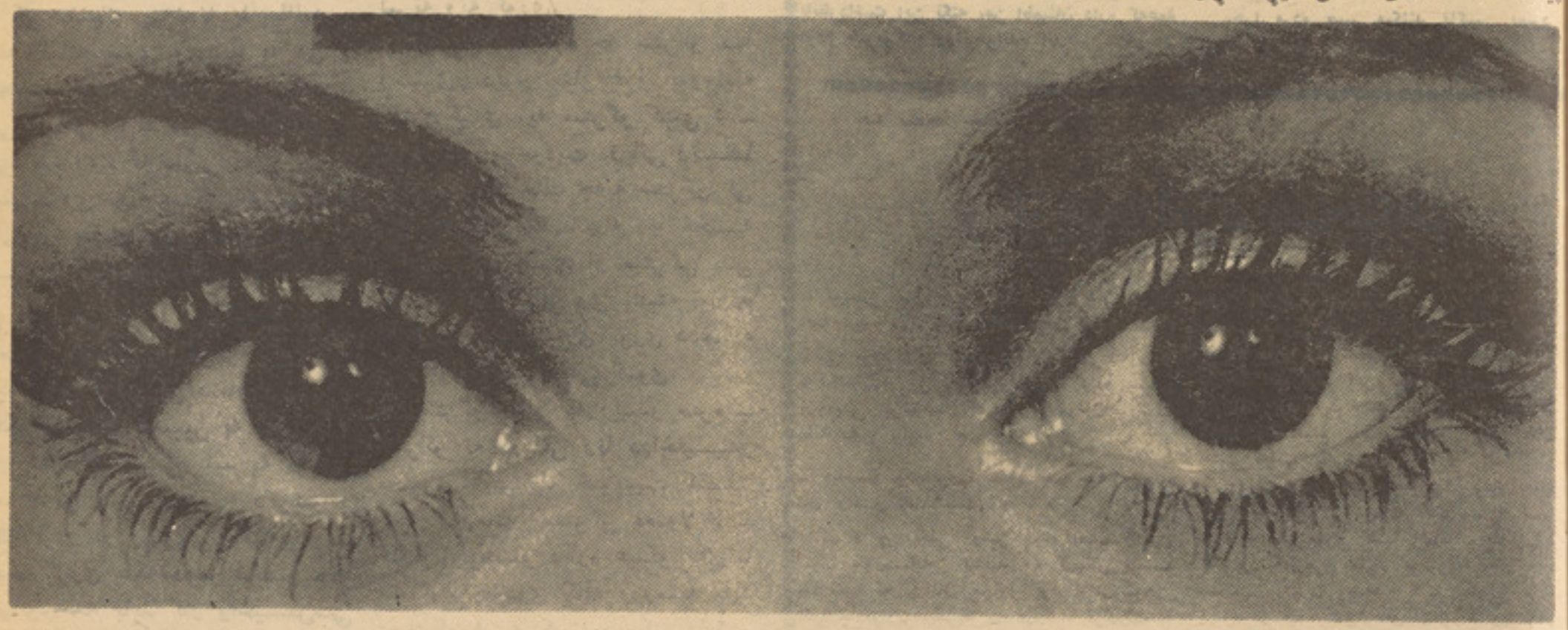

۱۵مخ پاتی

سترگی ستاسو دبدن

په تیره ،بیاددولس اوشپاړلس کلنی ترمنځ ،باید ډلیدډ څارنی ډپاره‌وخت په‌وخت ډسترگو ډاکتر ته‌ورشی.

طبی عینکی څه‌وخت باید ولرو؟

که‌لیری یانژدی ښه او څرگند ـ نشولیدلای (لیری لیدو نکی سترگی نژدی له منځه وړی اونژدی‌لیدونکی سترگی ،لیری نایژندلی وینی) که دسر خوږیاو خوابدی راته پیښیږی، که دکوم لیری ځای دلیدلو په‌وخت کی‌دبڼو سوری کموو او په ورځو، تندی اومخ باندی گونځی اچو و، که‌کوم لیری ټکی له یوه گوچلی ـ سوری څخه دخپلو سترگو په‌نسبت ښه‌وینو ،که دموټر چلو یامطالعی ددد ه‌ی‌مکبر ه‌پ

په‌وخت کی ستړی‌کیږوکه په‌معمولی رڼ کی دشیانو پیژندنه یا مطالعه ـ راته گرانه شوی وی‌باید په دی و پوهیږو چه طبی عینکو ته اړتیالرو طبی عینکی باید دډاکتر دنسمنی سره سم وی، که داسی نه‌وی که داسی نه‌وی نوله عینکو څخه‌استفاده دنارامی اوسر خوږی سبب کیږی دشپی له خوا اودمطالعی په وخت کی دښیښی رنگ باید سپین وی، بالعکس دنیمایی ورځی په‌گړیو په تیره بیاپه دولی کی دتیاره رنگو عینکو استعمال دسپین په نسبت‌ښه دی، دعینکو ښیښی باید په ټوکریا پښه پاکی نشی ځکه چه دکرښو د پیدا کیدو او ډښیښی ډخرابیدو ـ سبب گرزی بلکه دهغو مخصو صو ټکرانو څخه باید کار واخیستل‌شی چه په پلورنځیو کښی نشته.

دخلکو دمشغولاوو سره دوړانگی اړیکی.

دهری مشغولا دسرته رسو لو ښیـ منمدعی

دپاره ټاکلی وړانگی ته اړتیا شته لیکوال ،گنډونکی، مامورین شاگردان نقاشان ،سازیان او دوی ته ورته کسان ،بشړی او ټاکلی وړانگی ته اړتیالری مثلا دگنډونکی دپاره هغه رڼا چه‌له پاسه یی ځلیږی بشپړه‌نه ده‌اویوبل څراغ ته‌هم اړتیا لری،لږه رڼا په مستعدو خلکو کښی سترگی دنژدی لیدلو سره عادت کوی.

په زرو خلکو کښی په لږه رڼا اوله عینکو نه پرته مطالعه او کار امکان نه‌لری لږه رڼاسترگی ستړی او اعصاب کمزوری کوی.

ډیره غوره اوښه رڼا ،دلمر روښنایی ده چه‌په غیر مستقیمه توگه کو ټه روښانه‌کوی دغه راز زیاته رڼا هم سترگی کمزوری او ستړی کوی ددیوال یاتابلو رنگ باید زیات نه وی وی ځکه چه دوړانگی انعکاس سترگی ستړی کوی ،زیاته رڼا سترگی سره کوی اوداوښکو توئیدل زیاتوی ،ډیری قوی رڼاته سترگی ـ نیول ،دسترگو سخت در ډپیښو ی لمرته مستقیمه ننداره او ډکسو ف اوږده ډوام دسترگو ترده سو ځوی اوډایمی ړوندوالی پیښوی چه علاج نه‌لری نوځکه باید پاملر نه وشی چه ماشومان دکسوف په وخت کی لمرته ونه گوری.

دهغی رڼا اندازه چه سترگو ته رسیږی ،دبیلو بیلو غړو په‌وسیله کنترو لیږی ،په سترگو کښی د ـ ځینو دانو موجودیت ،زیاتی رڼا جاڼبوی ،زاړه خلك چه‌په سترگو کی دغه راز دانی نشته ،له رڼا څخه زیاته متاثره کیږی او سترگی یی همیشه نیمه تړلی وی ،البته تیا ره عینکی تریوی اندازی پوری ددغه راز نارو غانو نارامی کموی.

دسترگو کسی په‌وړیدو سره ـ سترگو ته دزیاتی رڼا ډډاخلیدو مخنیوی کوی. له څلویښت کلن څخه وروسته ،سترگی معمولا ډ ـ گنډلو ،لوستلو ډپاره عینکو ته‌اړتیا پیداکوی هرډری کاله وروسته باید دسترگو او عینکو نمره کنترول‌شی لږه غذا ،قحطی جگړه او اوږده ـ مسافرتونه ،ځینی‌دواگانی او سگرټ دسترگو لید کموی یایی له منځه وړی.

دسترگو غټوالی یاوړو کوالی د سترگو ډگاټی په‌حجم پدی اړه نه لری بلکه دبڼو په دسویری په لږ والی یازیاتوالی پوری تړلی دی، د سترگو ډگاټی پنډو للی تقریبا ۲۳ میلیمتره ډی اونن ورځ‌ډجراحی عملیاتو په وسیله سترگی غټی ښودلی کیږی ،له ځینو نارو غیو څخه وروسته معمولا کله کله په سترگو کښی ټیله پیدا کیږی، خو باید وویل شی چه دهری نارو غی په څارنی سره په سترگو کښی ډډغی ټپلی ډپیدا کیدو مخنیوی ـ کیدای شی، ډغه راز ډسترگو ذ ـ قرینی ډپیوند ډعملیاتو په‌وسیله ډسترگو ټپله لیری کیدا ی شی که ډپیوند عملیات امکان ونه‌لری ډتورو عینکو په وسیله ټپله به ټیدای‌شی.

بقیه صفحه ۴۳

سرگذشت دردناك

وقتی هوتل راترك‌گفت، مجبور شد برای پرداخت پول هوتل، موتریکی از دوستانش راگر و کند .هنگامی که‌پول هوتل راپرداخت وتکت ترین راخرید ، فقط آنقدر پول د یگر نزدش مانده بودکه چند تا مالته بخرد.ازینرو نتوانست به حما ل ایستگاه انعام لازم‌را بدهد.

•••

روزنامه درباره چگونگی مرگ «ایزادورا » نوشته بودکه اوسوار موتر بود. نا گها ن دستمال گردنش به‌عرابهٔ جلوموتر گیر کردو به‌حالت خفه شده به پایین‌افتاد.

وقتی روزنامه راگذاشتم، به‌نظرم آمد که مردم آه میکشند ـ آهی که باکنجکاوی و تاسف توام بود ـ برای اینکه زندگی و ی شکل افسانه را داشت. افسانه یی‌دلچسپ وغم انگیز . تعداد انگشت شماری از مردم این استعداد رادارند که‌به‌زندگی شان شکل فسانه بدهند. زندگی «ایزادورا» نامفهوم‌بود. ازهمینرو همه فکر میکنند که‌همه‌چیز رادربارهٔ او میدانند.

«ایزادورا » دخترزیبا یی بودکه برای مدت کوتاهی درخشید تامزهٔ شهرت و ثروت رابچشد . او انقلابی ترین رقاصهٔ نسل خودش بودکه پیروان بسیار یافت . بعد ، علاقهٔ مردم به‌او ،به‌حیث‌یك راقاصه ،ازبین رفت ولی زندگی اوکنجکاوی همه رابرانگیخت بانظرداشت این نکته ،من اطمینان دارم که‌همهٔ مردم خبرمرگ اورا خوانده اند.

تصویری که‌من از «ایزادورا» ساخته ام ناقص وناتمام است،ولی اگر توانسته باشم که‌چهرهٔ اورااندکی ازهالهٔ افسا نه‌بیرو ن آرم ،بازهم ازکار خودم راضی خوا هم‌بود. اگر این تصویر شمه‌یی از حقیقت ر اآشکار سازد ،من به هدفم رسیده ام.

روزهایی که میخواستم این نوشته راپایان دهم ،خبری در یکی از روزنامه ها چا پ شد:

«دوستان» ایزادورادنکن ر قاصهٔ پر آوازه که اخیرا به‌صورت غم انگیزی چشم ازجهان پوشید، درصدد هستند تاپولی جمع آو ری کنند وبه یادبود این رقاصه مجسمه‌یی در شهر «نیس» بسازند این مجسمه «ایزادورا» جامهٔ کوتاهی به‌تن خواهد داشت ودردستش گلابی خواهدبود که‌برگهایش در حال پرپر شدن است. »

فکرمیکنم که‌این مجسمه شاید زیبا باشد وشاید من‌شبی به‌دیدن آن بروم. درپای آن با یستم وخاموشانه به‌آن خیره شوم شا ید هم بخندم . شاید هم‌رو ح«ایزادورا» یکجا بامن بخندد ومیگوید:

«چرابه جای این گلاب یك کو کتیل د ر دستم نگذاشته اند. ولی به‌هر صورت خیلی لطف کرده‌اند»

شاید درین لحظه آنچه راکه کمی پیش از مرگش‌به من گفت ، فراموش کرده‌باشداو گفته بود:

«چرا مردم صبر میکنند تاکسی بمیرد و آنوقت برایش گل میفرستند ؟»

«پایان»

بقیه صفحه ۵۰

برگزیده‌الفرد هیچکاك

کمیسر تصویر رابرای لحظات طو لانی‌به دقت دید. درفوتو مشاهده نمود که‌رولا ندیك قاشق بوره رادر قهوه عمه اش می‌اندازد.او به‌کمك ذره بین تصویررامعاینه کرد. سپس ازجایش برخاسته گفت: «مادموازل‌ایورنیگ لطفا بامن بیایید. »

ـ «باشما؟ بکجابروم؟ هنوز هم همه‌چیزبرای تان واضح نشده‌است؟ »

ـ « چرا،بکلی روشن شده است.ازهمین سبب بایدشمابامن بیایید .» کمیسر به معاونش که دراتاق مجاور بود اشاره‌نمود. آنها مادموازل انگرید را دروسط قرارداده،به طرف‌موترخدمتی‌بورنمن که‌درحیاط ایستاده بود رفتند. کمیسر دروازهٔ راست موتررابازکرده گفت: «ماد موازل ایورنیگ لطفا سوار موتر شویید !»

مادموازل انگرید سوال کرد: «به کجا می‌رویم ؟»

ـ«نزد شما، به منزل تان‌می رویم.

«بلی اما.. من‌فکر میکردم که‌شمارولاندرا توقیف‌می کنید».

ـ«وحالا دگر بهیچوجه این کار رانمی کنیم» پس ازچند دقیقه مقابل دروازهٔ منزل انگرید آنها ازموتر فرود آمدند. انگریدسرش راشور داده ،خموشانه دروازه رابروی هردو مامور پولیس جنایی بازکرد . وقتی آنها به‌رهروی کوچك منزل وارد شدند کمیسر گفت: « حال خواهشمندم فیلم این تصویر رابمن‌بدهید.»

رنگ ازصورت دختر پرواز کرد وبه‌لکنت افتاد: «ف..فیلم .:. من آنرا..:پیش عکاسی است که‌آنرا چاپ‌نموده .»

بورنمن بالحن تهدید آمیزی پرسید :«ناچار بایدخودم بپالم ؟ شما مرتکب اشتبا هی شده‌اید. درتصویر شما اتفاقا دربایگروند تصویر جنتریی معلوم می‌شود که‌تاریخ ۲۵ دسمبر رانشان میدهد. شما بتاریخ ما رچ پیش ازشب جشن‌تولدی زهررا درپیالهٔ‌قهوه عمهٔ تان انداخته‌اید. شما نقشهٔ این کار را قبلا کشیده بودید ومیدانستید به‌چه‌وسیله اورامسموم بسازید وهم می‌دانستید که‌برای وارد کردن اتهام به‌برادرتان محتاج سند و اثباتی هم میباشید وبهمین منظور درشب کرسمس این تصویر را ازبرادرتان‌برداشته بودید تابه‌روزموعود ازان بحیث حربه‌یی علیه او استفاده کنید. شما میدانستید که‌تصویر رادر فرصتی تهیه نمایید که‌برادر تان‌لباس خوب پوشیده باشد. شما برای‌بدست‌آوردن دارای وثروت عمهٔ‌تان بدون وجود کدام‌رقیب کمربسته بودید. وهم شمانسبت به‌برادرتان که‌خصوصیات روحی وروش زندگی او نسبت بشماکاملاطوردگر است‌حسادت می ورزیدیداز اونفرت داشتید، بنابرین خواستید خاربغل‌را هم از خود دور سازید وبرادرتان رابه‌اتهام قتل عمه‌اش به‌زندان بفرستید.

مادموازل انگرید چشمهای آبی رنگ خود رابصورت کمیسر دوخته‌بود وزمانی توضیحات کمیسرراشنید، انگرید بالحن خشکی اظهار داشت : «تمام‌شد .من‌همیشه میگفتم که هر حماقتی پاداش دارد. ودر موردخودم‌هم همین موضوع‌صدق‌می کند.»

بقیه صفحهٔ ۱۳

قاچقبران که‌میخواستند...

سرعت سر سام‌آوری بر فرارذریعه موتر پر داختند و موظفین پولیس هم باهمان سرعت‌در حالیکه فاصله زیادی با موتر قاچا قبران داشتند برای گرفتاری آنها اقدام کردند و **ذر وهله اول برای آنکه موتر لاری** از نظر نا پدید نشود چند نفر از موظفین پولیس موتر لاری را متوقف ساخته دریور را اخطا ر دادند از جایشس حرکت نکند وبعد موتر پولیس برای گرفتاری قاچاق بران بحرکت افتاد..

بالاخره موتر پولیس از والگاه سبقت جسته پس **ازاعلام خطر** بدریور والگاه دستور توقف داد و دریور والگا ه‌وقتی خودشس را در چنگال قانون محصور دید نا گزیر موتر را متوقف کرده و خود شا ن را تسلیم پولیس کرد.

ښاغلی محمد ظاهر، طاهر مدیر قاچاق وزارت داخله ضمن اظهار مطالب فوق بقیه جریان را چنین تشریح کرد.

دریور لاری و قاچا قبران جهت تحقیق به مرکز وزارت داخله منتقل گردید **واز سقف موتر لاری** در حدود ٦٠ **خر یطه هاوی ٤٣٧کیلو** و هشتصد گرام تریاك بدست آمد قاچاقبران عبارت از محمد یوسف پسر **گل محمد باشنده قریه ابراهیم** خیل ولایت لوگر که می خواست تریاك هارابه حاجی‌عبدالرحیم پسر حاجی عبدالعزیز ساکن ناحیهٔ پنجم شهر قندهار تسلیم بدهد می‌باشند که هر دو نفر مذکور از طر ف موظفین انسداد قاچاق گرفتار شده اند ولی شخصی‌اولی‌که مواد مخدره را از (گرد کوه) ارسال کرده بود بدست پولیس نیفتاده است ،زیرا قاچا قبران متاع شان را روی رمز از یك جا به جای دیگر حمل می کنند وپول می گیر ند وحتی در یور حامل مواد شان‌گر فتار می شوند قاچا قبران از موضو ع آگاهی پیدا کرده فراری میشوند.

دریور گرفتار شده هم آدر س مکمل واصلی قاچاقبر را نمی داند زیرا وقتی قرار داد بین قاچا قبر و دریور عقد میگردد متاع مو اد مخدره در جائی تحویل دریور می گردد که محل مشخص نیست‌مدیر قاچاق وزارت داخله علاوه کرد:

اشخاص مذکور در اعترا فات خویشس متذکر شده اند که هرگاه موفق می شدند ٦٠ خریطه تریا ك را تسلیم شوند ازطریق رود هلمند ذریعه شتر آنرا از سر حد کشور خارج ساخته‌و به قاچا قبران‌خارجی تحویل میدادندچنانچه آنها متذکره شده اند که قبلا ۱۸۰ خریطه تریاك را تسلیم قاچاقبر ان خارجی دردو دفعه داده اند، نا گفته نماند که قبل برین واقعه موظفین مدیریت قاچاق وزارت داخله ٦٠ خریطه تریاك را از موتری در حصه پل چرخی گرفتار کردند که دریور مو تر محمدظاهروکلینرش‌محمدناصر نام داشت آنها معترف شده اندکه چار بار دیگر اشیا مو رد نظر قا چاقبران رابه قند هار نقل دا ده تسلیم حاجی عبدالحمید و حاجی موسی نموده‌اندموظفین این مدیریت بعد از اطلاع واقعه خانه حاجی عبدالمجید را در قندهار مو رد تلاشس قرار داده ۲۳٦۰ کیلوتریاك و۷۰۰ تو پ شکه ایرانی، جر سی وشری را با یك عدد مهر تقلبی گمرك بدست آوردند که قاچاقبران مذکور در ولایت مربوط شان جهت تحقیق وبررسی ازعمل شان‌تحویل داده شد.

ښاغلی محمد ظاهر، طاهر مدیر قاچاق در جواب سوالی گفت از اواخر ماه سرطان ٥٢ الی اخیر سال ٥٢ ـ ١٠٤ واقعه قاچاق از خود مر کزکشف‌وگرفتارگردیده‌است که ۲۹۰نفر به اتهام آن گر فتار شده اند و دوسیه شان تکمیل و جهت طی مراحل قانونی به مرجعش سپرده شده است هم چنان موظفین این مدیریت در همین مدت موفق شدند ٥١٩ واقعه قاچاق را در ولایات کشور گرفتار و به گمرکات مربوط شان تحویل بدهد که بیشتر این واقعات در قندهار هرات ـ ننگرهار و قلات صورت گرفته است.

از مدیر قاچاق وزار ت داخله پرسیدم:

به استثنای موظفین مدیر یت قاچاق هر گاه مردم در زمینه‌گرفتار ساختن اموال قاچاق با پولیس هم کار نماید چه اقدامی در زمینه صورت خواهد گرفت؟

میگو ید.

هر گاه مردم درین زمینه با موظفین مدیریت‌قاچاق وزارت‌داخله همکاری نمایند به گمان غالبدست قاچا قبران ازین جنایت شان کوتاه ساخته خواهد شد، زیرا موظفین این مدیریت نمی توانند تمام جهات و ساحات را از نگاه قاچا قبرا ن در نظر بگیرد ودرین راه همکاری مردم شرطاساسی‌و واقعی پنداشته شده بر علاوه آنکه خدمتی بزرگی را به کشور خود ها انجام مید هداز اصل قیمت متاع قاچاقی ۱۵ فیصد آن شخص که اطلاع داده است بعد از طی مراحل ذاذه خواهد شد،

چنا نچه هرقلم اموال‌قاچاق‌که به‌دست قانون قرار میگیرد قیمت گداری‌شد و بعدا به مرجعش تحویل میگردد چنانچه ز ۲٦ سرطان ـ اشیا ـ اموال و اجناس که طور قاچاق به دست آمده و قیمت گذاری شده در حدود پنج ملیون و هشتادو یك هزار و هفتصدو نود هفت افغا نی گردیده است.

وقتیکه خاشاك صندوق میو ه باز رسی شد از بین آن موادمخدره بدست آمد

در حین باز رسی مو تر در بین جوال ها مواد مخدره ظاهر و کشف شد

بقیه صفحه ۴۰

طرز صحبت در مجالس

شانرا نیز همراه می برند .
باید دانست که ایـــن وضـــع نیـــز

آن ها را خیلی نا راحت می سازد، برخی خانمها عادت دارند که در

مجالس مهمانی وضیافت ها لب از لب نمی کشانید و کلمه ای سخـــن

نمی گویند . روی این اصل تصدیق خواهید کرد که وجود چنیـــــن

اشخاص عبوس و زمخـــــت در **مجلس مهمانی برای سایر یـــــن**

نا گوار و طاقت فرساست .
مخصو صا برای میز بان که با

تحمل زیاد و خساره مادی خواسته است ساعتی را با خوشی و تفریح

از مهمانان و دوستان خود پذیرایی کند .
بنابرین اگر در مجلس که فرضا

دشمن شما هم آنجا حضور داشته باشد و یا بعد تر وارد شود بایـــد ملتفت باشید که آن یکی دو ساعت را طوری رفتار کنید کـــه حضو ر شما موجب را حتی دیگران نگردد.

خانمها ی تربیت شده هر بـــه بدگوی از آشنایان خود مبادرت نمی ورزند و اگر اتفاقا کسی از دوست تان بدگویی کند وظیفه طرف مقابل است که از دوست خـــود منطقی دفاع کند . **اما تنقید و عیب جویی برای اشخاص چیز فهم به هیـــچ وجه شایسته نیست ولو به شکل مزاح و ساعت تیری هم باشد .**

اشخاص فهمیده هیچگاه گلـــه گزاری و شکایا ت خود را در منزل دیگران سر نمی دهند و با اینگونه گفتگو های بی مورد موجبات سردی و کدورت مجلس را فراهم نمیکنند و زمینهٔ ناراحتی صاحب خانه رابار نمی آورند .

بقیه صفحه ۳۰

آیندهٔ بهتر برای...

فوری نیز اتخاذ نمایند. آلهٔ مذکـــور بنا م بایو پتام بوده که مرکب است از پنس‌های کوچك که در راتنهای یك سیم نازك و صل بوده وازراه‌ورید برای گرفتن نمونه های‌قلب وصل شده میتواند . وهمین تخنیك که‌ازعدم قبول قلب جلو گیری نماید توسط داکتـــر ویلیام ـ سمر لین کشف گردیده است.وی متوجه گردیده است که پوست میتواندبرای یك مدت طولانی عاری از هرنوع تماس‌با دیگر قسمت های وجود نمو کرده وبحیث و جـود خارجی تلقی ناشده و هیـــچ نوع‌عدم قبـــول هنگامیکه به‌دیگر قسمت های وجود پیو نـــد گردد نشان نمیدهد . وی بااین تخنیك‌چندین انسان راهم تداوی کرده‌است .

واخیرا حیوانات قرینه رامطالعه کرده وبه هیچ نوع پرابلم عد م قبول ، بعد از آنکه به قرینه موقع داده شد تا در لابراتواربرای یك مدت موقت‌نمو کند برخورد نکردند.وحالا گردهٔ حیوا نات لیتموس پانقراسی را بـــرای عملیات پوند امتحانی انکشاف داده است‌اگر توقعات‌ویلیام سمر لین منتج‌به‌تحقیقات بیشتر شوداین تخنیك‌ممکن‌است درقسمت پیونداجزای مختلف بدن واحتمالا قلب بیشتر قابل قبول باشد . هیچکس نمیداند که ریشل ودیگـــر مریضان باچند نوع عدم قبول زندگی کردند بسیاری معتقدند که‌ساختمان خلقت اینهـــا خوشبختانه مشابه بـــه‌ساختمان صاحب اول قلب بوده . بنا وجود اینها قلـــب رابحیث وجود خارجی حس نکرده وعملیهٔ عدم قبـــول بسیار ضعیف بوده‌است .

اگر این فرضیه بعداز تحقیقات بیشتر مثبت‌ثابت گردد جراحان قادر خواهند بـو د تاساختمان خلقت قلب دست داشته راامتحان نموده وآنرا به‌یك مر یض که‌از نگاه خلقت مطابقت داشته باشد مقایسه کنند. این نوع مقایسات ازمدت هاقبل درقسمت خون‌صورت گرفته واخیرا درمو رد پیوند گرده‌ها دیگری اجزای انسان نیز امتحان شده‌است.

این تحقیقات نظریه راخلق نموده کـــه علت مریض قلب بالاخره خو بتر درك‌گردیده وراهای جلوگیری آن دربسیار ی مردم پیـدا خواهد شد. همچنا ن محققین مو سسه ملی قلب وشش امریکا ودیگر موسسات‌به‌کوشش های شان درباره قلب های مصنوعی کـــه بابطری کار میکند دوام میدهند. گرچه یـك آلهٔ قوای ذروی عملیات برای چندین روزبعد ازاینکه قلب مریض توسط جـراحی کشید ه شود، مریض‌را زنده نگهمیدارد.اماهیچ‌نوع‌قلب مصنوعی قابل پیوند باعملیات آزاد بـــرا ی استفاده انسان‌موجود نبوده وممکن بـــر ای سالها میسر نخواهد بود. که البته قلـــب یگانه راه حفظ حیات انسانها خواهد بـــو د ومهم آنکه تعداد نسبتا محدودی جراحان‌وتیم های جراحی لایق این نوع جراحی مشکـــل را به‌عهده گرفته ، وذخایر بسیار محـد ود قلب انسان مرده، این نوع جراحی نیزمحدود ساخته‌است .

بقیه صفحه ۴۱

پیوند زنده گی

درست ، روشی را در پیش مـی گیرند که سزاورا وظیفه انسانـی آنهاست . و گرنه بهشت زندگـی در کانون خانواده باز هر کـلام و **کجروشی های زن خانه ، جهنمـی بیش نخواهد بود . ودر فرجام کار این وضع سبب می شود که رشته مستحکم زندگی دو موجود از هـم** بسکلد ونتیجه نامطلوبـی با آرد

اظهار امتنان

بدینوسیله از وضع شریفا نـــه اعضاء گروپ‌توزیع تذکره جمهوریت در حوزه ناحیه (٤) بالخصو صـــ از بناغلی نعمت الله مدیر آن اظهار امتنان نموده موفقیت شانـرا آر زو مینایم)

عزیز الله غنی زاده از ناحیه (٤)
(۹۲) ۱ ـ ۱

تورنمنت بهاری

تیم های لیسه ها و دارالمعلمین در ردیف الف قرار میگیرد .

در دور اول تور نمنت مسابقات میان تیم های مکاتب شهر مـــزار شریف وولسوا لی های نزدیك‌شهر صورت میگیرد دردور دوم مسابقات میان تیم های ولسوالـی هـــای دور دست و دیگر مکاتب انجام خواهد یافت و در دور سوم مسابقات میان تیم های موسسا ت و تیم هـــای منتخب معارف ودرا لمعلمین صورت خواهد گرفت .

وی اضافه کرد که مسابقـا ت تور نمنت مذکور به صورت لیـــك است و از نتیجه این تور نمنت ، ورزشکا ران لایق و ورزیده انتخاب خواهد شد تاتیم محلی ولایت بلـخ را تشکیل داده جهت مسابقات بـه مرکز بروند و در تور نمنت هـای کابل شرکت ورزند .

بقیه صفحه ۲۳

زیربنای انکشاف

تجارتی ،تعلیما تنامهٔ تطبیق‌مقررات نیز تدوین ونشر گردیده است .

علاوتاً برای پیشبرد امور مقررات و تطبیق آن ، در چوکات وزا رت تجارت ، ریاست دیگری بنـــام ریاست (تجار ت خارجی) تاسیس گردید .

بقول بناغلی محمد خان جلا لـر وزیـر تجارت ، مـنظور اساسی از تدوین مقررات فعالیت های تجارتی رهنمونی تجارت براه سالم مـــی باشد .

به اثر تطبیق این مقررات‌حکومت قادر خواهد شد ، تا از فعالیـــت های تجارتی خارجی مطلع گردید ه و برای جلو گیری از مشکـلات در آینده ، دیگر تحولات در قیم و قلت امـــوال پیش از پـیشـ اقـــد ام نماید .

نظر به این مقررات ، موسسا ت تجارتی ، قبل از صدور فرمایشس اموال بخارج ، یا خریداری اموا ل بایست از وزارت تجارت اجـــازه بگیرند ، که دادن اجازه طوریکـه گفته شد راه‌های سهل به موسسات تجارتی گذاشته شده ، تا بیمو جب دچار مشکلات نگردند .

وزیر تجارت سوال دیگرم را ، راجع به اهمیت معلومات گردآوری شده در ساحهٔ تجارت خارجی ،چنین پاسخ میدهد :

ـوزارت تجارت با بدست آوردن معلومات لازم در مورد واردات ، در آینده می تواند راجع به بیلا نس تادیات ، حجم واردات اموال عمده و تحولات قیم ، معلومات کافی بـه دست آورد ، که این امر ، بـرا ی طرح پالیسی های جدید تجارتی و مالی ، نهایت مفید و موثر مـــی باشد .

همچنان با تطبیق این مقـررات امکانات تهیه ارقام دقیق احصاییه تجارتی خارجی ، بصورت موثـــر میسر شده میتواند.

وی علاوه میکند :

ـداشتن احصائیه درست ودقیق در طرح پلان ها و پروگرام هـای آینده ، یکی از اجزای اساسی آن می باشد .

بقیه در صفحه ۵۹

بقیه صفحه ۵۸

زیربنای انکشاف تجارت

وزارت تجارت عقیده دارد کـــه تطبیق این مقررات جدید ، زمینه، فعالیت را ، به موسسات تجارتی‌که خواسته باشند ،براه های درست وسالم ،فعالیت کنند ،میسر ساخته ودر توسعه فعالیت های شان مو ثر واقع میگردد .

وزیر تجارت ضمن گفتگو یش،از تاثیر مقررات جدید تجارتی دربهبود وضع تجارت کشور تذکرداده ،علاوه کرد :

این مقر رات حتـــی ا لامـــکان ، از فعالیت های‌نا سالم وخلاف مقررا ت جلوگیری می نماید .همچنان بـــرای تنظیم موسسات تجارتی وتـــجار ت داخلی ،پیش بینی های به عمل آمده است که تو سط ریاست (تـــجا رت داخلی)که آن هم جدیدا بمیان آمده عملی میشود .

وی ادامه داد:

ـ تشخیص مو سسات تجارتی از لحاظ نوع فعالیت آن ها و تصنیـــف فعالیت شان در مقر رات مذکور مد نظر گرفته شده وبرای انواع عمـــده فعالیت های تجارتی جواز نامه های مشخص داده میشود .

همچنان برای معلوم نمودن مقدار اموال مازاد داخلی بـــرای صادرا ت وهکذا معلوم نمودن مقدار امـــوا ل طرف ضرورت که با در نظر گر فتن تولیدات داخلی ،از خارج کشور باید تهیه شود ،ریاست تجارت داخلـــی موظف گردیده است .

تنظیم تجارت بین ولایات کشو ر ومراقبت ازقیم اموال عمده وضروری از نقاط دیگری است ،که در چوکات این قسمت مد نظر می باشد .

بناغلی جلالر ر پاسخ سوالم‌راجع به ترانزیت ووسایل ترانسپو رتی برای اموال تجارتی در کشور گفت:

در تجارت خارجی ،راستی هـــم مسایل ترانز یتی ازمشکلات عمـــده محسوب میشود .برای رسیدگی بـــه مسایل ترانزیتی وایجادوسایل بهتر ترا نسپو رتی ،برای انتقال امـــوال از داخل به خارج وتو ریدامـــوال از خارج به کشور ،ریاست دیگری به نام ریاست (ترا نسپور ت‌بین المللی وترا نزیت) جدیدا دریـــــن وزارت تاسیس شده است .

این ریاست علاوه از مطا لعـــــهٔ وسایل وطرق بهتر تر انزیتی ،بـــه مشکلات روز مره آن ها نیز رسیدگی میکند .

سوالی را ،اینطوربا وزیر تجارت مطرح می سازم :

توازن بین صادرات وواردات در افغا نستان چگونه است ؟

وی پس از چند لحظه تفکر ،میگوید:

ـ در قسمت صادرا ت‌ووا ردات اموال ،بیلا نس به‌نفع کشور ماست چه صادرات ما، بیشتر از وارد ات می باشد اما تادیه اقساط وربـــج قروض خارجی ومصارف سر مایـــه گذاری در پروژه های انکشا فـــی که از اقلام عمده بیلانس تادیـــا ت کشور می باشد ،بیلانس مارا کسر مواجه ساخته است .

قسمتی ازین کسر، با بدســـت آوردن کمك های مالی کشور ها ی دوست و موسسات‌بین المللی، رفع میگردد .

در اخیر از بناغلی جلالر مـــــی پرسم :

به نظر شما ،کشور ما، از حیث تجارت ، بیشتر به چه‌نوع امـــو ال توریدی نیاز مند است ؟

وی میگوید :

ما در شرایط فعلی ،بیشتر بـــه تورید اموال ضروری استهلا کـــی، برای رفع احتیاج مردم ،ضـــرور ت داریم .اما اگر یك دور نما را درنظر بگیریم ،بیشتر تورید اموال سرمـــا یوی مانند ماشین آلات صنعـــتـــی ، پرزه ها ومواد خام برای تـــدویـــر موسسات صناعتی وایجاد صنا یـــع جدید نیاز مندیم .

در اخیر وزیر تجارت که‌در پاسخ سوالاتم وضع تجارت کشور را ، با خو شرویی بررسی کرده ومعلوماتی بیزامون آن ،ارایه کرد، گفت :

ـ برای انکشاف تجارت خار جی عقد موافقتنامه های تجارتی ،با اکثر ممالك دوست ،جهت فروش اموا ل افغانی به قیمت بهتر واستفا ده‌ا ز ترجیح بعضی گمرك های یك تعداد کشور های خارجی در انکشـــــا ف صادرات قابل یاد آوری است .

بقیه صفحه ۲۹

داستان دو دل

سا یه وارم جبین حرام وفا
لیك میترسم از جنون قضا!

وسر بزیر افکنده دراندیشه فرومیرود:

ـ که زند ناگهان درین دفتر
غیر ت . . . آ تشی د یگر
گر با ین عز م بشکنم دامن
برتـو ریزد غبـار جرات من

محافظان باسانقه «توشله» سرگرم قمار بازی اند. یکی از آنها تا میتواند «دوازده» گویان بصدای بلند خطا ب میـکند، دومـی ناراضی از جا بر میخیزد.

ـ غلط بازی کردی ، حیله گر!

محافظ دیگر نیز از جا بر میخیزد:

ـ که حیله گر است ؟

ـ تو!

درحالیکه آنها میخواهند بجان هم افتند، امیر یکچشم با تازیانه آنها را میزندوفریاد میکشد:

ـ آرام باشید! هرگاه بخواهید جنجالی برپاکند، هردو طعمهٔ گرگها خواهید شد.

مودن سر بزانوی کامدی گذاشته، چشم ازروی او بر نمیدارد.

کامدی چنین نجوی میکند:

ـ میروی چون نگه زچشم ترم
بی‌نگه بعد ازین که رانگرم؟
رفت رنگ ازگلم چه‌باغ است‌این!
ریخت می‌برزمین ، چه‌داغ‌است این!

مودن بی آنکه چشم از چشمان محبوب بردارد پاسخ میدهد:

ـ هر دو گشتیم پای بند قضا»
« هردو از بخت خودشدیم جدا»
« لیك روزی رسد که هجرانت»
« بسر آید ، فتم بدا مانت »

مودن سراز زانوی کامدی بر میداردودر کنار او نشسته باشور واشتیاق میگوید:

ـ «باری» از مو بدان‌فرخ‌فال
مژده دارم که در حدود شمال
نخل فیضی است در بیابانی
طوبی الاصل، سدره ا غصانی

کـا مدی بـاچشمان بسته سخنـان اورا میشنود. درتصور او صحرایی عریض‌وطویل مجسم میگردد وتکدرخت خرمایی دروسط آن جلب نظر میکند . باز هم صدای مودن‌طنین می‌افکند:

نخل فیضی است در بیابانی
طوبی الاصل ، سدره اغصانی
آرزو ریشهٔ دویدهٔ او
کام دل میوهٔ رسیدهٔ‌او

درخیال کا مدی نزد درخت خرما، تمثال شبح مانند مودن پیدا میشود ودستان‌خودرا دراز کرده آغوش‌میگشاید، ناگهان ازگوشه‌ای دربیابان ، کامدی پدید می آید، هردودلدادهٔ سعادتمند همد یگر را در آغوش میکشند وباز هم نا پدید میگردند.

مودن از سخنان خود چنین نتیجه‌میگیرد:

میروم تـا بـآن درخـت رسم
شاید از سایه اش ببخت‌رسم

امیر یکچشم نزدیك آمده ا علام میدارد:

ـ دمیدن صبح نزدیك است، دیگر وقت جدایی فرا رسید.

محافظان بقایای آتش را لگد مال کنان خاموش میسازند.

کامدی ومودن از جا بر میخیزند ودستان همدیگـر را فشرده، چشم از روی هـم‌بـر نمیدارند.

«باقیدارد»

بقیه صفحه ٤٨

آداب‌سخن

صحبت شروع کنید باید بدقـــت سخنان هم صحبتان خود را بشنوید وبعد عقیده خود را بیان نمایید . عده‌ای از جوانان توقع دارند کـــه مصا حبان شان بدقت به حرف های شان گو ش بنمهند در حالیکه خـود **شان در موقع صحبت دیگران ایـــن** نزا کت رارعایت نمی کنند پس‌اولتر **از همه گوش نمودن به حرف های** دیگران ونشان‌دادن دقت وتو جه و **علاقه بحرف های آنها یکی از جمله** مسایل آداب معاشرت است که خود **جنبهٔ جداگانه دارد ولی مربوط مـی شود به آداب سخن گفتن .بایدتوجه** شود که در موقع حرف زدن (تـن) **صدا نه بلند باشد که اطرا فیا ن** را ناراحت کندونه‌آنقدر پست که‌طرف مجبور شود گوش خـودرا نزدیـك **دهن شماپیاورد باید حالت اعتدال حفظ شود زیرا درست حـرف زدن وبجاسخن گفتن وموقعیت وطرف‌را** شناختن یك هنر است هنر یکه‌برای پیشرفت وموقعیت شماحتمی ولازمی **شمرده میشود.**

انیس
ژوندون

مسؤول مدیر :
نجیب‌الله رحیق
معاون روستا باختری
ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹
کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
په‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر
دیوی گڼی‌بیه ۱۳ افغا نی
په‌کابل کښی ۵۰۰ ۱ فغا نی
تیلفون :مدیریت توز یع وشکایا ت ۲٦۸۵٤

دولتی مطبعه

بقیه صفحه ۲۶

روزنه‌ای بسوی تاریکیها

– اینقدر ساده نباش لیلا ! او شماره موتر را بر داشته است ، اگر حالا از چنگش فرار کنیم ،روز دیگر بدامش می افتیم ، آنوقت بد میشود ، خیلی بد . تازه چرا باید فرار کنیم ؟

این موضوع آنقدر مهم نیست که بفرار بیرزد .

از فرط ترس و هیجان کف دستهایم عرق کرده است ، با وسواس کو کانه ای میپر سم :

– اگر بفهمد که ما هیچ نسبتی با هم نداریم ، آنوقت چه ؟

– بنظرم همین حالا هم فهمیده است .

با التماس آلوده به ترس می گویم :

–پس در اینصورت کجا می خواهد ما را ببرد ؟ نکند ..

بالحن شمرده ای حرفم را قطع میکند :

– گفتم آرام باش . آرام آرام وقتی رسیدیم خودت خواهی دیدکه همه چیز زود درست خواهد شد ، آنقدر زود که باور نکنی .

صدای آرام و بدون ترس محسن خان بمن قوت قلب می بخشد ودیگر سوالی نمیکنم .

در واقع فرصتی برای سوال‌کردن هم ندارم ، چون جیپ جلوساختمانی که شکل خانه های معمولی را دارد توقف و افسر جوان پولیس از آن پیاده میشود و لحظه همانجا می ایستد تا موتر ما هم برسد .

وقتی ما میریم ، به اشاره افسر پولیس محسن خان* ، موتر عقب جیپ از حرکت باز میدارد و من و از آن پیاده میشویم .

پولیس که در کنار در و رودی ایستاده است به افسر جوان‌اسلام میدهد و نگاه بی تفاوتی به من و محسن خان می اندازد . هر سه‌نفر از پله های سنگی یی که یك گوشه اش ریخته است بالا میرویم و وارد دهلیز طولانی و باریکی می شویم .

افسر جوان یکقدم جلو تر از ما در دوم دست راست را باز میکندو اول خودش و بعد من و محسن‌خان وارد آن میشویم .

افسر جوان مستقیما بطرف میز صدر اتاق میرود و پشت آن قرار میگیرد و بمن اشاره میکند – روی چوکی کنار میز بنشینم و آنوقت بدون مقدمه ، قلمی از روی میز بر میدارد و صفحه کاغذی جلو خودمی کشد و از من میپرسد .

اسمم را میپرسد ، اسم پدرم را شغلم را و محل سکونتم را و بعد سوال قبلی اش را تکرار میکند که با محسن خان چه نسبتی دارم .

همه را جواب میدهم و در اخیر هم میگویم ما دو نفر باهم نامزدیم.

لبخندی در صورتش میشکفد ومثل اینکه از همه چیز خبر داشته باشد ، میگوید !

– که گفتید نامزد ، بلی ؟ بسیار خوب بعد میگوید :

– ممکن است چند دقیقه در آن اتاق تشریف داشته باشد ؟

با انگشتش در نیمه بازی را نشان میدهد و میگوید :

– آنجا راحت ترید . من بایدچند سوالی از این آقا بکنم .

ناتمام

مردی بانقابقه

صدای مایتلند آنقدر آهسته شد که تقریبا شنیده نمی شد .

(با من بیایید . بدفتر من بیایید شما به یقین مرا مسخره تلقی نخواهید کرد ؟ چطور ! من اکنون ۸۷ ساله هستم . ماد موازل ، نزد من بدفتر بیایید و شما خوا هید خندید .)

مجددا آهنگ صدایش گریه آلود شد و بحرفش ادامه داد .

« شما مرا کمك خواهید شد و من از شما خواهم بود ،من میدانم اما من به مایتلند درین باره هیچ حرفی نزده ام . زیرا اگر بفهمد، گریه و فغان خواهد کرد . موضوع از اینقرار است ماد موازل ، جانس پیر مرا ترك کرد وهیچکس دگر پیش من نیست. شما به ملاقات من می‌آید ! شما هیچگاه نامه ای نگرفته اید ، چی ها ؟ » این‌سوال آخر را دفعته وبی محابا کرد.

ایلا به وار خطایی جواب داد :

«از شما ؟ نی آقای مایتلند ! »

مایتلند اظهار داشت : «مکتو ب نوشته شده است . شاید هنوز به پسته نسپرده اند نمیدانم .

ماتیلند نگاهی به‌طرف عمارت‌افگنده، دوباره متو جه ایلاشد مثل آنکه‌قیافه کسی از سمت عمارت معلوم شده باشد . مایتلند پرسید : « آنجا کیست ؟ »

ایلا متوجه شد که انگشتها ی مایتلند به شدت دور شانه اش‌می لرزید ایلا پاسخ داد : « او پدر من است آقای مایتلند . شاید از دیر ماندن من در بیرون پریشان شده و بسراغ من بر آمده است . »

مایتلند مثل آنکه فشاری ازروی شانه اش کم شده باشد اظهار داشت : « آخ اینطور ، پدر شما ؟ در باره آنچه با شما حرف زده ام به او چیزی نگویید . »

باقی دارد

بقیه صفحه ٤

مولود مسعود پیغمبر اسلام

مامور ر هنمایی قوم و همهٔ مر دم روی زمین گردید ، مردمی که فقط توسط رشتهٔ قوی « ایمان به رب العا لمین » بهم پیوند ونزدیك میشوند ، جدا ازپیوند های‌اقتصادی نسبی وحسبی ، نژاد و غیره . دعوت وی بی اثر نماند و مر د میکه فرق زشتی وبدی نمیکر دند واز تصورات رب ا لعالمین اندیشهٔ آنها بدور بود بسوی عالی تر ین مدارج آدمیت‌رهنمونی شدندودرمدت کوتاه در مدرسهٔ نبوت پر و ر ش وآموزش یافتند و اندك اندك نور تابناك اسلام از مرز ها ومحدو ده‌ها گذشت و سراسر گیتی رافراگرفت وبه یکایك ، دین اسلام حقا نیت خودرا در روی کرهٔ خاکی به اثبات رساند و به یك دین جهانی وبرحق مبدل‌گردید .

محمد (ص) دینی برای بشر به ارمغان آورد و مکتبی برای جهان اسلام کشود که هدف آن یکتا پرستی واتحاد وبرادری است که وحدت ویگانگی را تقویه می بخشد ومفهوم حق و حقانیت را می‌فهماند در انسان وروح آن آدمیت‌وصفا ئی می آفریند. برای تامین‌این دین عالی محمد (ص) تلاش فراوان بخرچ‌داد و زحمات زیادی متقبل شد ، برای تبلیغ دین اسلام و کسانیکه‌بر ضد آن به پا خا سته بودند بارها جنگید ولی با نیر وی ایمان و بصیرت وبینا ئی و فهم و دانشی که خداوند (ج)نصیبش‌کرده بود ، بر همه مشکلات چیره شد و پر چم دین مقدس اسلام را درجهان بلندکردو به اهتزاز در آورد .امروز که قریب ١٤ قرن از آن روز گذشته است، دین مقدس اسلام هم چنا ن پایدار و هم چنان هادی و را هنمای مو منین و بند گان‌راستین خداوند است .

بقیه صفحه ٤

درگذشت پومپیدو

طبق قانون اساسی فرانسه تا پنج هفته دیگر انتخابات ریاست جمهوری شروع میشود .

در انتخابات آینده ر یاست جمهوری فرانسه ژاك شابان دالماس صدر اعظم‌سابق‌فرانسه‌ووالتر سکارد دسنیگ وزیر مالیه آنکشور خودرا کاندید نموده اند .

قرار است احزاب سوسیالیست‌و کمو نیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری اشتراك ور زند و میتران رئیس حزب سو سیا لیست فرانسه کاندیدلست.ریاست‌جمهوری از این احزا ب سیا سی که در انتخابات ائتلاف میکنند ، میباشد .

بقیه صفحهٔ ۸

بیا که برویم به افغانستان

درین رستورا ن یك مرد امر یکا یی از رستوران (سیگیز) تعر یف کرد وما رو ز دیگر به این رستورا ن ر فتیم • د ریـــن رستوران همه مشتر یان خار جی بود ند و افغانها اجازه نداشتند به آن دا خـــل شوند•

وقتی از(سیگیز) بیرو ن آ مدیم ،تصمیم گر فتیم که بعد تر خود مان یك‌غذای سرد بسازیم و بخوریم • برای این کار مقـــدار نوش پیاز، بادنجان رو می و تر کار یها ی دیگر خر یدیم که‌همه‌اش دو پنس تما م‌شد• درهوتل این تر کاریها را شستیم و بسو ی باغ بالا روان شد یم• این باغ اقا متگا ه تابستانی (امیر عبدا لر حمن خان) در سده نزد هم بود •عمارت این باغ ، که اکنو ن به‌شکل رستوران درآ مده است ، خیا ل‌انگیز بودواز آنجا آسما ن آبی نما یی پـــر شکوهی داشت•

ساعت دوی بعد از نیمرو ز، ماد ر کنار حوض آببازی نشسته بودیم و غذ ای سرد خودمان رامیخورد یم • همه جا آرام بود و قله‌های پربرف کوه ها در دور دستها معلوم میشد• این فضا ء به‌ما یك احساس افسانه یی میداد•

آهنگ نا آشنا

شب هنگام که به رستورا ن هو تـــل بر گشتیم د ید یم که بجز چند میز دیگر همه میز ها در پشت‌پر ده یی قرار داده‌شده است• از آنسوی پرده آواز فر حت ا نگیز ساز به گوش میرسید •

گارسو ن هوتل به ما گفت که ا مشب در رستورا ن یك عرو سی بر گز اراست• سپس گوشه پر ده را کنار زد تاما مرا ســم راتماشا کنیم•

یك گروه سه نفری سا زند گا ن آ هنگی رامینوا ختند •آهنگ ساز خو شایند بود• یکی اززنان رقصید و تماشا گرا ن برا یش کف‌زدند• حتی درین مراسم نیز زنان‌ومردان تقریبا جدا نشسته بودند وبرای ما فر صت خوبی بود که یك عروسی افغا نی را تما شا کنیم•

صبح‌روز ششم نو مبر بایك بس کو چك بسوی با میان وبند امیر به راه افتاد یـــم• رهنمای‌ما که(علی) نا مداشت • بر ای ما ن بسیار سو دمند بود•

راه کابل تا بامیان بسیار خرا ب بو د، ولی مناظر قشنگ و دل انگیز در دو طر ف سرك دیده میشد • کا روا نهای اشتر ازدو کنارمامیگذ شتند وما زنان رو پو شیده رامی دیدیم که ظر فهای بزرگ بر سر داشتندواز خانه‌های گلین بیرو ن میشد ند •

پس از دوسا عت راه‌پیمایی، مو تـــر در کنار دریای خرو شانی ایستاد و مسا فرا ن پیاده شدند •ر هنما ی ما، (علی) تعر یف کردکه افغانها چگونه‌ما هی(ترو ت) صیـــد میکنند : آنان عصاره مخصو صی را با غـذا مخلوط میکنند وبه دریا میاندا زند • و قتی ماهیان این مواد رابخور ند ،تقریبا بی‌حس میشوند • آنگاه میوا ن بادست آنا ن ر ا صید کرد•

درراه به چایخانه کو چك دیگری تو قف کردیم• سر انجام پس از پیمو دن پنجاه میل راه به‌با میان رسیدیم • لحظه یی بعد، پیکره های عظیم بودا را دید یم که درسینه تپه یی کنده شده بودند پیکر بزرگ یك صدو هفتاد فت و پیکره کوچك یك صد و پانزده فت‌بلندی دارد• در کناره های آ نها مغاره های بسیا ری‌مو جود است • ازین مغاره هادرسده ششم میلا دی‌راهبان بودایی استفاده میکردند • ما نز دیك پای بو دایی بزرگ رفتیم و طر حهای آبیر نگ بالای سر ما خیره مان کرد•

نزدیك‌پاهای بودا مد خل تار یکی وجود داشت وزینه های آن به بالا میر فت• ا ین زینه‌ها راپیمودیم وسر انجام به قسمت سر بودا رسیدیم• ازینجا منظره طلا یی ر نگ خزان تا دور دست ها دیده میشد •

صبح روز ،بعد به سو ی بند امیر رفتیم که درچهل و هفت میلی‌شمالغرب با میا ن موقعیت دارد• مناظر اطرا ف آ هسته آهسته خشك و بیدر خت‌شد •ولی آسما ن صا ف وخورشید در خشان نمیگذ اشت که آدم‌خشونت منظره را احساس کند• سرو یس از یـــك بلندی‌بالارفت وما ناگها ن در برابر خود مان دریاچه های آبیرنگ را دیدیم • در کناره های دریاچه هاسا ختمانها ی کو چکی دیده میشد وعلی بما گفت که این سا ختمانهاآسیا بهایی هستند که‌با آبی که ازبند میریزدکار میکنند•

ازنز دیك آبشاری گذ شتیم • دورترچند تن افغان را دیدیم که نشسته اند و چا ی میخوردندما هم به آنان پیوستیم •

در راه باز گشت ، متو جه شدیم که در هردهکده مردان درمحلی اجتما ع کرده اند• (علی)به‌ما گفت که امرو ز یکی از اعیـــاد مذهبیست ومردان برای ادای نماز جمع شده انـــد•

روز دیگر ما سوار سرو یس کند ها ر شدیم وبه راه افتادیم روز بعد به هـرا ت رسیدیم واز طرف منتظم هو تل پذیر ا یی گر می دیدیم• این‌دفعه از ارسی ا تـــا ق ما ایستگاه سرو یس دیده میشد •

بعد از ظهر آنرو ز برای خریدبه با زار رفته بودیم که ناگهان از پشت سر آو ازی شنیدیم:

ـسلا م، خو شحا لم که باز شما را می بینم•

بر گشتیم و دیدیم که ـ(عزیز) است• او ازما خواست اگر خواسته باشیم، مـــی توانیم به ملاقات پدر ش برویم• علاقه‌خودمان رابه این ملاقات اظهار کردیم و همراه اوبه سوی خانه پدر ش روان شدیم•

خانه را دیوار های بلند ی احاطه کر د ه بود• ما ازراه دروازهٔ کو چکی به درون‌رفتیم• سطح اتاقو دیوار ها با قالینها ی ز یبـــا آرایش یافته بود و(عزیز) گفت که بسیاری ازین قالینها زیاد قیمت بهاست •

ما بر کوچی نشستیم . در حالی که‌با مجلات گوناگو ن‌ارو پایی‌خودمان را سرگرم ساختیم• (عزیز) رفت تا پدر ش را بیاورد لختی بعد، پیر مر دی به درو ن آمد وبا ما دست داد• پیر مردبیماربووهنگام صحبـــت برخودش فشار زیاد میاورد ازینرو د یر ی نتو ا نست بنشیند . معذ ر ت خو ا ست ورفت•

بعد نو کری چای آورد و(عزیز) با تیپ ریکار در ش یك آهنگ ستار هندی به مـــا شنوانید . بعد هم آهنگی از بیتلهارا.

اوناگز یر بود که دریك اجتما ع‌خانوادگی شرکت کند• ازینرو ما را تاهو تل‌شما یعت کرد• در آنجا پس ازخدا حافظی رفت •ما آدرسها یمان را مبادله کردیم و اظهار امید نمودیم تا باز هم روزی همد گر را ببینیم•

روز دیگرهنگا می‌که‌هوتل را تـــر ك میگفتیم ، از طر ف کا ر کنان هوتل خدا حافظی گر می صور ت‌گرفت• باز هم سوار سرویس شدیم تابه سو ی مرز ایران برویم• مراسم ملاحظه پاسپور تو اسبنا د د یگر درسر حد افغانی دوسا عت را دربر گر فتو راننده وقتی مطمین شد که همه اسنادخروج دارند، به سوی مد خل مرز ا ایرا ن به راه افتاد. درمدخل مرزایران‌نخست‌به مرکزصحی رفتیم ودر آنجا ازطرف مقاما ت ایرا نی به‌هر کدام ما چار چار دانه کپسو ل دادند کـــه بخور یم . ما نمیدانستیم . این کپسولها برای‌چیست ، و لی ناگز یر بودیم آ نها را بخوریم•

بعد، به سو ی محل کنتر و ل‌پاسپور ت رفتیم ودر آنجا قطار شد یم• پاسپورتهایمان ملاحظه ومهر شد• نوبت به ملاحظه‌و یز ه‌یی رسید که درلندن گر فته بو دیم مر دی کـه ویزه هارا ملاحظه میکرد با دید ن ویزه مـــا گفت:

ـمدت این ویزه تمام شده!

مانفهمید یم که چگونه مدت ویزه تما م ـ شدهٔ، ازینرو، شو هر م این کلمه ها راکه در پاسپور ت نوشته شد ه‌بود، به مردنشان داد(برای سه ماه اعتبار دار د) وگفت :

ـوهنوز یك ماه دیگر با قی ما نـــده است•

مرد سر ش راتکان داد:

ـگفتم تمام شد • این ویزه تنها برای‌یك بار ورود اعتبار دارد• باید برای گر فتـــن ویزه جدید واپس به هرات بروید •

سپس پا سپور ت ما را که در روی‌میزش گذاشت وگفت:

ـلطفا در بیرو ن منتظر باشید •• نفـر بعدی کیست ؟

بقیه صفحهٔ ۳

ژورژ پومپیدو...

پو مپیدو که‌بعد ازجنرال دو گو لدرئیس جمهور اسبق فرانسه بحیث رییس جمهو ر جمهوریت پنجم فرانسه رو یکار آمد جمعـــا تقریبا بیست وپنج سال خد مت نمـــو ده است•

وی‌دریك خانواده دهقا ن در ناحیه‌هوورجین درفرانسه مر کزی بدنیاآ مدکه‌پدرو مادر ش وظیفه معلمی رابعهده داشتند •

پو مپیدو بتار یخ‌پنجم جو لای سال۱۹۱۱ پابعر صه‌و جود گذاشت وبعد از دو ر ه‌لیسه در دارالمعلمین پار یس شا مل شده و به حیث معلم ادبیات از آنجا فارغ التحصیـــل شد•

وی در انستیتو ت مطالعات سیاسی هـــم شامل شده بود •

پو مپیدو درسا ل ۱۹۵۳ باپیغله کلـــود ساهور محصله پو هنځی حقوق پار یســـ ازدواج نموده بود•

پومپیدو دو مین رئیس جمهور جمهوریت پنجم فرانسه که ازطرف جنرال دو گـــول تاسیس شده بود و اولین رئیس دو لت آن کشور میباشد که در دوران عـــهده دا ر ی ریاست جمهو ری فرانسه چشم از جهـــان پوشیده است•

وی درماه جون سال ۱۹۶۹ در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه ر قیب خود پو هر راشکست داد وبحیث رئیس جمهور فرانسه انتخاب گردید•

پو مپیدو نز د همین ئیس جمهورفرانسه ودو مین رییس جمهور جمهو ریت پنجم آن کشور است که توسط جنرا ل دوگول‌تاسیس شده است•

شایعات مربو ط به مریضی پو مپیدو به تعقیب انتخابات ریاسـ ت جمهو ر ی موضوع استعفای وی رابمیان کشیده بود •

خبر دیگر درگذشت پو مپیدو ضربه ا ی برحیات‌سیاسی فرانسه وارد نموده است •

پو مپیدو نز دهمین رئیس جمهور فرانسه تشنجی‌بین پاریس و متحدین آن بو جودآمد ونگرانی عا مه نسبت به انقلاسیو ن‌درفرانسه زیادشده است•

میز مدور

خانواده ها باین تیاتر بسپارند واین مطالب باشیوه های طنز آمیز ترتیب گردد وبمردم عرضه شود تیاتر اگر بتواند برای همه‌مردم وبزبان مردم باشد بیشتر از مطبوعات مفید است •

لیلی :

من تیاتر راتائید میکنم، مشروط باینکـه مسایل اقتصادی خانواده ها ازنظـر دور نگاهداشته نشود تیا تر در شرایط کنونی هم‌گران‌است وهم آرای یك تیاتروروشنفکرانه رادارد‌وهم ازنظرکمیت بصورت‌قطع جوابگوی نیازمندی هائیست، ازجانبی این تیاتر یعنی تیاتر خانواده هاباید توسط دولت واشخاص آگاه رهنمایی گردد وگرنه بازهم تجارب‌تلخ گذشته رادرهمین زمینه زنده خواهدساخت •

البته تیاتر تنهاکـافی نیست، مطبوعات ورادیو نقش اساسی درتنویر اذهان دارند•

شریف رویا توکلی :

جلب اعتماد مردم به مطبوعات، رادیو، تیاتر وموسسات‌اجتماعی کاری است که‌اولتر باید صورت پذیرد، باید مردم راعادت‌دادکه ازین منابع خوبتر وبهتر استفاده برند، در حال حاضر یاکمیت هادراین زمینه ناقص است ویاکیفیت هامطابق روحیه و شـرایط اجتماعی عیار نشده است، استفاده از تمام وسایل ارتباط جمعی به تنهایی کافی نیست باید باتحقیق کافی. مطالعه کافی وشناخت عوامل اصلی وواقعی‌مشکلات درساحات مربوط بزندگی جوانان وبادرنظرداشت شرایط خاص هرمنطقه پروگرامهای خاص برای همان‌منطقه داشت وگرنه اگراین پروگرامهاخواه درتیاتر باشد یاسینماورادیو موثر یت کامل نمیتواند داشته باشد •

پرسشگر : باتشکر ازاینکه دراین بحث شرکت جستید نظرات شـما و پیشنهادات شمارا منعکس می نمایم واین بحث رابازهم درهفته های آینده واززوایای تازه مـورد ارزیابی قرار میدهیم •

کلید موفقیت در هنر فلم سازی

حمایه وپشتیبانی حکومت از هنروهنرمندان بعد ازین مانند سابق تنها یک کلمه‌پروپاگند و به‌اصطلاح «گپ »نیست بلکه یک حقیقت انکار نا پذیری میباشد که ازچندی‌به اینطرف درساحهٔ ابتکارات وتحولات بنیادی نظام جمهوری عملا به اثبات رسیده است •بنای جوایز مطبوعاتی از یکطرف ولایحه فلم سازی آزاداز جانب دیگرشاهد این حقیقت میباشد من‌به‌جرئت پیشگویی میکنم که‌جوایزمطبوعاتی در تاریخ هنرو کلتور افغانستان چنان یک فصل درخشان وبیداری را آغاز میکند که یک دورهٔ رونسانس را درکشور عزیز ما بوجود خواهد آورد زیرا اکنون که وزارت اطلاعات وکلتوری باابتکار جوایز مطبو عاتی درتقویه‌و پشتیبانی اهل‌علم وهنر ازروی اخلاص وصدق عمل میکند طبیعی‌است که نویسندگان واقعی و وطن پرست که از چندین سال به اینطرف دلبرد وگوشه گیر گردیده بودند یکبار دیگر بشوق خاص بنو شتن آ غاز کرد وبعدازاین به‌نوشته هاوهنرهای‌مبتذل‌فرصت نخواهندداد•

نقش وهدف جوایز هنری در یک مملکت تنها یک مشت پول جایزهٔ نیست بلکه‌اولتر برای خدمت در بلند بردن سویه کلتوروهنری کشور میباشد •یازده سال‌مشاهده‌معمن‌ازجایزه اسکار در هالیود بمن از نزدیک بـه اثبات رساند که این جایزه بین المللی فلم تاچه اندازه باعث این همه پیشرفت های شگفت انگیز در جهان سینما گردید زیرا کمپنی‌های مختلف فلم هر مملکت به آرزوی اینکه برندهٔ این جایزه شوند کو شش دارند هر سـال فلم عالیتری تهیه نمایند بالاخره این‌پشرفتیها سینمایی به جای کشید که به فلم حیثیت بهترین ومو ثر ترین زبان بین المللی را داد وتعداد تما شا چیان فلم در دنیا در یک‌سال به نزده بلیون رسید که این رقم در حدود شش برابر نفوس دنیا میباشد بهر حال چون درینجاه مطلب اصلی ما صنعت فلـم سازی درافغانستان میباشد باید گفت که جریان کار دو فلم درحال حاضر در کشور ما بما مـژده میدهد که بعداز این‌ذوق وذهن مـردم ما از ابتذال وخطر فلم های خارجی‌تااندازه‌ای نجات خواهدیافت• فلم حاکم در موسسه افغان‌فلم ازیکطرف وفلم رابعه وبکتاش در تدیر فلـم ازجانب دیگر یک آغاز جدید فلم بردا ری رادرکشور ماپیشگویی میکند• آنچه از همـه بیشتر قابل تقدیر میباشد ذوق وجر ئت تدیر فلم میبا شد که یک عده سر مایه گذاران بنام خدمـت درراه کلتـور ملی و سهم گیری برای انکشاف صنعت فـلم در افغا نستان سر مایه خود را درین راه بکار انداخته اند•حمایه وپشتیبانی ازهنر فلـم درحقیقت حمایه وپشتیبانی ازتمام هنرهاو هنرمندان است زیرا تنها فلم است که‌تمام هنرمندان یعنی ازقبیل رسام، مـجسمه ساز، نویسنده ،شاعر، دایرکتر ،اکتـور ،کامپوزر، سراینده ، نوازنده ،خیاط، نجار، آرایشگرو غیره وغیره‌درآن فعالیت‌کرده زمینه هنرنمایی برای همه مساعد میگردد • حالا که‌نظـا م نوین زمینه رابرای چنین ابتکارات هـنـر ی مسا عد ساخته است بیا یید که اولترازهمه در جستجوی این شویم که‌کلید موفقیت فلم سازی بیشتر در کدام هنر ها نهفته است •

اصطـلاح‌است که‌میگویند (اول سلام بـاز کـلام) ولی برعکس پیروی ازین اصطـلا ح درهنر فلم‌سازی مانند زنگ خطر یست کـه شکست هنری ومالی یک فلم را اعـلام‌میکند یعنی که‌درعالم تیاتر وفلم تنها کـلام‌است‌و سلام وجود ندارد. مقصدمن از کلام‌هماندمتن یابه‌عبارهٔدیگر داستان یاسناریوی فلم‌میباشد که تو سط یک نو یسند ه و ر ز یده‌و باتجربه درعالم تیاتر وفلم درقید تحریـر می آید• درعصر حاضر سناریونویسی‌مضمونی است که‌در یونیورستی‌های بزرگ دنیاتدریس میگردد سناریو درصنعت فلم حیثیت نقشه ای را دارا می‌باشد که‌توسط یک مهندس ما هـر برای عماریک آسمان خراش عصری طـر ح میگردد وتمام کاریگرا ن‌این بـنابه اساس رهنمای همین نقشه هنرنمایی میکند• پس‌اگر این نقشه ویااین سناریو توسط یک شخص بی‌تجربه ونالایـق طرح میگـردد شکست و

تواب لطیفی

استاد پوهنحی ادبیات وعلوم بشری

سرنگو نی آن بنا حتمی است• این بـو د مقصد من ازاهمیت (کلام) یعنی سناریو در صنعت فلم•

همچنان مقصد من ازکلمهٔ (سلام) عبارت‌از خطر خویش خوری ورویداری در امور فلـم سازیست یعنی اگر پرودیوسر ودایر کتـر فلم همکاران خودرا بدون درنظـر د اشت استعداد وتجربه محض به اساس رویدا ری انتخاب میکند ناکامی فلم ازهمان روز اول آغاز میگردد • خـلاصه تیاتر و فلم‌که زادهٔ یکدیگر ند نیپو سیز م « خو یش خوری»و فیورتیزم(رویداری) راقطعا نمی پـذ یـر د وآنچه ازهمه اولتر کلید موفقیت یک فلـم میگردد عبارت ازیک کـلام یاسناریوی قـوی میباشد•متاسفانه که‌در کشور مادر گـذشته صدمهٔ شدیدیکه عالم تیا تر وفلم دیده‌است اولتر ازهمه ازناحیه عدم کـلام یعنـی یک نوشتهٔ ارزنده وقوی بوده است واز همیـن سبب است که درکشور مایک اثردراماتیـک که‌حیثیت یک شهکار کلاسیک ملی رابخـو د گرفته باشد هنوز بوجود نیامده‌است•نابلدی نویسندگان مادرعالم سناریو نویسی بیشتـر ازنمایشنامه نویسی قا بل تشویش‌میباشد • ماکسی اصـلا از هنرفلم نویسی اطـلا عی ندارد• خـلاصه که‌درین کمیسیون بالا خـره سه سناریو برای فلم برداری برای‌سال ۱۳۵۰ انتخاب‌گردید که‌خبرآن در روزنامه هاورا دیـو افغانستان به‌تفصیل نشر گردید•متاسفا نـه که نـو یسند گـا ن د و سنا ریـو ی آن که یکی استاد بر شنا و دیگری استاد اکبر پامیر بود چشم ازجهان پوشیدندوفلمی ازنوشته های این دونویسنده ساخته‌نشد • درقسمت سناریوی سوم که‌بنـام عرو سـی صحرا بود برای اینکه درین فلم چندعـراده موتر سایکل ضرورت بودوموسسه افغان‌فلـم نمیتوانست آنهارا تهیه کند ازساختن آن فلـم نیز صرفنظر گردید•

چونکه سناریو حیثیت نقشهٔ کـاررا دارا میباشد او لترازهمه ستون اساسی فلم ر ا تشکیل میدهد• از همین سبب است که آثار نویسندگان مشهور همیشه فلم های معروف دنیارابـوجود آورده است • بطـور مثـال شکسپیر یکی ازنویسندگانـی است کـه درحالیکه درامه های او همیش به‌حیث مـواد درسی دریو نیورستی های دنیاتدریس میگردد بیشتر از سه‌صدو هفتا دسال است که‌آثـار اومسلسلا درتیاتر های‌جهان به‌زبان هـا ی مختلف نمایش داده میشودو بازهم‌همان‌نوشته های دراماتیک اوست که‌تاامروز از آن‌عالیترین فلم هاازطرف ممالک مختلف جهان به‌زبـان های مختلف وشیوه های گونا گون تهیـه میگردد•

مهمتر ازهمه اینکه تنها بروی ستیژخالی این‌حقیقت رامن درکمیسیون مشورتی افغـان فلم که دوسال قبل در آن اشتراک داشتم دریافتم•

ازینقرار که دراواخر سال ۱۳۴۹ در رادیو افغانستان وجراید چندین بار بطـور اعـلان ازتمام نویسندگان کشور دعوت گردید تـا داستانهای فلمی که‌بشکل یک سناریوباشدبه افغان فلم تقدیم نمایند تاازآن فلم هـای هنری بزبان های پشتو ودری تهیه گردد • کمیسیون مشورتی افغان فلم که مر کـب از روسای وزارت اطـلا عات وکلتور آنوقت‌واهل فن در عالم سینما وتیاتر بود طی چندیـن جلسه هشتاد وسه اثر راکـه از طـرف نویسندگان وطن ارسال گردیده بود مو رد قضاوت وارزیابی قرار داد، عموماآثاری‌برای مقصد فلمبرداری به‌موسسه افغان فلم تقدیـم گردیده بودکه واضـح می‌ساخت که‌در کشور بدون استعمال‌دیکور «ریچارد برتن»دربرادوی نیویارک به‌تنهایی فقط باقرائت نمایشنامه های شکسپیر سالون تیاتر را ازتماشا چی مملـو می‌سازد امابرعکس همین «ریچاردبرتن»درفلم کلیو پاترا که‌توسط نویسندگـان نالا یـق ترتیب شده است اماپنجاه ملیون دالـر در تهیه‌آن مصرف شده است به شکست فاحشی مواجه می‌شود• تاریخ سینمای جهان باثبات میرساند که‌فلم های بزرگ عمو ما از آثـار نویسندگان بزرگ بوجود آمده است• بطور مثال اوتیلو اثرشکسپیر، برادران‌کارامازوف اثر دوستیافسکی،جنگ و صلح اثر تولیستوی تراموی که‌آرزو نام دارد اثر تینسی ولیمز ، بینوایـان اثر ویکتـور هو گو و غیـره وغیره•

خـلاصه که‌این حقایق خو د به اثبـات میرساندکه کلید موفقیت یک فلم‌بازهم‌همانـا کـلام یعنی سناریوی آن میباشد که تنهـا نویسندگان ورزیده ازعهد ۀ آن بدرشده‌میتواند یافته اندکه‌ازیک نویسنده ورزیده قبل‌ازآنکه وبس ازهمین سبب است که کمپنی هـا و پرودیو سر های بزرگ فلم های هالیـو د آنقدر از موفقیت خود را درقدرت سناریوی نوشتهٔ خود رابرای یک‌فلم تکمیل کـر ده باشد تنها خلص موضوع یک سناریـوی پیشنهاد شده را بیک قیمت هنگفتی‌خریداری می‌نمایند تامبادا کدام کمپنی فلم دیگر آن سناریورا اولتر تصرف شود• بطور مثـال کمپنی فلم (پارامانت) در هالیود در بـدل خلص موضوع فلم جفت عجیب که جمله‌چهل کلمه می شود مبلغ یکصدو هفتاد هزار دالر به‌حیث قسط اول پرداخته است• طبیعی‌است که‌این کمپنی چنین مبلـغ هنگفت را به‌حیث قسط اول دربدل تنهاچهل کلمه مخصو صـا به‌اعتبار نویسنده آن یعنی (نیل سایمـن) پرداخت است زیرا سابقه‌این‌نوسینده‌دردرامه نویسی به اثبات رسانیده است که تمـام فلم های که از اثروی‌تهیه شده همه‌موفقیت های بزرگ مالی وهنری رانصیب شده است• براستی که بعد تر وقتی فلم جفت عجیب‌از کلام «نیل سایمن» تهیه گردید آن فلم‌یکی ازبهترین وپرمنفعترین فلم های تولیدی‌کمپنی (پارامانت) گردید• دلچسپتر از همه اینکـه حتی ادایت نمایشنامهٔ جفت عجیب که‌بـزبان دری درکابل نمایش داده شد حایز مو فقیت های خاصی گردید که مجلات‌وجرایدکشور ما به‌گرمی ازآن استقبال کرد•

خـلاصه اکنون که‌صنعت فـلم سازی د ر کشورما درساحـهٔ نظام نوین رویه‌انکشاف است برای موفقیت آن ازهمه اولتر بایدتوجه به‌کـلام یعنی سناریو گردد و(سلام) یعنـی رویداد هاباید بکلی قطع گردد • پس‌بدابحال آن پرودیوسر یکه درامور فلم سازی سلام‌را بیشتر از کـلام اهمیت بدهد• در خاتمه‌باید گفت که‌برای یک نوشته عالی یک دایر کتر ماهر وستار ه های مستعد نیز بکاراست‌تـا بتوانند باابتکارات هنری خود طوریکه‌آرزوی نویسنده است به‌آن اثر کیفیت خاصی‌بخشند پس چه‌بهتر که نویسنده ودایر کتر هـردو یکنفر باشد زیرا درصورتیکه نویسندهٔ ماهر درعین حال یک دایر کتر مقتدر باشدآنوقت موفقیت هنری‌ومالی‌فلم حتمی‌است •

مودوفیشن

یك نمونه لباس ساده بهاری